

دیدگاه امام خمینی(ره) و رهبر معظم انقلاب در مورد حضرت فاطمه زهرا (س)

سخن سردبیر

حقوق اعضاء و اجزای بدن از منظر قرآن کریم و احادیث

علم فاطمی از منظر رهبر معظم انقلاب

مصادق پژوهی جریان های تکفیری(خوارج، بریهاریان، ابن تیمیه و وهابیت تکفیری)

عملیات استشهادی و حکم آن

رهیافتی به حکومت جهانی اهل بیت علیهم السلام پس از حکومت حضرت ولی عصر(عج)

مصاحبه با استاد محترم حاجیه خانم یوسف زاده

تبیین رحلت یا شهادت حضرت مهدی (عج)

معرفی کتاب

رجعت بازگشتی دوباره

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل نامه شماره ۱۰

دیدگاه امام خمینی (ره) و رهبر معظم انقلاب در مورد حضرت فاطمه زهرا (س)

فاطمه زهرا (س) از نگاه امام خمینی (ره)

من راجع به حضرت صدیقه سلام الله علیها خودم را قاصر می دانم ذکر می بکنم، فقط اکتفا می کنم به یک روایت که در کافی شریفه است و با سند معتبر نقل شده است و آن روایت این است که حضرت صادق (علیه السلام) می فرماید: «فاطمه (سلام الله علیها) بعد از پدرش ۷۵ روز زنده بودند، و حزن و شدت بر ایشان غلبه داشت و جبرئیل امین می آمد خدمت ایشان و به ایشان تعزیت عرض می کرد.»

ظاهر روایت این است که در این ۷۵ روز مرادده ای بوده است یعنی رفت و آمد جبرئیل زیاد بوده است و گمان ندارم که غیر از طبقه اول از انبیاء عظام درباره کسی این طور وارد شده باشد که در ظرف ۷۵ روز جبرئیل رفت و آمد داشته است ... مسئله آمدن جبرئیل برای کسی یک مسئله ساده نیست، خیال نشود که جبرئیل برای هر کسی می آید. امکان دارد بیاید، یک تناسب لازم است بین روح آن کس که جبرئیل می خواهد بیاید و مقام جبرئیل که روح اعظم است...

حتی درباره ائمه هم ندیده ایم که وارد شده باشد این طور که جبرئیل بر آنها نازل شده باشد، فقط این است که برای حضرت زهرا (سلام الله علیها) است آن که من دیده ام جبرئیل به وفور در آن ۷۵ روز وارد می شده و مسائل آتیه ای که بر ذریه ی او می گذشته است، این مسائل را می گفته است و حضرت (امیر علیه السلام) هم ثبت می کرده است.

در هر صورت من این شرافت و فضیلت را از همه فضائلی که برای حضرت زهرا سلام الله علیها ذکر کرده اند ... بالاتر می دانم. (صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۷۸)

فاطمه زهرا سلام الله علیها از نگاه رهبر معظم انقلاب:

اگر شخصیت فاطمه زهرا (س) برای ذهنهای ساده و چشمهای نزدیک بین ما آشکار می شد ما هم تصدیق می کردیم که فاطمه زهرا (س) سرور همه زنان عالم است. بانویی که در سنین کم و در عمر کوتاه به مقامات معنوی و علمی و معرفتی و به مرتبه ای برسد که برابر مرتبه انبیا و اولیاست.

فاطمه زهرا فجر درخشانی است که از گریبان او خورشید امامت و ولایت و نبوت درخشیده است. آسمان بلند و رفیعی است که در

آغوش آن ستاره های فروزان ولایت قرار گرفته است.

همه ائمه (ع) برای مادر بزرگوار خود تکریم و تجلیل قائل بودند که برای کمتر کسی این همه احترام و تجلیل را از آن بزرگواران می شود دید. زنان مسلمان در زندگی شخصی، اجتماعی و خانوادگی خود باید زهرا (س) را از جهت خردمندی، فرزاندگی و عقل و معرفت، الگو و سرمشق خود قرار دهند و از بُعد عبادت، مجاهدت، حضور در صحنه، تصمیم گیریهای عظیم اجتماعی، خانه داری، همسر داری و تربیت فرزندان صالح از زهرای اطهر (س) پیروی کنند.

اسلام فاطمه (س) را، آن عنصر برجسته و ممتاز ملکوتی را، به عنوان نمونه و اسوه زنان معرفی می کند. آن زندگی ظاهری او، جهاد او، مبارزه او، دانش او، سخنوری او، فداکاری او، شوهر داری او، مادری او، همسری او، مهاجرت او و حضور او در همه میدانهای سیاسی و نظامی و انقلابی و برجستگی همه جانبه او که مردهای بزرگ را در مقابل او به خضوع وادار می کرد.

اصولاً درک نادرست از شخصیت زن، که میراث نامبارک فرهنگ های غیر اسلامی دخیل در اندیشه مسلمانان است، باعث شده است که آن حضرت تنها از زاویه دختری برای پیامبر (ص) و مادری برای ائمه (ع) مطرح شود و آن شایستگی ها و گزینش الهی که در شکل گیری زندگی و شخصیت آن حضرت نقش برجسته داشته و زندگی و صفات فاطمه زهرا (س) را به عنوان اسوه ای برای همه زنان و همه انسان ها، به ویژه زنان، مطرح می سازد، مجهول بماند.

حضرت زهرا (س) برتر از همه زنان برگزیده و سرور زنان از آغاز تاریخ بشر تا پایان است."

سخن سردبیر

بنام خدا

سخن سردبیر

این فصلنامه با هدف محوریت شناخت مقام و شخصیت بانو صدیقه زهرا (س) تدوین و ارائه گردیده است در این راستا به کنکاش ابعاد وجودی آن حضرت پرداخته و از نفس مطمئنه و ارتباط آن با قلب که یکی از صفات برجسته بانو فاطمه زهرا (س) است، سخن می گوئیم.

نفس، جوهر ملکوتی است که با قلب، رابطه مستقیم داشته و از چهار قوه برخوردار است. یکی از آن قوه ها، عقل است. عقل جلوه حقیقی نفس، در جان آدمی است. عقل، انسان را در مقابل هوسها و تمایلات نفسانی رهایی می بخشد. بگذارد، وجه ملکوتی قلب، قوت یافته و تحت تاثیر قوه عقلیه قرار می گیرد. بنابر این حقایق را بدرستی رویت کرده و عالم غیب را مشاهده کرده و از نظام دنیا درک مطلوبی خواهد داشت. نتیجتاً چنین فردی، مرتکب حرام نخواهد شد.

امیرالمومنین علی (ع) می فرمایند: فاطمه بهترین یاور در مسیر طاعت و بندگی خداست. عبادت در تمامی ابعاد زندگی ایشان جلوه گر بود تا پیروانش بیاموزند که بزرگترین ارزش های زندگی در سایه عبادت، معنویت و حفظ نفس است.

در صدد هستیم تا در هر شماره از فصلنامه به یکی از ابعاد وجودی بانوی دو عالم، بپردازیم و امید است که

خواهران طلبه با هم اندیشی و مشارکت در این خصوص و تلاش در ارائه مقالات و موضوعات متنوع، فصلنامه را یاری نمایند

امام خمینی (ره) می فرماید: قلب انسان یک آینه دو رو است. یک وجه آن ملکی است، که ناظر بر نظام شهادت، کانون احساسات و امور ناپایدار است و وجه دیگر آن ملکوتی است که ناظر به نظام غیب، ملکوت علیا، محل ادراکات و امور پایدار است. در ادامه می فرماید: اگر انسان به زندگی دنیوی، اهتمام فراوانی داشته باشد، در سایه غلبه وجه ملکی، توجه به ملکوت سفلی، پدید می آید که عامل مهم القائنات از ناحیه شیاطین است که منجر به عدم کارآیی عقل می گردد و در این صورت است که قوه وهمیه، جای خود را به عقل خواهد داد.

آنچه که به عنوان شک، تزلزل، وسوسه و تردید جلوه می کند، مربوط به قوه وهمیه است که با همراهی قلب، زمینه القائنات شیطانی را فراهم می سازد و انسان اهتمام دنیایی را کنار ارتقاء بخشیده و استعدادهای نهفته خود را آشکار سازند.

حقوق اعضاء و اجزای بدن از منظر قرآن کریم و احادیث

عادلہ جمالیان**، فاطمه محرمی[□]، فاطمه تمدن[□]، زهرا سادات موسوی[□]

* * طلبه سال اول حوزه علمیه حضرت ولیعصر (عج)، تهران، کارشناس ارشد زمین شناسی، دانشگاه تهران، Email: adele.jamalian@gmail.com

[□] استاد راهنما و معاون پژوهش حوزه علمیه حضرت ولیعصر (عج)، تهران، طلبه سطح چهار

[□] طلبه سال اول حوزه علمیه حضرت ولیعصر (عج)، تهران

[□] طلبه سال اول حوزه علمیه حضرت ولیعصر (عج)، تهران

انسان در نگاه اسلام، موجودی مستعد با قابلیت‌های فراوان است که اگر آن‌ها را شکوفا کند، بر قله شرافت و کرامت قرار می‌گیرد و جهان را به تسخیر خود درمی‌آورد. در این مسیر، او نیازمند شناخت و آموزش مهارت‌های مهم زندگی است. این مهارت‌ها، انسان را توانمند می‌کند تا در مقابل بحران‌های مختلف زندگی کمتر آسیب ببیند و رضایتمندی خود را از زندگی فردی و اجتماعی افزایش دهد. مهمترین مهارتی که زیربنای همه مهارت‌های زندگی است، شناخت حقوق و مسئولیت‌های خود است. یکی از راه‌های شناخت حقوق و مسئولیت‌ها، آشنایی با سرمایه‌های درونی و نعمت‌های بزرگی است که خداوند به ما عطا کرده است. حق بدن، حقی است که نفس و جان انسان بر وی دارد و رعایت آن ضروری است. در این باره امام سجاد (ع) در رساله حقوق فرموده است: «حَقُّ نَفْسِكَ عَلَيْكَ أَنْ تَسْتَعْمِلَهَا بِطَاعَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»؛ «حق نفس تو این است که او را در راه اطاعت خداوند به کار گیری. مقصود از "حق نفس" در روایت امام سجاد (ع)، این است که انسان از سرمایه وجودی خویش در راه اطاعت و رضایت خداوند استفاده نماید. موضوع مورد بررسی در این مقاله بررسی حقوق اعضای بدن در حوزه حقوق فردی است و در آن به حقوق تعدادی از اعضا و اجزای بدن با استفاده از آیات قرآن، نهج البلاغه، رساله حقوق امام سجاد (ع) و احادیث ائمه (علیهم السلام) در کتب مختلف، پرداخته‌ایم. شناخت حقوق اعضا و اجزای بدن، مطابق آیات شریفه قرآن و روایات موجود از ائمه علیهم السلام، موجب می‌شود تا هر یک از این نعمات را در راه صحیح و به قصد طاعت الهی و بیمودن مسیر کمال به کار بندیم.

کلید واژه‌ها: اعضای بدن، حقوق، قرآن، نهج البلاغه، روایات

۱- مقدمه

از دیدگاه اسلامی، منشأ حق، خداوند متعال است. در تعریف حقوق گفته شده است «حقوق، عبارت است از مجموعه قوانین و مقررات اجتماعی که از سوی خدای انسان و جهان، برای برقراری نظم و عدل در جامعه بشری تدوین گردیده، تا سعادت جامعه را تأمین سازد. نظام حقوقی در مکتب انبیاء علیهم السلام به ویژه در اسلام، جامعه را بر اساس کرامت انسان استوار دانسته و بر مبنای عقاید و معارف صحیح بازسازی می‌کند و با نفی ارزش‌های کاذب نژادی و قومی، همه مؤمنین را از قبائل، طوایف و نژادهای گوناگون، سفید و سیاه و عرب و عجم، به عنوان جامعه‌ی واحدی می‌شناسد. قوانین اسلام هماهنگ با فطرت است و نیازها و تمایلات انسان را در مسیری معتدل، مورد توجه قرار می‌دهد. به جا آوردن اقسام حقوق در هر زمینه و موضوعی، همواره انسان را به سمت مسیر وحدت سوق داده و حفظ می‌نماید. از این رو حقوق در اقسام حقوق خداوند، حقوق فردی (مانند حق نفس، حق اعضای بدن و حق عبادات) حقوق اجتماعی (حق حکومتی، حق استاد و آموزگار، حق مردم، دوست، سائل، هم‌کیشان و اقلیت‌های دینی) و حقوق خانوادگی (مانند حق پدر و مادر، همسر و فرزند و...) قابل بحث و بررسی است و در کلام بزرگان و اولیای دین همواره مورد توجه بوده است. موضوع حقوق اعضای بدن در حوزه حقوق فردی مطرح می‌شود. مطالعه حقوق اعضای بدن، بررسی موضوع مالکیت انسان و رابطه‌ی آن با اعضای خود و انتفاع از آن را نیز ضروری می‌نماید، بنابر برخی تفاسیر از آیه ۷۲ سوره احزاب که می‌فرماید: «أَنَا عَرْضَا الْأَمَانَةِ»

على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوما جهولا»؛ بی‌گمان، ما امانت (تکلیف) را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه داشتیم، اما آن ها از برداشتن آن سر باز زدند و از آن ترسیدند و انسان آن را به دوش کشید، راستی که او بسیار بیداد پیشه و نادان است»، بدن امانت الهی شمرده شده است و گفته‌اند مراد از امانت خدا، اعضای بدن انسان است که خداوند به عنوان امانت در اختیار انسان نهاده است و انسان باید آن‌ها را در راهی که خدا دستور داده به‌کار گیرد. همچنین برخی فقها رابطه انسان نسبت به اعضای خود را رابطه امانی می‌دانند بدین معنا که انسان امانت دار ملک خداوند است و لذا هیچ گونه مالکیتی اعم از منفعت فردی یا به صورت مشاع برای او قائل نیستند. ایشان معتقدند که اگر کسی خود را مالک حیات و زندگی خویش بداند ممکن است این حق را برای خود قائل باشد که خودکشی کند، یا اگر خود را مالک بدن خویش پندارد، این را حق مسلم خود می‌داند که آن را بفروشد یا به رهن و اجاره دیگری در آورده و تن به بزهکاری دهد. در صورتی که براساس مبنای امانت، حقوق و تکالیف انسان به گونه ای تنظیم می‌شود که شخص را به امانت دار بودن مال، جان، هويت و سرنوشت خویش سوق می‌دهد و چنین انسان امانتداری نمی‌تواند سرنوشت خود را به دلخواه خود مالکانه رقم زند، یا چنین حقی برای خود قائل باشد که درباره ادامه حیات و سرنوشت خویش تسلیم قوانین خودساخته گردد، بلکه او هرگونه تخطی از حقوق الهی را درباره جان، مال و ناموس خویش، گناهی نابخشودنی می‌داند و هرگز خویش را مالک محض عزت و شرف خود ندانسته و با آن برخورد مالکانه نمی‌کند. در نتیجه، بنابر مطالب ذیل، اهمیت مطالعه‌ی حقوق اعضای بدن، مشخص می‌شود.

۲- معانی حقوق و اقسام آن از دیدگاه‌های مختلف

واژه حقوق معانی و کاربردهای متفاوتی دارد. گرچه این معانی گوناگون بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند، ولی از برخی جهات از یکدیگر متمایزند:

۵- لغت نامه دهخدا معانی متعددی برای این واژه ذکر می‌کند که مهم ترین آن ها از این قرار است: راست کردن سخن، درست

کردن وعده، یقین نمودن، ثابت شدن، غلبه کردن به حق، موجود ثابت و نامی از اسامی خداوند متعال (دهخدا، ۱۳۲۰، ج ۶، ص ۹۱۴۲)

۵- حقوق به معنای دستمزد؛ مثلاً وقتی گفته می‌شود حقوق کارمندان دولت، منظور دستمزدی است که این افراد به طور ماهانه از دولت دریافت می‌کنند (معین، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۹۶۰).

۵- حقوق عبارت است از مجموعه قواعد و مقرراتی که بر روابط افراد یک جامعه در زمان معین به کار برده می‌شود، به دیگر سخن، حقوق مجموعه ای از بایدها و نبایدهایی است که اعضای یک جامعه ملزم به رعایت آن هستند و دولت ضمانت اجرای آن را به عهده دارد، مانند حقوق ایران، تقریباً همه جوامع انسانی از گذشته تاکنون به نوعی با این الزام های حقوقی همراه بوده اند (کریمی نیا، ۱۳۸۹، ص ۲۱).

۵- حقوق، جمع کلمه حق است. بنابراین حقوق به معنای امتیازات و ویژگی های هریک از افراد یک جامعه است که گاه از آن به حقوق فردی تعبیر می‌شود؛ مانند: حق حیات، حق مالکیت، حق ابوت، حق بنوت و حق زوجیت (کاتوزیان، ۱۳۷۷، ج ۱،

در نهج البلاغه حق در پنج معنا به کار رفته است که دو معنای آن حقیقی و سه معنای آن اعتباری است که عبارتند از:

۱- حق به معنای واقعیت و امر واقعی؛ یعنی به واقعیت عینی و خارجی، حق گفته می‌شود. مثلاً مرگ امری واقعی است، از این رو حق است.

«فَإِنَّهُ وَاللَّهِ الْجَدُّ لَا اللَّعِبُ وَالْحَقُّ لَا الْكَذِبُ، وَمَا هُوَ إِلَّا الْمَوْتُ أَسْمَعَ دَاعِيَهُ وَأَعْجَلَ حَادِيَهُ»؛ سوگند به خدا! امر مهمی است، واقعیت است و شوخی نیست؛ حق است و دروغ‌پردازی نیست، و این امر واقعی، مرگ است که منادی آن دعوتش را شنواید و سرود خوان آن همه را شتابان خواند! (دشتی، ۱۳۹۰، خطبه ۱۳۲، ص ۱۷۷). همچنین است کروی بودن زمین و سیال بودن مایعات و سوزان بودن آتش.

۵- حق به معنای حقیقت، یعنی به ادراک مطابق با واقع که حقیقت است، حق گفته می‌شود. مثلاً ادراک اینکه مرگ وجود دارد و اعتراف بدان یک حقیقت است، از این رو حق است.

«وَتَبِعَ جَنَازَهُ فَسَمِعَ رَجُلًا يَضْحَكُ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [كَأَنَّ الْمَوْتَ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا كُتِبَ، وَكَأَنَّ الْحَقَّ فِيهَا عَلَى غَيْرِنَا وَجَبَ، وَكَأَنَّ الْأَذَى نَرَى مِنَ الْأَمْوَاتِ سَفَرٌ عَمَّا قَلِيلٍ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ. نُبُونُهُمْ أَجْدَانَهُمْ وَنَأْكُلُ تُرَائِهِمْ، كَأَنَّا مُخَلَّدُونَ بَعْدَهُمْ. ثُمَّ قَدْ نَسِينَا كُلَّ وَاعِظٍ وَوَاعِظِهِ وَرُمِينَا بِكُلِّ فَادِحٍ وَجَائِحَةٍ»؛ و امام علی (ع) در پی جنازه‌ای می‌رفت، شنید مردی می‌خندد، فرمود: «گویا مرگ را در دنیا بر جز ما نوشته‌اند، گویا حق (مرگ) را در آن بر عهده جز ما گذاشته‌اند، گویی آنچه از مردگان می‌بینیم، مسافرانند که به زودی نزد ما باز می‌آیند. آنان را در گورهایشان جای می‌دهیم و میراثشان را می‌خوریم، گویا ما پس از آنان جاودان به سر می‌بریم. سپس پند پنددهندگان [اعم از زن و مرد] را فراموش می‌کنیم و به هر بلا و آفتی گرفتار می‌شویم (دشتی، حکمت ۱۲۲، ص ۴۶۵) همچنین است ادراک و اعتراف به کروی بودن زمین و سیال بودن مایعات و سوزان بودن آتش.

این دو معنا، معانی حقیقی حق است؛ اما معانی اعتباری آن، عبارت است از:

۵- حق به معنای اجازه و رخصت، مثلاً وقتی می‌گوییم آدمیان حق پرسش دارند، معنایش این است که رخصت دارند و در استفاده یا عدم استفاده از این حق مخیرند، و این امر برای آنان مجاز است. یکی از یاران علی (ع) پرسشی ناستوار و ناسنجیده از امام کرد و حضرت آن را پاسخ داد و بر حق پرسش‌گری آدمیان تأکید کرد و فرمود: «وَلَاكُ ... حَقُّ الْمَسْأَلَةِ»؛ تو را ... حق پرسش است (دشتی، ۱۳۹۰، خطبه ۱۶۲، ص ۲۱۷). همچنین است حق مسکن، حق شغل و حق انتخاب همسر.

۵- حق به معنای استحقاق، یعنی سزاواری شخص نسبت به چیزی. امیرمؤمنان علی (ع) در نامه‌ای به یکی از کارگزارانش چنین نوشته است «فَلْيَكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً»؛ پس باید کار مردم در آنچه حق است (استحقاق آن را دارند و سزاوار آن هستند) نزد تو یکسان باشد! (دشتی، ۱۳۹۰، نامه ۵۹، ص ۴۲۵). همچنین است حق تشویق و تنبیه، و حق پاداش و مجازات.

۵- حق به معنای طلب و مطالبه، یعنی کسی از دیگری مطالبه و انتظاری داشته باشد و به‌طور متقابل این امر برای آن دیگری هم لحاظ

شود. مانند حق مردم بر زمامداران، و بالعکس. «حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَ حَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي»؛ حق زمامدار بر مردم، و حق مردم بر زمامدار (دشتی، ۱۳۹۰، خطبه ۲۱۶، ص ۳۱۵). همچنین است حق دو همسر نسبت به هم، حق پدر و مادر به فرزندان، و حق فرزندان به پدر و مادر.

آنچه در حقوق‌شناسی مطرح است، شناخت حقوق اعتباری و لحاظ کردن و رعایت آنهاست، که در این صورت مناسبات و روابط انسانی جایگاه درست خود را می‌یابد.

۳- حق در اصطلاح قرآن کریم

مفهوم «حق» در قرآن کریم به معانی مختلفی به کار رفته است. در قرآن کریم ۲۴۷ بار واژه «حق» به کار رفته است. حدود ده درصد از آنها، مربوط به حق، به مفهوم حقوقی می‌باشد. در موارد دیگر، معانی دیگری از آن اراده شده است. با توجه به نکته مذکور، معانی «حق» در قرآن در دو دسته قابل ذکر است:

الف: معانی غیرحقوقی حق در قرآن به معنی: صفتی برای خدا (حج: ۶۰)، فعل حکیمانه‌ی خدا (روم: ۸)، به معنی حقیقت و واقعیت (روم: ۶۰) و هدایت (یونس: ۳۲)

ب: معانی حقوقی حق در قرآن (در معنای صفتی برای انسان مکلف (بقره: ۶۱)، استفاده در همان معنای حقوقی (بقره: ۲۸۲).

به نظر می‌رسد در قرآن کریم حق اعضای بدن بر انسان نیز در معنای حقوقی حق و در باب اهمیت حفظ آن بر انسان مکلف آمده است. چرا که انسان شریفترین موجودی است که خدای متعال در عالم هستی ظهور داده است و او را از مرتبه‌ای که هیچ نبوده و از او ذکری به میان نمی‌آمده به مرتبه هستی و مذکور بودن رسانده است بنابراین باید از این خلقت پاسداری کرد و از شئون مختلف نفس مواظبت مستمر داشت تا بتوان مسئولیت و امانت الهی که بر عهده انسان گذارده شده به خوبی انجام داد و به مقام ولایت الهی رسید.

۴- حقوق اعضای بدن

همانطور که در مقدمه بحث مطرح شد آیه عرضه امانت «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ تَحْمِلَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ» (احزاب: ۷۲)، بیانگر مسئولیت والائی است که خدای متعال به انسان اعطاء کرده است. موجودات دیگر ظرفیت پذیرش آن را نداشتند ولی انسان آن را پذیرفت یعنی ظرفیت پذیرش آن را دارد و با تحقق آن می‌تواند به مقام ولایت الهی برسد. انسان‌ها در پرتو تحقق و عدم تحقق این مسئولیت به سه گروه تقسیم می‌شوند که در ذیل آیه امانت بیان می‌کند:

گروه ۱ و ۲: مشرکین و منافقین که ولایت اولیاء الهی را نپذیرفتند و اگر توبه نکنند به نتایج رد کردن آگاهانه این مسئولیت می‌رسند و

به عذاب الهی مبتلا می شوند.

گروه ۳: مؤمنین که خود را تحت ولایت اولیاء الهی قرار دادند و با تداوم عملی ایمان خود به مواهب پیاده کردن این مسئولیت در هر دو عالم می رسند .

بنابراین افرادی که ایمان آورده اند و در گروه سوم می خواهند باقی بمانند باید ایمان خود را عملاً بکار بندند و از نفس در شتون مختلف زندگی مواظبت کامل داشته باشند و برای انجام این امر آگاهی نسبت به حقوق جزئی اعضا و جوارح انسان لازم است. در حقیقت انسان با پذیرفتن حق الله از نظر اعتقادی، عبودیت خالصانه خدای متعال و ربوبیت تشریحی و تکوینی او را پذیرفته است. او این پذیرش را باید با مراعات حقوق مختلف اعضا و جوارح خود، در مقام عمل نشان دهد و عبودیت را در ظاهر وجودش نیز پیاده کند. پیاده کردن حق الله در ظاهر وجود، امر مشکلی است و با تلاش و کوشش بسیار می توان این حق را در حد توان مراعات کرد.

۱-۴- اولین حق از حقوق اعضای بدن، حق زبان

امام سجاد (ع) در رساله خود از بین اعضا مختلف و فعالیت های عملی انسان، ابتدا حق زبان را مطرح می فرماید: «وَأَمَّا حَقُّ اللِّسَانِ فَأَكْرَمُهُ عَنِ الْخَنَى وَتَعْوِيدُهُ عَلَى الْخَيْرِ وَحَمَلُهُ الْأَدَبِ»؛ حق زبان این است که آن را از کلام زشت، بزرگ بداری و بر خوبیها عادت دهی و ادب را به او تحمیل کنی (حیدری نراقی، ۱۳۸۸، ص ۵۴).

تعبیر بسیار لطیفی است که نشانگر اهمیت نقش زبان در نفس و جان انسان می باشد. اعمال زشتی توسط این عضو صورت می گیرد که تأثیرات سوئی در جان انسان می گذارد و برای بزرگداشت و حفظ آن، که در حقیقت بزرگداشت جان انسان است، سه کار باید انجام داد:

جلوگیری از فعالیت های منفی و زشتیهای زبان.

عادت دادن زبان به خیرات و خوبیها.

جلوگیری از رها بودن آن.

زبان یکی از شاهکارهای جهان آفرینش است. خداوند از بین شگفتی های وجود آدمی، یک جا نیروی سخن و هنر گویا بودن زبان را به عنوان قدرت نمایی در خلقت، همسان با خلقت انسان ذکر نموده و فرموده:

«حَلَقَ الْإِنْسَانَ ﴿٤﴾ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ﴿٥﴾»؛ خداوند انسان را آفرید و سخن گفتن را به او آموخت (الرحمن، ۳ و ۴) و در اینجا

نکته ای هست که جمله ی «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» بدون واو و در حقیقت تفسیر «حَلَقَ الْإِنْسَانَ» واقع شده، اشاره به این است که خلقت به خاطر بیان انجام گرفته است. خداوند در جایی دیگر اختلافات زبان را از جهت لغت و لهجه در ردیف خلقت آسمان ها و

طبقات زمین، از شگفتی‌های خلقت دانسته و فرموده:

«وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَآخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَالْوَنَائِكُمْ ... ﴿٢٢﴾»؛ و یکی از نشانه‌های قدرت الهی

آفرینش آسمان‌ها و زمین است (یکی دیگر) اختلاف زبان‌های شما از لحاظ لغت، لهجه و تن صدا و رنگ‌های بدنتان (روم: ۲۲).

امام علی (ع) فرمود: «شگفت آید از این انسان که با قطعه‌ای پیه می‌بیند و با پاره‌ی گوشتی سخن می‌گوید و با استخوانی می‌شنود و از شکافی نفس می‌کشد»

کارهای دیگر زبان علاوه بر نطق و سخن که دارای نقش حیاتی غیر قابل انکار است، عبارتند از: ۱- تحویل غذا در فضای دهان، ۲- مخلوط کردن ذرات غذا با مایع بزاقی (از عوامل هضم غذا)، ۳- جا به جا کردن خوردنی‌ها، ۴- جمع کردن قطعات خرد و درشت مواد خوراکی که در فضای دهان و لابه لای دندان‌ها است، ۵- به عقب راندن مواد غذایی جهت بلع سریع و سرازیر شدن به سمت معده، ۶- مکیدن آب و آشامیدنی‌ها (حیدری نراقی، ۱۳۸۸، ص ۵۷). با آسیب رسیدن به زبان و ناتوان شدن از این رشته فعالیت‌ها، افراد می‌توانند سهم زبان را در تأمین حیات و سلامتی احساس نموده و در برابر قدرت‌نمایی خدا سر تسلیم فرود آورند.

از جمله حقوق زبان، حفظ آن از بدی‌ها است. با وجود اینکه نعمت ارزشمند بیان، از مهمترین و کارآمدترین نعم الهی است اما باید توجه داشت که این نعمت گران‌سنگ، می‌تواند بسیار خطرناک و گمراه‌کننده هم باشد، به گونه‌ای که سرنوشت آدمی را تاریک و ظلمانی نموده و او را در پیشگاه الهی شرمسار و روسیاه می‌نماید. امیرمؤمنان علی بن ابی طالب (ع) در سخن حکیمانه‌ای ما را به سکوت و فرو بستن زبان دعوت نموده است و در این باره به زیبایی می‌فرماید: «آنچه نمی‌دانی، مگو، بلکه همه‌ی آنچه را که می‌دانی نیز مگو، زیرا خداوند بزرگ بر اعضای بدنت چیزهایی واجب کرده که از آن‌ها در روز قیامت بر تو حجت آورد» (دشتی، ۱۳۹۰، حکمت ۳۸۲، ص ۵۱۷). این سخن زیبا از امیر متقیان (ع)، بیانگر این مطلب است که انسان باید زبان خود را مدیریت نموده و از سخنان اضافی و بیهوده پرهیز نماید. به این صورت که تمام آنچه را که در صندوقچه ذهن خود قرار داده به زبان نیاورد، زیرا نسبت به بسیاری از آنها یقین و اطمینان ندارد و لذا به زبان آوردن آنها به هیچ وجه برای او جایز نیست و درگامی فراتر باید گفت که انسان حتی تمام مطالبی که به آنها علم و یقین دارد را نیز نباید به زبان آورد، اگر چه راست و واقعی هستند ولی هر راستی را نباید به زبان آورد، زیرا چه بسا به زبان آوردن آنها ایجاد فتنه کرده و باعث اختلاف و دعوا و درگیری میان افراد خانواده، جامعه، دوستان و آشنایان می‌شود. مولای متقیان (ع) در قسمت پایانی سخن حکیمانه خویش، از بازخواست روز قیامت سخن به میان آورده و بنابراین در روز قیامت زبان که یکی از مهمترین اعضاء بدن انسان است مورد بازخواست الهی قرار می‌گیرد. امام (ع) در حکمتی دیگر می‌فرماید زبان تربیت نشده، درنده‌ای است که اگر رهاش کنی می‌گزد (همان، حکمت ۶۰، ص ۴۵۳).

در ادای حقوق زبان می‌توان به ۱۲ حق در نهج البلاغه اشاره نمود:

زبان خیرخواه: «إِنَّ اللِّسَانَ الصَّالِحَ يَجْعَلُهُ اللهُ تَعَالَى لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ، خَيْرَ لَهُ مِنَ الْمَالِ يورثُهُ مَنْ لَا يَحْمَدُهُ»؛ آگاه باشید زبان خیرخواهی که خدای تعالی برای انسان در میان مردم قرار می‌دهد، بهتر است از مالی که او به ارث برای کسی بگذارد که سپاسش نمی‌کند (همان،

خطبه ۱۲۰، ص ۱۶۱).

اهمیت زبان: «تَكَلَّمُوا تَعْرِفُوا، فَإِنَّ الْمَرْءَ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ»؛ سخن بگویند تا شناخته شوید، زیرا انسان در زیر زبان خود پنهان است (همان، حکمت ۱۴۸، ص ۴۷۳)..

درندگی زبان: «اللِّسَانُ سُبُعٌ، إِنْ خُلِيَ عَنْهُ عَقْرٌ»؛ زبان، درنده ای است که اگر رها شود زخم زند (همان، حکمت ۶۰، ص ۴۵۳).
 مهار زبان: «لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ». تیزی زبانت را بر ضد کسی که تو را گویا کرده به کار مگیر و شیوایی گفتارت را بر ضد کسی که سخنورت نموده صرف مکن (همان، حکمت ۴۱۱، ص ۵۲۱).

حفظ زبان: «الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ؛ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ، فَاخْزَنْ لِسَانَكَ كَمَا تَخْزُنُ ذَهَبَكَ وَوَرَقَكَ، فَرُبَّ كَلِمَةٍ سَلَبَتْ نِعْمَةً وَجَلَبَتْ نِقْمَةً» تا نگفته ای سخن را در بند خود داری و چون گفتی خود را در بند سخن انداختی، بنابراین زبانت در خزینه حفظ کن، چون زر و سیمت. چه بسا یک کلمه نعمتی را بر باید و نقتم و بلایی را بیاورد (همان، حکمت ۳۸۱، ص ۵۱۷).

گفتار و کردار: «مَنْ عَلِمَ أَنَّ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ، قَلَّ كَلَامُهُ إِلَّا فِيمَا يَعْنيهِ»؛ هر که بداند که گفتارش از کردار او است (و بازخواست خواهد شد) کم گوید، مگر در آن چه به کارش آید (همان، حکمت ۳۴۹، ص ۵۰۹).

نهی از زخم زبان: «لَا تَجْعَلَنَّ ذَرْبَ لِسَانِكَ عَلَى مَنْ أَنْطَقَكَ، وَبَلَاغَةَ قَوْلِكَ عَلَى مَنْ سَدَّدَكَ»؛ بر آن کس که تو سخن آموخت زخم زبان مزین، به آن کس که تو را بلاغت آموخت رسایی گفتار خویش منما (همان، حکمت ۴۰۳، ص ۵۲۱).

خاموشی در گفتار: «لَا خَيْرَ فِي الصَّمْتِ عَنِ الْحُكْمِ؛ كَمَا أَنَّهُ لَا خَيْرَ فِي الْقَوْلِ بِالْجَهْلِ»؛ در خاموشی گزیدن از گفتار حکمت آمیز خیر و خوبی نیست، همانگونه که در گفتار نابخردانه خیری نیست (همان، حکمت ۱۸۲، ص ۴۷۷).

۱۰- پرهیز از سخن ناپسند: «مَنْ أَسْرَعَ إِلَى النَّاسِ بِمَا يَكْرَهُونَ، قَالُوا فِيهِ بِمَا لَا يَعْلَمُونَ»؛ آن کس که در گفتن سخنان ناپسند به مردم که باعث رنجش آنها است پروا نکند، در مورد او چیزهایی گویند که نمی دانند (همان، حکمت ۳۵، ص ۴۴۹).

۵- حذر از نقل سخن بی محتوا: «(يَا بَنِي!) أَيَّاكَ أَنْ تَذْكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مَا يَكُونُ مُضْحِكًا، وَإِنْ حَكَيْتَ ذَلِكَ عَنْ غَيْرِكَ»؛ (فرزندم!) از گفتن سخن (بی محتوایی که) خنده می آورد بر حذر باش، گرچه آن را از دیگری نقل کنی (همان، نامه ۳۱، ص ۳۷۱).

۱۱- راستگویی و دروغگویی: «الصَّادِقُ عَلَى شَفَا مَنْجَاةٍ وَكَرَامَةٍ، وَالكَاذِبُ عَلَى شَرْفِ مَهْوَاةٍ وَمَهَانَةٍ»؛ راستگو در آستانه نجات و بزرگواری است و دروغگو در لبه پرتگاه و خواری (همان، خطبه ۸۶، ص ۱۰۳).

۱۲- خاموشی: «بِكثْرَةِ الصَّمْتِ تَكُونُ الْهَيْبَةُ»؛ با خاموشی بسیار، هیبت و شکوه در آدمی پدید می آید (همان، حکمت ۲۲۴، ص ۴۸۳).
 بنابراین کنترل زبان برکات زیادی دارد اگر ما بیاموزیم که چطور زبان خود را کنترل کنیم بر مرتبه وجودی خود افزوده ایم و از پرتگاه بسیاری از گناهان جسته ایم و در سکوت، عقل میجوشد و بارور می شود. همچنین باید زبان را به خوبگویی و درست گویی عادت دهیم، چنانچه قرآن می فرماید «...وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؛ و سخن استوار و درست بگویند (احزاب / ۷۰). این دستور همان

است که در دعای امام عصر (عج) آمده «وَسَدُّ أَلْسِنَتِنَا؛ زبانه های ما را استوار گردان» و گاه می فرماید: «...قَوْلًا مَعْرُوفًا»؛ سخن نیک و زیبا بگویند (نساء / ۵).

۲-۴- حق گوش

ما در زندگی روزمره خود، صداهای مختلفی را می‌شنویم؛ اما گوش دادن با شنیدن فرق می‌کند. شنیدن، عملی غیر ارادی و شامل تمام صداهایی است که از محیط پیرامون به ما می‌رسد و نیاز به یادگیری ندارد. ولی گوش دادن، فعالیتی ذهنی است که با خواست و اراده ما انجام می‌پذیرد و نیازمند توجه است. خوب گوش کردن، هنر و مهارتی است که با جلب اعتماد و درک طرف مقابل همراه است و به ما کمک می‌کند پیچیدگی‌های شخصیتی و روانی گوینده را بهتر تشخیص دهیم. در واقع، هنگامی که انسان با دقت به سخنان طرف مقابل گوش فرا می‌دهد، نوعی ارتباط خوب و مؤثر با دیگران برقرار می‌کند. این شیوه گوش کردن، از بسیاری سوء تفاهم‌ها جلوگیری می‌کند. کسانی که توانسته‌اند مهارت خوب گوش دادن را بیاموزند، به موفقیت‌های بیشتری در زندگی دست یافته‌اند.

گوش کردن در شخصیت انسان و دگرگونی اخلاق و عقاید او تأثیر مهمی دارد. امام سجاد (ع) به گوش کردن سخنان خوب و مفید تأکید می‌نماید و اصولاً نیکو شنیدن را از حقوق گوش می‌داند و امام زین‌العابدین (ع) می‌فرماید «حق گوش یا عضو سمعی، این است که از طریق آن سخنانی را به قلب خود راه دهی که آن را به خیر و نیکی وا دارد و یا اخلاق و سجایای پاک در آن به وجود آورد. زیرا که قلب به مثابه شهری است که معانی متنوع و گوناگون از اعمال نیک یا بد از دروازه آن که همان عضو شنوایی است بدان راه میابد» (حیدری نراقی، ۱۳۸۸، ص ۷۲).

امیرالمؤمنین (ع) در ذکر اوصاف متقین می‌فرماید: متقین دارای خصوصاتی هستند که از جمله‌ی آن‌ها این است که گوش خود را به روی سرچشمه‌های علوم و اندیشه باز می‌گذارند (دشتی، ۱۳۸۸، خطبه ۱۹۲، ص ۲۷۱) و می‌فرماید «سفارش می‌کنم شما را به پروا داشتن از خدا... خدایی که شما را پرهیز داد از دشمنی شیطانی که پنهان در سینه‌ها راه می‌یابد و آهسته در گوش‌ها راز می‌گوید» (همان، خطبه ۸۳، ص ۹۷).

انسانی که استفاده از گوش را ترک کند و یا از این نیروی گرانبها استفاده صحیح نکند، به از میان رفتن گوهر عقل که تمام امتیاز برتری انسان از سایر موجودات است کمک کرده و آن را از میان برده است. در حقیقت این قوه باید فقط در مسیر یادگیری علوم نافع و مؤثر در سرنوشت دنیوی و اخروی انسان استفاده شود. گوش دریاچه‌ی قلب و عقل و شعور است و نباید این در را به روی هر نامحرمی باز کرد. امام زین‌العابدین (ع) درباره‌ی بهره برداری مفید از گوش فرموده: هر چیزی میوه‌ای دارد و میوه‌ی گوش، آن است که سخن نیک و مفید در آن وارد شود. (و آن را بپذیرد) (مجلسی، ۱۳۶۳، جلد ۷۵، ص ۱۶۰).

از جمله حقوق گوش حرف شنوی و پندپذیری است. حرف شنوی و پندپذیری، برای رفع نواقص، برطرف نمودن عیب‌ها و نارسایی‌ها و رسیدن به بهبودی‌ها و بهروزی‌های مادی و معنوی زندگی، که دارای اهمیت سرنوشت ساز است، اگر کسی را یافتیم که حتی خود هم اهل عمل نیست و آیین و مرام او نیز با ما سازگار نیست، اما سخن ارزنده و کلام حکیمانه و سازنده بیان می‌دارد، باید بدان گوش فرا دهیم و آن را در زندگی به کار بندیم. امام علی (ع) در این باره فرموده است: «خُذْ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ أَتَاكَ بِهَا وَ انْظُرْ إِلَى مَا قَالُوا وَ لَا

تنظر إلى مَنْ قال؛ «سخن حکیمانه را از هر جا (و هر کس) به سوی تو روی آورد، آن را (گوش کن) و یاد بگیر، در آن گفتار دقت کن و به گوینده (که چه کسی است) کاری نداشته باش» (آمدی، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۳۹۴).

۱-۲-۴- حفظ گوش از غیبت

از دیگر حقوق گوش پرهیز از شنیدن غیبت است. در تعبیری از امام صادق (علیه السلام) وارد شده که فرمودند: «الغیبة تاءکل الحسنات کما تاءکل النار الحطب». «غیبت حسنات و اعمال نیک انسان را نابود می کند همان گونه که آتش هیزم را از بین می برد» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۷۲، ص ۲۵۷). بنابراین نه تنها شنیدن غیبت، ممنوع و حرام است، بلکه اگر انسان، ناخواسته سخن بدی را نسبت به مومنی شنید باید از او دفاع کند. رسول اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) در مواعظ خود به ابوذر می فرمایند: «مَنْ اغْتَيْبَ عِنْدَهُ اَخُوهُ الْمُسْلِمِ وَهُوَ يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ فَانْصُرْهُ، نَصْرَهُ اللهُ عَزَّوَجَلَّ فِي الدُّنْيَا وَالاٰخِرَةِ، فَانَّ خَذْلَهُ وَهُوَ يَسْتَطِيعُ نَصْرَهُ، خَذَلَهُ اللهُ فِي الدُّنْيَا وَالاٰخِرَةِ». «اگر نزد مسلمانی از برادر مسلمانش غیبت و بدگویی شود و او توان یاری شخص غیبت شونده را هر چند با بیان یک کلمه داشته باشد و این کار را انجام دهد، خداوند او را در دنیا و آخرت یاری خواهد کرد و اگر این کار را نکند، خدا در دنیا و آخرت او را به ذلت خواهد نشاند» (مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۷۴، ص ۸۹).

امام علی (ع) می فرماید: «و سماع ما لا یحلُّ سماعه». «گوش را به روی هر چیزی که برای آن نارواست ببند» (ابن بابویه، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۳۷۶). از مصادیق سخن ناروا، مطالب لغو و لهو، باطیل و هرزه گویی هایی است که برای انسان حاصلی جز زیان ندارد. در روایات، مصداق روشن لهو و لهب، غنا و موسیقی ذکر شده است که هریک مستقلاً موضوعی برای ممنوعیت و حرمت است.

۲-۲-۴- حفظ گوش از غنا

غنا، عبارت است از به کار گرفتن سخنان و یا اشعار، با نوع خاصی از آوازه خوانی، که مناسب مجالس لهو و لعب است. همچنان که در کلمات اهل بیت (علیهم السلام) می بینیم همه هم و غم این مربیان و معلمان اخلاق، تربیت انسان و هدایت او به مسیر سعادت و انحراف ذهن از لهو و لعب است. انسان، اشرف و اجل از این است که فکر، ذهن، دل، گوش، چشم و سایر اعضا و جوارح خود را به لهو و لعب و لغو مشغول کند؛ بنابراین در سخنی از امیر المومنین (ع) آمده است: «و کلما الهی عن ذکر الله فهو المیسر». «هر چیز که دل، فکر و اندیشه را از یاد خدا غافل کند لهو و لعب است». از جمله اثرات سوئی که شنیدن غنا و لهو و لعب در بر دارد سوق دادن به سمت شهوت و دوری از حیا و عفت است.

۳-۴- حقوق چشم

چشم مهم ترین وسیله ارتباط انسان با جهان خارج و یکی از راه های ورودی دل و اندیشه بشر است. نگاه کردن، آسان ترین راه ارتباط و معاشرت با دیگران است. تیزرو ترین پیکری که شیطان در وجود انسان دارد، چشم است؛ زیرا حواس دیگر در جایگاه خود قرار دارند و تا چیزی به آنها نرسد، آن را طلب نمی کنند. ولی چشم می تواند از دور و نزدیک، بدی و پشیمانی را صید کند. در معارف

تربیتی بر صیانت و نگهداری آن نیز توصیه شده و کیفیت استفاده از آن نیز تبیین شده است. امام سجاد (ع) در رساله‌ی حقوق خود می‌فرماید: «وَأَمَّا حَقُّ بَصْرِكَ فَغَضُّهُ عَمَّا لَا يَحِلُّ لَكَ وَتَرْكُ ابْتِدَالِهِ إِلَّا لِمَوْضِعِ عِبْرَةٍ تَسْتَقْبِلُ بِهَا بَصْرًا أَوْ تَعْتَقِدُ بِهَا عِلْمًا فَإِنَّ الْبَصْرَ بَابُ الْإِعْتِبَارِ»؛ «اما حق چشم تو آن است که آن را از هر ناروا بپوشانی و با استفاده از چشم، عبرت آموزی و جز بدین منظور آن را به کار نگیری و از هرزه نگری و بیهوده نگاه کردن پروا کنی؛ زیرا با چشم یا باید بر دانش خود بیفزایی و یا بیش خود را افزون کنی، چرا که چشم، وسیله عبرت آموزی است».

۱-۳-۴- پوشیده داشتن چشم از نگاه حرام

امام علی (ع) فرمودند: علی (ع) فرمود: «الْقَلْبُ مُصْحَفُ الْبَصَرِ»؛ قلب صحیفه نگاه است (دشتی، ۱۳۹۰، حکمت ۴۰۹، ۵۴۸). اگر صحیفه نور می‌خواهی، باید نگاه هایت نورانی و حلال باشد. آنان که چشمشان در اختیارشان نیست دل آنها کتاب ضلال است و نورانیت و صفایی در آن احساس نمی‌کنند.

حضرت عیسی (ع) به یارانش فرمود: «إِيَّاكُمْ وَالنَّظْرَ فَإِنَّهَا تَزْرَعُ فِي قَلْبِ صَاحِبِهِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فِتْنَةً»؛ «از نگاه کردن ناروا پرهیز کنید؛ چون این نگاه در قلب و دل انسان شهوت پرست، هوی و هوس می‌رویاند و او را در معرض خطرات قرار می‌دهد (مجلسی، جلد ۱۴، ص ۳۲۵). در این حکم، بین پیر و جوان، عالم و جاهل، زاهد و فاسق فرقی نیست؛ همه در اطلاق این حکم و خطاب مساویند. هرکس که چشم را به هرزگی عادت دهد و نپوشاند، ثمره این کشت و زرع در قلب او نمایان می‌شود.

۴-۴- حق شکم

از حقوق عضوهای مختلف، حق مربوط به شکم است. یکی از این حقوق پرهیز از حرام و حق دیگر میانه‌روی در خوردن حتی در حلال است.

نکته اول در میانه‌روی در خوردن این است که اگر کسی در طعام اندازه نگه دارد، گوارشش سالم می‌شود، بدنش متعادل و استوار می‌شود و عاقبت او بسیار می‌شود. دوم، سلامت فکری، نشاط فکری و دستیابی به حکمت پیدا می‌کند. سوم، صفای قلب پیدا می‌کند و چهارم آمادگی رشد و خودسازی پیدا می‌کند. نکته‌ی بسیار ارزشمند این است که اگر خدای متعال صلاح بنده‌ای را بخواهد، به او سه نعمت عطا می‌کند: کم‌خواهی، کم‌گویی و کم‌خوراکی.

امام سجاد (ع) در رساله حقوق خود می‌فرماید: «و اما حق شکم تو این است که آن را ظرف کمی از حرام یا زیاد از آن نکنی و از حلال هم به اندازه‌اش بدهی و از حد تقویت به حد شکم‌خوارگی و بی‌مروتی نرسانی و هرگاه گرفتار گرسنگی و تشنگی شد او را ضبط کنی زیرا سیری بی‌اندازه شکم را بیاشوبد و کسالت آورد که مایه‌ی بازماندن و دور شدن از هر کار نیک و ارجمند است و نوشابه‌ای که صاحب خود را مست سازد مایه‌ی سبک‌سری و نادانی و بی‌مروتی است» (حیدری نراقی، ۱۳۸۸، ص ۱۳۱).

خداوند در قرآن می‌فرماید: «...وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا...» ﴿۱۵۱﴾؛ بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید (مؤمنون: ۵۱). گرچه بسیار ساده به نظر می‌رسد اما امروزه اثبات شده است که یکی از مهم‌ترین دستورات بهداشتی همین است، زیرا تحقیقات دانشمندان به این نتیجه رسیده که سرچشمه بسیاری از بیماری‌ها پرخوری است. پیامبر اکرم (ص) نیز طب را در این دستور خویش خلاصه کرده است: «معدة، خانه‌ی همه‌ی بیماری‌ها است و امساک سرآمد همه‌ی داروها است» (مجلسی، ۱۳۶۳، جلد ۶۲، ص ۲۹).

امام علی (ع) در نهج البلاغه می‌فرماید: در دل شب‌ها با شب‌زنده‌داری و پرهیز از شکم‌بارگی به اطاعت برخیزید (دشتی، ۱۳۹۰، خطبه ۱۸۳، ص ۲۵۳) و نیز می‌فرماید: «آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد و چونان حیوان پرواری، که تمام همت او علف اوست و یا چون حیوان رها شده‌ای که شغلهش چریدن و پر کردن شکم است و از آینده‌ی خود بی‌خبر است، باشم»

(دشتی، ۱۳۹۰، نامه ۴۵، ص ۳۹۵).

در باب کم‌خوری مزیت‌های فراوانی از بزرگان دین نقل شده است:

کم‌خوری موجب صفای روح و نشاط باطن است. پیامبر (ص) فرمود: کسی که غذایش کم شد، شکمش سالم و قلبش با صفا می‌گردد و کسی که غذایش زیاد شد شکمش مریض و قلبش قسی می‌گردد (ورام، ۱۳۷۶، ص ۳۸).

کم‌خوری موجب ورود به مقامات عالی و ملکوت آسمان‌ها و زمین و در مقابل پرخوری مانع آن است. رسول اکرم (ص) فرمود: کسی که شکمش را پر کرده داخل ملکوت آسمان‌ها و زمین نمی‌شود (ورام، ۱۳۷۶، ص ۸۱).

کم‌خوری و گرسنگی سبب لذت بردن از طعام است به خلاف پرخوری.

کم‌خوری مایه‌ی حال دعا و مناجات و راز و نیاز است.

کم‌خوری موجب بقای ورع و تقوی و پرخوری موجب فساد تقوی و مایه‌ی طغیان است. امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «تداوم پرخوری، موجب طغیان و سرکشی و فساد کردن پرهیزکاری است» (آمدی، ۱۳۷۸، ص ۳۵۰).

۵-۴- حق دست و پا

دست انسان، بیست و هفت استخوان و نوزده عضله دارد و کارهای مهمی انجام می‌دهد. هر انگشت ۳ قطعه جدا از هم دارد؛ جز انگشت ابهام که دو قطعه است. قدرت انگشت ابهام از بقیه انگشتها بیشتر است. محال است که انسان ابتکاری مانند دست داشته باشد که از لحاظ کوچکی، قدرت و سرعت مثل دست باشد. دست مرکز احساس (حس لامسه) است (بیضون، ۱۴۲۴ ق، ص ۲۱۹-۲۱۷).

استخوان بندی پا نیز شامل ۲۶ استخوان است که به استخوان‌های میچ پای، استخوان‌های کف پای و استخوان بندهای انگشتان پا تقسیم‌بندی می‌شود.

خداوند بر دو پا واجب ساخت که به وسیله آن دو به سوی هیچ یک از معاصی نشتایی و واجب کرد که به سوی آنچه که مورد رضایت الهی است گام برداری، پس فرمود: «بر روی زمین خرامان و با تکبر گام بردار زیرا تو هرگز نمی‌توانی زمین را بشکافی و در بلندی به کوهها نخواهی رسید» (اسراء: ۳۷) و فرمود: «و در راه رفتنت میانه رو باش و آوازت را فرو کش که ناخوش‌ترین آوازه‌ها آواز خران است» (لقمان: ۱۹) و درباره شهادت دادن دستها و پاها بر علیه خود و صاحب خود که چگونه دستور الهی و واجبات او را ضایع کرده اند فرمود: «امروز برده‌هایشان مهر می‌نهم و دستان آنها با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به آنچه که کسب کرده اند گواهی می‌دهند» (یس: ۶۵).

از امام سجاد (علیه السلام) روایت است که فرمود: حق دستان این است که آنها را به سوی چیزی که بر تو حلال نیست نگشایی، چون در آینده به عقوبت پروردگار گرفتار و از زبان ملامت مردم نیز در آن حال در امان نخواهی بود. مواظب باش آن را از کاری که بر تو واجب کرده نبندی و آن را بدین گونه احترام کنی که از محرمانت باز ش داری و بر بسیاری از چیزهایی که به ضرر آن نیست بگشایی. چه اگر دست در این دنیا از حرام باز ایستاد یا با منطقی عقل و شرافت به کار رفت در آخرت برخوردار از ثواب ارزشمندی خواهد بود.

پس آنچه که گفته شد چیزهایی است که خداوند بر دستها و پاها واجب ساخته است و عمل دست و پا همین است و آن از ایمان است.

۶-۴- حق خون

خون مایع سرخ رنگی است که در تمام رگ‌ها جریان دارد و بدن به وسیله آن تغذیه می‌شود. طعمش اندکی شور و دارای بوی مخصوص و مرکب از گلبول‌های سفید و سرخ و پلاسما می‌باشد. کار اصلی آن رساندن اکسیژن و مواد تغذیه‌کننده مانند گلوکز و سازنده به بافتها و کمک به دفع مواد زائد (همچون دی‌اکسیدکربن و اسید لاکتیک) از بافت‌های بدن و دفاع در برابر میکروارگانیسم‌ها است. این مایع به وسیله پمپاژ قلب یا ساختاری همانند، توسط رگها، به تمام قسمت‌های بدن منتقل می‌شود (طبرستانی، ۱۳۸۹، ص ۳۴).

امام علی (ع) می‌فرماید: از خونریزی پرهیز و از خون ناحق پروا کن که هیچ چیز مانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک و مجازات را بزرگ نمی‌کند و نابودی نعمت‌ها را سرعت نمی‌بخشد و زوال حکومت را نزدیک نمی‌گرداند و روز قیامت خدای سبحان قبل از

رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون‌های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد. پس با ریختن خون حرام، حکومت خود را تقویت مکن. زیرا خون ناحق پایه‌های حکومت را سست و پست می‌کند و بنیاد آن را برکنده و به دیگری منتقل می‌سازد و تونه در نزد من و نه در پیشگاه خداوند عذری در خون ناحق نخواهی داشت چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست. اگر به خطا خون کسی را ریختی یا تازیانه یا شمشیر یا دستت دچار تندروی شد، -که گاه مشتی سبب کشتن کسی می‌گردد، چه رسد به بیش از آن- مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خون‌بها به بازماندگان مقتول باز دارد (دشتی، ۱۳۹۰، نامه ۵۳، ص ۴۱۹).

از جمله احکامی که در قرآن اشاره صریحی به آن شده، احترام خون انسان‌ها و حرمت شدید قتل نفس استمی فرماید: «کسی که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نرسانید، مگر آنجا که به حق باشد» (اسراء: ۳۳). احترام خون انسان‌ها و حرمت قتل نفس، از مسائلی است که همه شرایع آسمانی و قوانین بشری در آن متفق اند، و آن را یکی از بزرگ‌ترین گناهان می‌شمرند، ولی اسلام اهمیت بیشتری به این مسأله داده، تا آنجا که قتل یک انسان را همانند کشتن همه انسان‌ها شمرده است: «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده: ۳۲). امام علی (ع) درباره ارزش جان و تئار خون در راه خدا در نامه ۴۷ می‌فرماید: «خدا را! خدا را! درباره جهاد با اموال و جان‌ها و زبان‌های خویش در راه خدا» (دشتی، ۱۳۹۰، نامه ۴۷، ص ۳۹۹).

۵- نتیجه‌گیری

تمام موجودات عوالم هستی خدا را سجده می‌کنند و اوامر او را اطاعت می‌نمایند. انسان‌ها نیز همانند تمام موجودات عالم مطیع بی‌قید و شرط خدا هستند و قدرت کمترین تخلفی از فرمان او را ندارند. قلب همه‌ی انسان‌ها به امر خدا می‌تپد و خون را به تمام بدن می‌فرستد، چشم و گوش و زبان و دست و پا و همه‌ی اعضا، فرمانبردار خدا هستند؛ اما خداوند در ابعاد مختلف به بشر آزادی و در حوزه حقوق فردی، برای اعضایش مالکیت ذاتی عطا فرموده است. این آزادی سرمایه ارزشمندی است که اگر انسان در راه اطاعت باری تعالی به کار گیرد و اوامر الهی را اجرا نماید، مدارج کمال را طی می‌کند و به مکارم اخلاقی آراسته شده و انسان واقعی می‌گردد. شناخت حقوق هر یک از اعضا و اجزای بدن و به کارگیری در طاعت خداوند، کلید عمل درست و مایه‌ی اصلاح از انحرافات و فساد آن‌ها است. اگر این اعضا در اطاعت هوای نفس و شهوات زیان‌بار به کار گرفته شوند، گناه و ناپاکی، آن‌ها را فاسد می‌کند، چشم، کور و گوش کر می‌شود؛ و دست و پا به اعمال ناشایست آلوده می‌شوند. در نتیجه عمر به پایمال کردن ارزش‌های انسانی سپری و سرانجام انسان با بدبختی و شقاوت می‌میرد.

منابع

- ابن بابویه، محمد بن علی (تصحیح علی اکبر غفاری)، من لایحضر الفقیه، قم، نشر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۲، ۱۳۶۳.
- آمدی، عبدالواحد بن محمد (به تصحیح مهدی رجایی)، غرر الحکم و درر الکلم، قم، نشر دارالکتاب الاسلامی، ج ۱، ۱۳۷۸.
- بیضون، لیب، اعجاز فی القرآن، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، لبنان، چاپ اول، ۱۴۲۴ هجری قمری.

- جوادی آملی، عبدالله، حق و تکلیف در اسلام، قم، نشر اسراء، ج ۲، ۱۳۸۵.
- جوادی آملی، عبدالله، فلسفه حقوق بشر، قم، نشر اسراء، ۱۳۷۵.
- حسینی عاملی، سید محسن، زندگانی امام زین العابدین علی بن الحسین (از اعیان الشیعه)؛ انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۴.
- حیدری نراقی، علی محمد، رساله حقوق امام سجاد (شرح نراقی)، چاپ سلیمان زاده، ۶۰۸ صفحه، ۱۳۸۸.
- دشتی، محمد، نهج البلاغه حضرت امیرالمؤمنین (ع)، نشر خاتم الانبیاء، ۷۵۲ صفحه، ۱۳۹۰.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، جلد ۶، ۱۳۲۰.
- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، جلد ۱۶، ۱۳۷۴.
- طبرستانی، مجتبی، خون شناسی، نشر سنبله، ۱۳۸۹.
- کریمی نیا، محمد مهدی، حق و اقسام آن، مجله الکترونیکی معرفت (۷۰)، ۱۳۸۹.
- مجلسی، محمد باقر (ترجمه موسوی همدانی)، تهران، نشر کتابخانه مسجد حضرت ولیعصر (عج)، جلد ۱۴، ۶۲، ۷۲، ۷۴ و ۷۵، ۱۳۶۳.
- معین، محمد، فرهنگ فارسی، تهران، نشر بهزاد، جلد ۱، ۱۳۸۲.
- وَرّام، مسعود بن عیسی، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة وَرّام، تهران، نشر علی اصغر حامد، ۱۳۷۶.

"علم فاطمی" صدیقه طاهره (سلام الله علیها)

در محیط علم هم یک دانشمند والاست. آن خطبه‌ای که فاطمه زهرا سلام الله علیها در مسجد مدینه، بعد از رحلت پیغمبر ایراد فرمودند، خطبه‌ای است که به گفته علامه مجلسی، «بزرگان فصحا و بلغا و دانشمندان باید بنشینند کلمات و عبارات آن را معنا کنند!» این قدر پرمغز است! از لحاظ زیبایی هنری، مثل زیباترین و بلندترین کلمات نهج البلاغه است. فاطمه زهرا (سلام الله علیها) می‌رود در مسجد مدینه، در مقابل مردم می‌ایستد و ارتجالاً (فی البداهه) حرف می‌زند! شاید یک ساعت، با بهترین و زیباترین عبارات و زبده‌ترین و گزیده‌ترین معانی صحبت می‌فرمایند «بیانات مقام معظم رهبری در تاریخ ۲۵/۹/۷۱

قدیمی‌ترین دانشگاه اسلامی در دنیای اسلام - مربوط به قرن سوم و چهارم - به نام فاطمه زهرا سلام الله علیهاست. نام دانشگاه معروف

«الازهر» در مصر از نام فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها گرفته شده است. در گذشته به نام فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها دانشگاه تأسیس می‌کردند. حتی خلفای فاطمی که بر مصر حکومت می‌کردند، شیعه بودند، قرن‌هاست که شیعه سعی کرده به حق این بزرگوار معرفت پیدا کند. این، یک مسأله است. مسأله دیگر این است که ما باید راه را از همه ستارگان بیاموزیم؛ «و بالنجم هم یهتدون (۴)». انسان عاقل این‌گونه است. از ستاره باید استفاده کرد. ستاره در آسمان است و می‌درخشد. آن‌جا عالم عظیمی است. مگر این ستاره همینی است که من و شما می‌بینیم؟ بعضی از ستارگان که در آسمانند و مثل یک نقطه سوسو می‌زنند، کهکشانی هستند. گاهی یک ستاره بزرگتر است از کهکشان راه شیری که میلیاردها ستاره داخل آن است! - قدرت الهی که حد و اندازه‌ای ندارد - ولی من و شما آن را یک ستاره کوچک درخشان می‌بینیم. خوب؛ مقصود از این مطالب چیست؟ مقصود این است، انسان عاقلی که خدا به او چشم داده است، باید از این ستاره برای امری در زندگی استفاده کند. قرآن می‌فرماید: «و بالنجم هم یهتدون»؛ به وسیله آن راه را پیدا می‌کنند. «بیانات ی مقام معظم رهبری در تاریخ ۳/۹/۷۳

«بسم الله الرحمن الرحيم»

عنوان مقاله

مصادق پژوهی جریان های تکفیری

(خوارج ، بربهاریان ، ابن تیمیه و وهابیت تکفیری)

آزیتا سامانی**

چکیده:

مصادق پژوهی جریان های تکفیری موضوع تحقیق پیش رو می باشد. تکفیر نوعی تفکر است که دیگران را کافر پنداشته و گروههایی که مقلد این نوع طرز تفکر هستند به گروههای تکفیری شناخته می شوند. این اندیشه افراطی و انحرافی به مقابله با اسلام ناب برخاسته است و به خاطر این اندیشه در حال حاضر خون مسلمانان به ناحق ریخته می شود. هدف از انتخاب موضوع، آشنایی با اندیشه های تکفیری و پیامدهای مضر و خطرناک فرهنگی، اعتقادی و سیاسی که جهان اسلام را تهدید می نماید است. چون برای مقابله با دشمن ابتدا باید دشمن را خوب شناخت.

پژوهش حاضر با جمع آوری مطالب از منابع تاریخی و کلامی به شیوه کتابخانه ای و به صورت توصیفی ، پس از مفهوم شناسی تکفیر، به معرفی خوارج ، بربهاریان ، وهابیت تکفیری و دیدگاه آنان درباره امامت پرداخته است. و بر

۱ پایه پنجم، مدرسه علمیه حضرت ولی عصر (عج). استاد راهنما: فاطمه محرمی.

Sa^amanisamani65@gmail.com

طبق نتایج بدست آمده ، می توان گفت انحراف فکری و عقیدتی مشکل اساسی در شکل گیری جریان های تکفیری است.

کلید واژه : تکفیر، خوارج، بریهاریان، ابن تیمیه، وهابیت

مقدمه

با نگاهی به گذشته در می یابیم که اندیشه افراطی گری و تکفیر در جهان اسلام پدیده جدیدی نیست ، بلکه این تفکر انحرافی مخالف اسلام اصیل و سیره مسلمانان در تاریخ سابقه داشته که به برخی از آنان اشاره می کنیم :اولین ظهور این تفکر در قرن اول هجری در اندیشه خوارج نمودار گشت که مخالفان خود را تکفیر کرده و قتل آنها را واجب تلقی می کردند. اندیشه خوارج تا مدتی نا پدید شد تا قرن چهارم هجری که دوباره توسط «بریهاری» در بغداد زنده و بر اساس آن پیروان مذهب اسلامی از جمله شیعیان مورد تهاجم و تکفیر قرار گرفتند. اما قرن هفتم با ظهور «ابن تیمیه» این اندیشه در جهان اسلام گسترش یافت. هر چند اندیشه های ضد شیعی ابن تیمیه زیاد بود اما بیشترین هجمه آثار او علیه مذاهب اهل سنت صورت گرفت.

شرایط اجتماعی و سیاسی جهان اسلام در قرن هفتم فرصت همه گیر شدن این اندیشه را فراهم نکرد. اما در قرن دوازدهم هجری افکار باطل ابن تیمیه توسط «محمد بن عبدالوهاب» در منطقه نجد حجاز آغاز، و در پیوند با آل سعود وارد سیاست شد. امروزه جهان اسلام درگیر فتنه بزرگ جریان های تکفیری است و این فتنه سبب لگدمال شدن خون ، مال ، حیثیت ، ناموس و امنیت بسیاری از مسلمانان شده و بسیاری از اماکن مقدس و تاریخی مسلمانان در آتش این اندیشه غلط و افراطی می سوزد. لذا باید برای مقابله با این فتنه چاره ای اندیشید وگرنه دامنه ی شعله ی سوزان آن جهان اسلام را فرا خواهد گرفت.

شناخت خاستگاه ، نحوه ی شکل گیری و افکار و عقاید و نظرات این جریان ها ، رکن اصلی برای مقابله با آن است. تاکنون آثار زیادی در این رابطه به رشته تحریر درآمده است. اما این مقالات بصورت یکپارچه و گسترده نیست. بعضی از آثار صرفاً به گروهی خاص اختصاص می یابد و برخی دیگر ، زمان و دوره خاص تاریخی را در بر می گیرد. لذا بر آن شدیم که گروههای اصلی اندیشه تکفیری را از زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) تا به امروز بصورت یکپارچه آورده و معرفی کنیم.

مفهوم شناسی تکفیر:

« کفر » در لغت به معنای « پنهان کردن و پوشاندن » است (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۸۰۸). از این رو به شب، دریا، رودخانه، ابر، زره و

... کافر می گویند. زیرا هر یک به نحوی چیزی را می پوشانند(فیروز آبادی، ۱۴۱۵، ص ۴۷۱).

تکفیر در اصطلاح علم فقه، نقطه مقابل «اسلام» است، حال آنکه در علم کلام در مقابل «ایمان» قرار گرفته و از افعال قلب شمردن می شود. (علم الهدی، ۱۴۳۱، ص ۵۳۴)

در میان مذاهب اسلامی، برداشت های مختلفی از تکفیر شده است، اما تکفیری که به مباح شمردن خون، مال و ناموس مسلمانان منجر شود، تنها در سه گروه خوارج، برهاریان و وهابیان وجود داشته و دارد.

خوارج

خوارج جمع خارجی به معنای خروج کننده و شورشی است. خارجی به دو معنای عام و خاص به کار می رود. معنای عام آن بر کسی اطلاق می شود که علیه امام بر حق و مورد قبول مسلمانها شورش کند. (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۱۴). اما خوارج در معنای خاص، گروهی بودند که پس از داوری حکمین بین حضرت علی (علیه السلام) و معاویه به وجود آمدند.

هنگام مراجعت حضرت علی (علیه السلام) از صفین به کوفه، عده ای از لشکریانش بر او شوریدند و حکمیت را بر خلاف اسلام دانستند و گفتند: لا حکم الا لله. یعنی: فرمانی جز فرمان خدا نیست. از این جهت آنان را «محکمه اولی»، یعنی داوری خواهان نخست خواندند. سپس دوازده هزار تن از ایشان از لشکر حضرت علی (علیه السلام) جدا شده و به حروراء نزدیک کوفه رفتند و با وی مخالفت کردند. بدین سبب آنان را «حروریه» نامیدند. خوارج خود را «شراه» می خواندند و خارجی که جمع آن خوارج می باشد لقبی است که مخالفانشان به آنان داده اند.

«شراه» به معنی فروشنده است و مفردش شاری می باشد. این عنوان را بدین علت انتخاب کردند که می گفتند: ما جان خویش را برای پاداش اخروی فدا می کنیم.

این نام مأخوذ از این آیات است: از مردم کسانی هستند که نفس خود را به جهت خشنودی خداوند می فروشند و در راه او فدا می کنند. (بقره، ۲۰۷)

همانا خداوند از مؤمنان نفسها و اموالشان را بخیرید و به جای آن به ایشان بهشت را داد تا در راه او بجنگند و بکشند و کشته شوند. (توبه، ۱۱۱)

برونو، که از معاریف خاورشناسان است در رساله خود درباره خوارج می‌نویسد: این که گفته‌اند لقب خوارج را دشمنان به آن گروه داده‌اند درست نیست، زیرا این عنوان به معنی تمرد و عصیان در مورد ایشان نیامده است و این کلمه مانند لفظ (مهاجرین) مراد کسانی هستند که در راه خدا جلای وطن کرده و دور از اوطان خویش زندگی کرده‌اند و آن مأخوذ از این آیه است: هرکه از خانه خود برای خدا و رسولش بیرون رود و مرگ او فرا رسد به تحقیق خداوند او را پاداش خواهد داد. (نساء، ۱۰۱)

خوارج، علی (علیه السلام) و عثمان و معاویه و حکمین (ابو موسی اشعری و عمرو بن العاص) را کافر شمردند. آنان می‌گفتند که جانشین پیغمبر لازم نیست عرب و از قبیله قریش باشد. ایشان خلافت غیر عرب و حتی غلامان را نیز جایز می‌دانستند به شرط آن که او شخصی باتقوا و شمشیرزن و عادل باشد.

حتی بعضی از فرق ایشان مانند شبیبیه در خلافت فرقی میان زن و مرد نمی‌گذاشتند و امامت زنان را جایز می‌شمردند. خوارج، مرتکب «گناهان کبیره» را کافر می‌شمردند و ریختن خونشان را مباح می‌دانستند. اینان نکاح با زنان و دختران و فرقه‌هایی که از ایشان تبری می‌جستند را جایز می‌شمردند و خروج با امامان خود را بر ضد کافران و منافقان «واجب» می‌دانند. بعضی از فرق ایشان، بازنشستگان و خودداری‌کننده از جنگ را ولو آن که طرفدار ایشان باشند، «کافر» قلمداد می‌کردند.

خوارج، دشمنان آشتی‌ناپذیر بنی امیه، زمین داران بزرگ و مخالف وجود املاک خصوصی بودند.

ایشان اصل «مخلوق بودن قرآن» را قبول نداشتند و بعضی از فرق آنان چون عجارده، سوره یوسف (ع) را جزء قرآن نمی‌دانستند و می‌گفتند که آن داستانی عشقی است و شاید که چنین داستانی در قرآن باشد.

فرق معروف خوارج از این قرارند:

✓ ازارقه: پیروان ابو راشد نافع بن ازرق

✓ نجدات: پیروان نجده بن عامر.

✓ بهیسیه: پیروان ابو بهیس هبصم بن جابر

✓ عجارده: پیروان عبد الکریم عجرد

✓ اباضیه: پیروان عبد الله بن اباض صفریه، پیروان زیاد بن اصفر.

✓ شبیبیه: پیروان شبیب بن یزید شبیبانی که پس از وی پیروانش با غزاله مادر او به امامت بیعت کردند. (محمد جواد مشکور،

امامت از دیدگاه خوارج

امامت از مهمترین موضوعات مورد بحث مذاهب اسلامی است و در میان مسائل مورد اختلاف در میان مسلمانان، هیچ موضوعی به اهمیت مسأله امامت نیست و به گستردگی آن محل بحث و گفتگو قرار نگرفته است.

پیدایش گروه خوارج و انشعاب آنها از سپاه امیرالمؤمنین (علیه السلام) بر سر موضوع امامت بوده و آنها با برداشتهای انحرافی از امامت به عنوان یک گروه فکری و سیاسی اعلام موجودیت کردند.

خوارج در نخستین لحظات پیدایش خود که در جنگ صفین اتفاق افتاد امامت را بکلی نفی می‌کردند و حاکمیت هیچ کس را جز خدا قبول نداشتند و شعار معروف آنها «لا حکم الا لله» حاکی از آن بود که آنها معتقدند حکومت از آن خداست و جامعه اسلامی نیازی به ولی و امام و حاکم و فرمانده ندارد. لذا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در یکی از خطبه‌های خود در مورد شعار خوارج «لا حکم الا لله» چنین فرمود:

سخن حقی است که از آن باطلی اراده شده است. آری، حکومت فقط برای خداست، اما اینها می‌گویند که امارت نباشد در حالی که مردم به امیر نیازمندند، خواه نیکوکار باشد یا فاجر... (دشتی، ۱۳۹۳، خطبه ۴۰)

اما خوارج بزودی فهمیدند که بدون تعیین امام و رهبر نمی‌توان کاری انجام داد. ابن ابی‌الحدید نیز به این وجه اشاره کرده است. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۳۰۸). لذا پس از آنکه به حروراء رفتند در آنجا عبدالله ابن وهب راسبی را به امیری خود برگزیدند و با او بیعت کردند. (طبری، ۱۳۷۵، ج ۶، ص ۲۵۹۶)

از یک سو می‌بینیم که امارت را نفی می‌کردند و از سوی دیگر می‌بینیم که در تمام درگیریها و جنگهای خود در طول تاریخ، فرمانده و امیر داشته و از او پیروی نموده‌اند. البته شعار «لا حکم الا لله» همچنان ادامه داشت ولی نظرشان درباره امامت و امارت تغییر یافت.

خوارج در مواقع لزوم، البته در مواردی دیده شده که خوارج، گاه دو نفر را برای امامت تعیین می‌کردند. مثلاً در حروراء، شبت بن ربیع را به عنوان امیر قتال و عبدالله بن کواء را به عنوان امیر نماز انتخاب کردند (ابن جوزی، ۱۳۸۲، ص ۸۹) و معلوم است که این امارت غیر از آن امامتی است که مسلمین به آن اعتقاد دارند و تمام اختیارات و امکانات جامعه اسلامی را از آن او می‌دانند.

شهرستانی نقل می‌کند: «خوارج جایز می‌دانند اینکه در دنیا اصلاً امامی نباشد و اگر به وجود او احتیاجی پیدا شد فردی تعیین می‌شود،

خواه عبد باشد یا حُرّ، خواه نبطی باشد یا قریشی» (شهرستانی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۱۶)

تفتازانی می‌گوید: «خوارج قائل به عدم وجوب نصب امام هستند و می‌گویند نصب امام، باعث فتنه انگیزی می‌شود، زیرا هر گروهی

به سوی کسی تمایل پیدا می‌کند و کار به جنگ منجر می‌شود.» (تفتازانی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۷۶)

البته بعضی از گروههای خوارج بعدها در مسأله امامت نظرات خاصی را ابراز کرده‌اند، مانند گروه اباضیه که سالیان دراز است در عمان

و بلاد مغرب حاکمیت دارند. آنها به دو نوع امام عقیده دارند: یکی امام ظهور که می‌تواند تشکیل حکومت بدهد و جامعه را اداره کند، و

دیگری امام دفاع که فقط در مواقع حملات دشمن می‌تواند نیروها را جمع کند و به دفاع بپردازد.

با توجه به مفهوم امامت از نظر خوارج که مفهوم بسیط و کم‌اهمیتی است، در مواردی که برای خود امامی انتخاب می‌کردند، شرایط

امامت عبارت بود از شجاعت، علم و عدالت آن هم با برداشتهای خاصی که آنها از این واژه‌ها داشتند.

با اینکه قریشی بودن و حتی عرب بودن را شرط امامت نمی‌دانستند و شعار مساوات می‌دادند اما هیچ وقت دیده نشد که آنها از غیر

عرب امیری انتخاب کنند و این در حالی بود که بلاد ایران محل آمد و شد و پایگاههای آنها بود. حتی یک بار خوارج نجدات با یک

غیرعرب به نام ثابت تمّار بیعت کردند، اما بلافاصله گفتند امیر ما باید عرب خالص باشد و خود ثابت را موظف نمودند که امیر صالحی از

عرب پیدا کند تا با او بیعت کنند و او ابوفدیک را برگزید (ولهاوزن، ۱۹۷۸، ص ۷۳). از نظر خوارج اباضی یکی از شرایط امامت این است که

زبان عربی را به طور فصیح صحبت کند. (نجار، ۱۳۷۳، ص ۸۹)

خوارج همواره اعمال و رفتار امرا و رهبران خود را زیر نظر داشتند و کوچکترین خطایی را از آنان نمی‌بخشیدند و لذا زود به زود

امرای خود را به بهانه اینکه به تعهدات خود عمل نکرده است عزل می‌کردند و کس دیگری را به جای او می‌گذاشتند. نمونه‌های بسیاری از

این عزل و نصبها در تاریخ وجود دارد. این امر باعث اختلاف، انشعاب و پیدایش گروههای تازه در میان خوارج می‌شد. دلیل اینکه

می‌بینیم انشعاب و تفرقه در میان خوارج، به نسبت جمعیتی که داشتند، بیشتر از همه گروههای فکری دیگر بود، همین مطلب است.

با توجه به مجموعه مطالبی که درباره خوارج آمده و بررسی رفتار آنها از بدو پیدایش به بعد، اینگونه تصور میشود که خوارج به لزوم

امام به عنوان حاکم مسلمین و کسی که بر مردم ولایت داشته باشد، عقیده نداشتند و حتی آن را نفی می‌کردند، منتها در مواقع ضرورت،

مانند جنگ و بروز فتنه و پیشامدها، به ناچار کسی را به امارت برمی‌گزیدند تا رهبری و فرماندهی جنگ را در دست گیرد و این امارت و

رهبری جنبه موقت داشته که اگر ضرورت رفع می‌شد دیگر نیازی به امیر نبود. آنها معتقد بودند: هنگامی که طرز تفکر آنها پیروز شده

حکام جور از بین رفتند و اسلام به گونه‌ای که آنها می‌خواستند در جامعه حاکمیت یافت و امنیت برقرار شد، احتیاجی به امام نیست و مردم، خود مطابق اسلام عمل خواهند کرد.

نظیر این عقیده از یکی از سران معتزله به نام ابوبکر اصم نیز نقل شده است. او می‌گوید: هنگامی که امت با عدالت با یکدیگر رفتار کردند و ظلم و ستمی نبود امام لازم نیست. (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۲، ص ۳۰۸).

به هر حال، خوارج در مسأله امامت دچار سردرگمی بودند و عقیده و عملشان با هم سازگار نبود و به گفته سیدمرتضی: «خوارج که وجوب امامت را باطل می‌شمردند، هیچگاه بدون امام و رئیس نبودند و همیشه کسی را به عنوان رئیس نصب کرده و در امور خود به او مراجعه می‌کردند.» (الذخیره، ۱۴۳۱، ص ۴۱۱)

بربھاری

آنان، اصحاب حسن بن علی بن خلف ابو محمد ابر بهاری (در گذشته در بغداد در ۳۲۹ هـ ق) بودند که از فقها و محدثان بزرگ حنابله بود. وی در بغداد نقش بزرگی را بر ضد داعیان «شیعه» داشت و در زمان خود بزرگترین مروج مذهب «حنبلی» به شمار می‌رفت. از سال تولد او اطلاعی در دست نیست، ولی با توجه به اینکه دو روایت متفاوت ۹۶ و ۷۷ سال درباره مدت عمر بربھاری در دست است، وی باید در سال ۲۳۳ یا ۲۵۲ هجری به دنیا آمده باشد. تاریخ ولادت بربھاری را فقط زرکلی (ج ۲، ص ۲۰۱) و عمررضا کحّاله (ج ۳، ص ۲۵۳)

نوشته و آن را ۲۳۳ ذکر کرده اند که به نظر می رسد استنتاجی از گزارش تاریخ وفات و مدت عمرش بوده است که در آن اختلاف نظر وجود دارد.

از دوران تحصیل وی تنها همین اندازه می دانیم که در خدمت استادانی چون ابوبکر مروزی (متوفی ۲۷۵ ه ق)، نزدیک ترین شاگرد و مونس احمد بن حنبل، و سهل بن عبدالله تستری (متوفی ۲۸۳ ه ق)، صوفی بلند آوازه، به شاگردی پرداخته است. از میان شاگردانش می توان از ابوبکر محمد بن محمد مغربی، ابن بطه، ابوالحسین ابن سمعون و ابوعلی نجاد یاد کرد. (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۳، ص ۳۶). او می خواست که عقاید اهل سنت و جماعت را به زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و روزگار سه خلیفه راشد، ابوبکر، عمر و عثمان، یعنی به قول خودش به «دین عشق» پیش از قتل عثمان و پیدا شدن فتنه ها در زمان حضرت علی (علیه السلام) بازگرداند.

«بر بهار» به معنی میوه ایالت بیهار در هند است که بصورت ادویه از آن کشور می آورند و ظاهراً خانواده بر بهاری یکی از فروشندگان این ادویه در بغداد بوده اند.

بر بهار نام داروهای گیاهی بود که از هند به بصره می آوردند و در آنجا تاجر آنها را بر بهاری می گفتند (سمعانی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۳۳).

از جمله کسانی که از علمای اسلام مشهور به این نسبت است ابو بحر محمد بن حسن بن کوثر بن علی بر بهاری از محدثان مشهور (در گذشته در سال ۳۶۲ ه ق) را می توان نام برد. (مشکور، ۱۳۷۲، ص ۹۹)

بر بهار در ناحیه غربی بغداد، در باب مُحَوَّل اقامت داشت و بیشتر عمر خود را در این شهر به کسب دانش سپری کرد. وی علوم دینی را چنان آموخت که بعدها به ریاست حنبلیان در بغداد نایل شد (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۸). وی به مشایخ صوفیه گرایش داشت و به کلام کسانی چون فضیل بن عیاض و سُفیان ثَوْرِي استشهاد می کرد. مدتی در ملازمت سَهْل تُسْتَرِي به سر برد و عمری به زهد و قناعت گذراند. نوشته اند که از تمام میراث پدرش، که بیش از هفتاد هزار درهم بود، چشم پوشید (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۸، ۴۲-۴۳)

بر بهاری در عهد خود خطیب نافذ الکلمه ای بود و خصوصاً به خاطر دفاع سرسختانه از مذهب احمد بن حنبل، مقابله با اموری که کژدینی و بدعت می دانست و نیز اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر، نزد حنبلیان بغداد، از عامه و خاصه، محترم بود. از ابن بَطَّه عُكْبَرِي روایت شده که اگر بر بهاری از مردم برای کاری دینی درخواست کمک مالی می کرد، خواسته اش را برمی آوردند (ابن ابی یعلی، بی

تا، ج ۲، ص ۴۳)

ابن ابی یعلی (بی تا، ج ۲، ص ۴۴) گزارش دیگری از کثرت پیروان او که گاه از آنها با عنوان بربهاریه یاد می شود آورده که خلیفه عباسی، راضی بالله را بیمناک شد و در پی برخی رویدادهای خشونت بار که طرفداران بربهاری موجب آن بودند (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۲، ص ۴۴؛ مسکویه، ج ۱، ص ۳۲۲) از رئیس شرطه بغداد، بدر خَرَشَنی، خواست که گرد آمدن پیروان بربهاری، حتی دونفر را ممنوع اعلام کند (ابن اثیر، ۱۳۹۹، ج ۸، ص ۳۰۷-۳۰۸). اما این اعلان چندان سود نبخشید و اطلاعیه رسمی خلیفه خطاب به حنبلیان و طرفداران بربهاری صادر شد (مسکویه، همان؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۰۷-۳۰۸).

در اطلاعیه خلیفه به برخی رفتارهای بربهاری و یارانش اشاره شده است، از جمله: تعرض به پیروان مذهب شافعی، کافر و گمراه نامیدن شیعیان، انتساب مسلمانان به بدعت گذاری، مخالفت با رفتن به زیارت قبور، و آزار رساندن زائران.

بربهاری از متکلمان بشدت انتقاد می کرد. کلام را بدعت می شمرد و آن را منشأ همه بدعتها، و گمراهیها میدانست. پرداختن به مطالعات رایج کلامی از نظر او ناروا و زیا نبار بود و حتی نشستن در حلقه های علمی اهل کلام را منع می کرد (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹، ۲۷، ۳۴، ۳۷). این مخالفت، گذشته از دیدگاه وی درباره بدعت بودن کلام، به روش متکلمان نیز بازمی گشت.

از فقرات برجای مانده کتابش به نام شرح کتاب السنه بخوبی معلوم است که کاربرد رأی و قیاس را در امور دینی نمی پسندید (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۲، ص ۳۱) و با هرگونه کوشش عقلی برای فهم آموزه های دینی و یا تفسیر و تأویل آنها مخالف بود (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۹، ۲۳، ۳۹)، اساس دین را «تقلید» از رسول الله (صلی الله علیه وآله) و اصحاب می دانست (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۲، ص ۲۹) و آن را «دین عتیق» می نامید (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۲، ص ۳۲-۳۳).

هنگامیکه ابوالحسن اشعری بعد از جدانشدن از مکتب اعتزال و اعلان رسمی پیروی از احمدبن حنبل (الابانه، ص ۱۷) نزد وی آمد و گزارش ردیه نویسی خود را بر پیروان فرق و ادیان باز گفت، بربهاری نپذیرفت و گفت فقط آنچه را که احمدبن حنبل گفته است می شناسد، و این سخن گویا تعریضی بود بر روش کلامی اشعری. نوشته اند که اشعری به دنبال این مواجهه، کتاب الابانه را، که بیان اصول دیانت بر پایه آرای احمدبن حنبل بود، نگاشت. ولی بربهاری همچنان نسبت به وی بی مهر ماند (ابن ابی یعلی، بی تا، ج ۲، ص ۱۸؛ صفدی، ج ۱۲، ص ۱۴۶-۱۴۷).

شهرت بربهاری، بیشتر به خاطر دفاع سرسختانه از مذهب حنبلی، تأکید بر پشتیبانی از آرای سلف و مخالفت با هرگونه افزایش یا دگرگونی در آن و برآشفتن از نقد رفتار صحابیان بود. این دیدگاه در قرن چهارم در میان حنبلیان رواج یافته بود و علاوه بر بربهاری، استادش مروذی نیز با جدیت از این دیدگاه حمایت می کرد.

گذشته از آن ، بر بهاری در امر به معروف و نهی از منکر بسیار می کوشید و در فعالیتهای خود، پیش از آنکه به تألیف رساله و کتاب بپردازد، روش خطابه و برانگیختن مردم را برگزیده بود. به همین سبب چندین حادثه خشونت آمیز اجتماعی و سیاسی و فرقه ای در سالهای حضور آشکار و فعال وی در بغداد روی داد که یا مستقیماً آنها را هدایت می کرد و یا بازتابی از جلسات وعظ و خطابه اش بود.

ابوعلی تنوخی (متوفی ۳۸۴) از پدرش قاضی ابوالقاسم تنوخی و دیگران روایت کرده است که در روزگار اقتدار حنبلیان در بغداد، برپا کردن مجالس نوحه سرایی امام حسین علیه السلام و نیز رفتن به زیارت حائر حسینی بسیار دشوار بود و زائران با آزار حنبلیان روبرو می شدند و حتی بر بهاری دستور داد زنی از مردم بغداد، به نام خُلب را که در مجالس عزاداری ، پنهانی نوحه می خواند، بیاورد و بکشند، در حالی که شعر او کمترین تعریضی به سلف نداشت (ابن ابی یعلی، بی تا ، ج ۲، ص ۴۴، ۲۳۱-۲۳۳)

در سال ۳۱۷ فتنه ای رخ داد که در آن حنبلیان با گروهی از عامه درباره معنای ، مراد از « مقام محمود » در آیه ۷۹ از سوره اسراء، به نزاع پرداختند. البته این نزاع را مستقیماً به بر بهاری نسبت نداده اند (ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۱۶۲) اما با توجه به اینکه آنها را پیروان مروّذی دانسته اند و بر بهاری نیز از شاگردان و پیروان جدی او بود، و نیز به نوشته ابن ابی یعلی (بی تا، ج ۲، ص ۴۳) در تمام مجالس خود به مضمون این آیه از دیدگاه حنبلی اشاره داشت ، به ظن قوی ، وی بیش از دیگران در این فتنه سهم داشته است.

در سال ۳۲۳ هنگامی که محمد بن احمد بن ایوب ، معروف به ابن شنبوذ مقری بغدادی ، به قرائتهای شاذّ روی آورد و با مخالفت معاصرانش روبرو شد، حنبلیان در برانگیختن مردم و دستگاه خلافت بر ضدّ او نقش داشتند تا جایی که خلیفه او را احضار کرد و وی توبه نمود ، ولی به فرمان خلیفه حبس و تبعید شد (صولی ، ص ۶۳، ۶۲، ۸۵)

همچنین قصد تعرض حنبلیان در ۳۲۷ به کسانی که می خواستند مراسم نیمه شعبان را برگزار کنند، در پی تهدید و اعتراض شدید رئیس شرطه بغداد تحقق نیافت . در پی این حادثه و نیز به خاطر برخورد قهرآمیز آنان با برخی صاحبان مشاغل تجاری ، رئیس شرطه بغداد ، تصمیم به دستگیری بر بهاری گرفت. اما او را نیافت و بر یکی از نزدیکترین مصاحبانش ، به نام دلاء که در سال ۳۲۶ دستگیر و زندانی شده و سپس گریخته بود، دست یافت و او را به قتل رساند (صولی ، ص ۱۰۴، ۱۳۶، ۱۳۵)

این حادثه که در دوران زندگی پنهانی بر بهاری روی داد، از نفوذ معنوی وی و احتمالاً ارتباط او با طرفدارانش و هدایت آنان خبر می دهد. از آنرو که زمامداران وقت برای فرونشاندن آشوب و نزاع ، تنها راه را دستگیری بر بهاری می دانستند و به گفته صفدی (ج ۱۲، ص ۱۴۶) چون درگیرها و آشوبهای میان گروههای مختلف به او بازمی گشت ، خلیفه دستور داد تا او را دستگیر کنند.

دستور تخریب مسجد بَرَاثا و دفن مردگان در آن را نیز بر بهاری صادر کرده بود که بَجْکَم به نوسازی آن مسجد اقدام کرد (صولی، ص ۱۳۶) و به همین دلیل وقتی بجمک در سال ۳۲۹ به دست گروهی از راهزنان کشته شد، حنبلیان شادی کردند و برای تخریب مجدد مسجد بپاخواستند. اما به خاطر اطلاعیه صریح خلیفه عباسی، متقی بالله و دستگیری شماری از حنبلیان این کار صورت نگرفت و برای نگاهبانی از مسجد نیز کسی را گماشتند. (صولی، ص ۱۹۸)

مرگ

بر بهاری با شروع سختگیریهای رسمی خلیفه تحت تعقیب قرار گرفت و زندگی پنهانی را آغاز کرد. چندتن از یارانش دستگیر و به بصره تبعید شدند و سرانجام در سال ۳۲۹ خواهر توزون، امیرالأمراء متقی بالله، او را در خانه خود مخفی کرد و بر بهاری اندکی بعد بر اثر بیماری درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد (ابن ابی یعلی، ج ۲، ص ۴۵؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۳۷۸؛ ابن کثیر، ج ۱۱، ص ۲۰۱؛ صدی ج ۱۲، ص ۱۴۶-۱۴۷) برای او دو دوره زندگی مخفی ذکر شده که اولی در سال ۳۲۳ و دومی در سال ۳۲۹ بوده است. برخی از شرح حال نویسان، عمرش را ۹۶ سال نوشته اند (ابن کثیر، همان؛ ابن جوزی، ج ۱۴، ص ۱۵) و برخی عمر وی را ۷۶ ثبت کرده اند (ابن اثیر، همان) که احتمالاً ناشی از تشابه دو کلمه «سبعین» و «تسعین» از نظر کتابت و خطای در قرائت بوده است. ذهبی (ج ۱۵، ص ۹۳) عمر او را ۷۷ سال نوشته است.

آثار

بر بهاری چند اثر علمی نگاشته بود، از جمله:

شرح کتاب السنّه که ابن ابی یعلی بخشهایی از آن را در شرح حال وی آورده (بی تا، ج ۲، ص ۱۸-۴۴) و ابن عماد حنبلی (ج ۲، ص ۳۱۹-۳۲۳) نیز بخش اندکی از آن را از ابن ابی یعلی نقل کرده است.

از دیگر تألیفات بر بهاری نام برده نشده است (سزگین، ج ۱، جزء ۳، ص ۲۳۴-۲۳۵)

ابن تیمیه

تقی الدین ابوالعباس احمد بن شهاب الدین عبدالحلیم بن مجدالدین عبدالسلام بن عبدالله بن ابی القاسم محمد بن الخضر بن محمد بن الخضر الحرّانی دمشقی الحنبلی دوشنبه ۱۰ ربیع‌الاول سال ۶۶۱ در شهر حرّان ترکیه امروزی به دنیا آمد. حرّان در ترکیه کنونی قرار داشته و به رغم پیشینه درخشان، به گفته ابن جبیر (م ۶۱۴ق) در آن سال‌ها در وضع جغرافیایی خشک و خشن و دور از مظاهر تمدن بوده است. شهر حرّان در زمان ابن تیمیه مرکز صابئه و بت پرستان و فلاسفه بود.

از جمله اتفاقات مهم آن مقطع تاریخ جهان اسلام، حمله هماهنگ شده مغول از شرق و صلیبیون از غرب بود. این جنگهای ویران کننده و خانمان برافکن تحت فرماندهی پنهان جریان یهود قرار بود همانند دلبه یک قیچی اسلام و جهان اسلام را از صحنه گیتی محو کند که به لطف الهی در تحقق این امر موفق نشدند.

ابن کثیر می نویسد: به سال ۶۶۷ هجری، ابن تیمیه شش ساله و مردم حرّان از جمله پدر او که از علمای بزرگ شهر بود، از ترس حمله مغول شهر را ترک کردند و شهاب الدین عبدالحلیم، پدر ابن تیمیه به همراه خانواده روانه دمشق شد (ابن کثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳، ص ۲۵۵).

ابن تیمیه از پدر خویش، که خود استاد بزرگی در مذهب حنبلی بود، تعلیم و تربیت بسیاری فرا گرفت. همین طور پیش علی بن عبدالقوی درس خواند و در زبان عربی کتاب سیبویه را ممارست بسیار کرد و حدیث را با بیش از دویست شیخ خواند. این نکته قابل ذکر است که در میان استادانی که ابن تیمیه در کتاب اربعون از آنها یاد می کند، نام چهار زن نیز دیده می شود.

شهاب الدین (پدر ابن تیمیه) در شهر دمشق رئیس دارالحدیث السکریه شد و در مسجد جامع این شهر صاحب کرسی شد و روزهای جمعه در آنجا سخنرانی می کرد.

در سال ۶۸۲ با مرگ پدر، ابن تیمیه ۱۹ ساله در دارالحدیث العسکریه به تدریس پرداخت (ابن کثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳، ص ۳۰۳) و سال بعد در مسجد جامع اموی دمشق پس از نماز برای اولین بار به طور رسمی به منبر رفت و از ۱۷ شعبان همین سال بعد از وفات زین الدین ابن المنجّا به جای او که شیخ الحنابلّه بود، متصدی تدریس مدرسه الحنبلیه دمشق شد. (ابن کثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۳، ص ۳۴۴)

ابن تیمیه شخصی عصبی، تندخو و پرخاشگر بود و شاگردانش را هم به این وصف می شناختند. او شخصیتی واقع بین نداشت و به مسائلی که مسلمانان در آن دوران سخت بدان توجه داشتند اهمیتی قائل نمی شد. زیرا در دورانی که مسلمین بیش از هر چیز دیگر نیاز شدید به وحدت داشتند، وی با افشاندن بذر فتنه و درگیری، اوضاع مردم را هر از چندگاهی متشنج می کرد و بخش وسیعی از توان حکومت و قضاوت را که می بایست صرف دفاع در برابر کفار شود، به خود مشغول می کرد و با تشویش افکار و نشر عقاید باطل، آنها را هدر می داد. ابن تیمیه به سبب کثرت و تنوع فعالیت‌ها و شیوه رفتار خاصش در امور سیاسی و برخورد سختگیرانه با پیروان مذاهب

اسلامی، شخصیتی چالش برانگیز به شمار رفته و دو مواجهه کاملاً متفاوت پدید آورد. از طرفداری سرسختانه کسانی مانند ابن کثیر دمشقی، ابن قیم جوزیه گرفته تا مخالفان سرسخت از علمای بارز مذاهب اسلامی. افزون بر این، آرای او درباره زیارت قبور و تبرک و توسل و شفاعت، مبنای نگرش وهابیان در اداره امور حرمین قرار گرفته است. هر چند آرای تندروانه ابن تیمیه درباره موضوعات پیش گفته و نیز نگرش تعصب آمیز شبه مذاهب اسلامی، نقش یک مؤسس را در جریان سلفی به وی داده است. پیش از وی نیز شخصیت‌هایی چون عز یز بن عبدالسلام و محمد بربهاری و برخی حنبلیان تندرو چنین دیدگاه‌هایی داشته‌اند.

وی را با القابی چون مفسر، رجالی، حافظ، مفتی، ادیب و لغت‌شناس و آگاه از کلام، ملل و نحل، تاریخ و اصول در کنار اوصافی چون زاهد و شجاع ستوده‌اند. وی تندخو بود و در برابر مخالفان خود پرخاش می‌کرد. از قریحه شعرو حافظه قوی برخوردار بود. محمد بن خضر (م. ۶۲۲ق.) جدّ اعلاّی وی از دانشمندان حنبلی مذهب و نخستین فرد ملقب به ابن تیمیه بود که سبط بن جوزی (م. ۶۵۴ق.) او را فردی انحصارطلب خوانده که در آن خطه مجال فعالیت به هیچ دانشوری نمی‌داد.

یکی از روزهای سال ۶۹۸، بین نماز ظهر و عصر سوالاتی از او می‌شود و او در پاسخ سؤالات، کتاب «العقیده الحمویة الکبری» را می‌نویسد و ضمن آن، با جمله‌ای به عقاید اشعریون حمله کرده و در نتیجه جنجال بزرگی بپا می‌کند. ابن تیمیه را به دادگاه احضار می‌کنند و او در دادگاه حاضر نمی‌شود.

ابن تیمیه در سن ۴۲ سالگی فصوص‌الحکم محیی‌الدین ابن عربی را مطالعه کرد و بعد از آن به لعن و سب محیی‌الدین و پیروان وی پرداخت و کتابی به نام «النصوص علی الفصوص» در رد آن نوشت. سپس در نامه‌ای به شیخ کریم‌الدین، شیخ خانقاه سعیدالسعداء در قاهره، از پیروان ابن عربی به عقاید محیی‌الدین، صدرالدین قونوی و عقیف تلمسانی و ابن سبعین سخت تاخته و آنان را کافر خواند (مجموعه الرسائل و المسائل ۱/ ۱۹۰، ۱۶۹ متن نامه در کتاب موجود است). ابن تیمیه نویسنده‌ای پرکار بود. هیچ کس نتوانسته است تعداد قطعی کتابهای او را به دست آورد. او کتابها، فتاوی، مکاتبات و یادداشتهای بی‌شماری باقی گذاشت و اغلب آنها را زمانی تصنیف کرد که زندانی بود. ذّهبی شماره تألیفات ابن تیمیه را به طور تقریبی پانصد مورد می‌داند.

ابن تیمیه سال ۷۰۴ به مسجد نارنج (مسجد تاریخ) در جوار مصلاّی شهر دمشق رفت و سنگی را که اثر پای حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) بر آن بود و مردم به آن تبرک می‌جستند را شکست و تبرک و بوسیدن آن را جایز ندانست. (ابن کثیر، ۱۳۸۲،

ابن تیمیه به سال ۷۰۴ در قتل عام شیعیان کسروان، در امتداد اقدام‌های سرکوب گرایانه ایوبیان برای قتل عام شیعیان و راندن آنان از مصر و شام و سپس مدینه و لبنان، نقشی مهم داشت. دامنه این کشتار تا قتل عام علویان شمال لبنان، قنیطره، عاقوره، بترون و عکا نیز امتداد یافت. در پی این تاراج، کسانی که جان به در بردند، به مناطق دیگر کوچ کردند.

به گزارش ابن فضل الله عمری (م. ۷۴۹ق.)، ابن تیمیه گاه خود نیز در جنگ شرکت می‌جست و گاه جنگجویان را بدین کار تشویق می‌کرد و گاهی برای تدارک نیرو به نزد مهنا بن عیسی (م. ۷۳۵ق.) از امرای قبایل ایلاتی شام می‌رفت و با تعبیر خشم‌آلود آنان را به لشکرکشی وامی‌داشت. به گفته ابن کثیر (م. ۷۴۸ق.) او برای توجیه کشتارهایش، شیعیان را کافر و گمراه نامید .

در رجب این سال درباره ی العقیده الواسطیه (یکی دیگر از کتب ابن تیمیه) بحث و مناقشه پیش آمد و کار چنان بالا گرفت که نایب السلطنه فرمان داد کسی درباره عقاید سخن نگوید .

بعد از آن ابن تیمیه را برای محاکمه به مصر احضار کردند و در قلعه جبل قاهره، مجلس محاکمه برپا شد، قاضی او را به دلیل پاسخ ندادن به زندان محکوم کرد و او را در حارة الدیلم زندانی کرد. ابن رجب در ذیل طبقات الحنابله آورده است که ۱۸ تن از اهل هوی و هوس در مصر بر ضد ابن تیمیه فتوا دادند که در رأس آنان قاضی القضاة مالکی، تقی‌الدین محمد بن ابی بکر بن عیسی بن بدران اخنائی بود. هر ۴ قاضی مذاهب چهارگانه مصر نیز به حبس او فتوا دادند. وی در سالهای بعد حتی با وساطت نایب السلطنه حاضر به خروج از زندان نشد (ابن کثیر، ۱۳۸۲، ج ۱۴، ص ۴۳).

هرچند در ربیع‌الاول سال ۷۰۶ امیرحسام الدین مهنا بن ملک عیسی به زندان رفت و او را سوگند داد تا با او از زندان بیرون بیاید و او از زندان خارج شد. اما در شوال همین سال بزرگان صوفیه به سبب حملات ابن تیمیه به ابن عربی، از او شکایت کردند و او را در زندان قضاة زندانی کردند.

ابن تیمیه پس از طی شدن مدت محکومیت خود، در سال ۷۰۹ به اسکندریه رفت و بعد از ۸ ماه اقامت دوباره به قاهره برگشت. و چهارسال بعد وقتی خبر رسید که اولجایتو، ایلخان مغول قصد حمله به بلاد شام را دارد، همراه با سلطان، پس از هفت سال دوری وارد دمشق شد.

بعد از مدتی وقتی از او خواستند در مسأله حلف، به طلاق فتوی ندهد و سلطان ملک ناصر نیز در نامه‌ای به او حکم کرد که فتوی ندهد، ابن تیمیه فتوی داد و از همین رو سال ۷۲۰ به خاطر لجبازی با سلطان، توبیخ نموده و او را در قلعه دمشق زندانی کردند. وی در عاشورای ۷۲۱ با فرمان سلطان آزاد شد.

ابن تیمیه سال ۷۲۶ بار دیگر در قلعه دمشق زندانی شد. ماجرا از این قرار بود که ابن قیم جوزیه در شهر قدس شفاعت و توسل به انبیاء را به فتوای استادش، ابن تیمیه، جایز نشمرد و بلوایی به پا کرد. ابن قیم جوزی تنها کسی است که به ترویج افکار و اوهام استادش پرداخت.

دو سال بعد کتاب و کاغذ و قلم را در زندان به این سبب از او گرفتند که ابن الاخنایی، قاضی القضاة مالکی قاهره، کتابی در مساله زیارت نوشته بود و ابن تیمیه در زندان ردی بر آن نوشت و او را جاهل خواند.

ابن تیمیه در شب دوشنبه ۲۰ ذیقعده همان سال در زندان قلعه دمشق مرد و ابن کثیر از شاگردانش بر جنازه‌اش حاضر شد. گفته‌اند که متجاوز از دویست هزار تن مرد و زن در مراسم تدفین او شرکت کردند. به جز سه تن، که از ترس سنگسار شدن، به سبب خصومت با او، در مراسم شرکت نجستند، همه در تشییع جنازه‌ی او شرکت کردند و لازم آمد که از نیروی نظامی برای حفظ توده‌ی مردم کمک خواسته شود.

اهل سنت که در طول قرون متمادی برادرانه با شیعیان در مناطق مختلف دنیا زیسته‌اند از ابن تیمیه و پیروانش به مانند شیعیان دل خونی دارند و اساساً آنان را مسلمان نمی‌دانند چه رسد به آنکه بخواهند دامن اهل سنت را به نسبت دادن او به اهل سنت لوث کنند.

محمد بن محمد بخاری به عنوان یک عالم حنفی مذهب، (متوفای ۸۴۱ هـ ق) فریاد می‌زند که هر کس به ابن تیمیه شیخ الاسلام بگوید، کافر است. (البدر الطالع: ۲/۲۶۰)

ابن حجر عسقلانی در کتاب درر کمانه می‌نویسد که قضاة اهل سنت در زمان ابن تیمیه اعلام کردند: هر کس معتقد به عقاید ابن تیمیه باشد، خون و مالش حلال است. (ابن حجر عسقلانی، ج ۱، ص ۱۴۷)

ابن حجر مکی در کتابی که حتی بر علیه شیعه نوشته است، وقتی به ابن تیمیه می‌رسد می‌گوید: ابن تیمیه کسی است که خدا او را خوار، گمراه، کور و کر کرده است، و پیشوایان اهل سنت و معاصرین وی از شافعی‌ها، مالکی‌ها و حنفی‌ها، بر فساد افکار و اقوال او تصریح دارند. (الفتاوی‌ الحدیثه، ص ۸۶)

شیخ یوسف نبهانی در کتاب (الشواهد الحق فی الاستغاثه بسید الخلق) در معرفی ابن تیمیه و نظر علمای بزرگوار اهل سنت در باره او می‌گوید: همچون خورشید در وسط آسمان روشن و مسلم است که علمای مذاهب چهار گانه بر ردّ بدعت‌های ابن تیمیه به توافق رسیده‌اند و برخی از آنها صحت مطالب نقل شده به وسیله او را مورد اشکال قرار داده‌اند. همچنین بنا به دلایل متعدد صحت عقل او را نیز مورد

تردید دانسته اند. توییخ شدید ایشان در مورد اشتباه آشکار او در مسائلی که در آنها به مخالفت با دین و اجماع مسلمین پرداخته است تا مطالبی که در باره سرور پیامبران گفته است، از دلایل این مطلب است.

در زمره کسانی که صحت مطالب نقل شده از او را مخدوش دانسته اند، می توان از میان حنفیان، شهاب الدین خفاجی در شرح الشفاء و از میان مالکیان، امام زرقانی در کتاب شرح المواهب و از میان شافعیان، امام سبکی در کتابی با نام شفاء السقام را نام برد. امام سبکی در این کتاب همراه با توضیح خطای ابن تیمیه در اندیشه هایش، روشن ساخته است که احکام شرعی ای که او برای اثبات بدعت خود نقل می کند و آنها را به دانشمندانی از مذاهب چهارگانه نسبت می دهد صحیح نیست و آن دانشمندان چنین نگفته اند.

یکی از خصلت‌های بارز ابن تیمیه، مخالفت و دشمنی جدی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و به ویژه امیر المؤمنین علیه السلام است. وی در موارد بسیاری به امیر المؤمنین علیه السلام، حضرت زهرا سلام الله علیه و سایر اهل بیت علیهم السلام توهین کرده که برخی از آنها را با هم مرور می کنیم.

ابن تیمیه در عادی جلوه دادن مقامات پیامبران و اولیای الهی تلاش می کرد و مدعی بود آنان پس از مرگ کوچکترین تفاوتی با افراد عادی ندارند. او در این راستا، مسائلی را در تعارض با دیدگاه علمای جهان اسلام می گوید:

۱- سفر برای زیارت پیامبر حرام است.

۲- کیفیت زیارت پیامبر، از کیفیت زیارت اهل قبور تجاوز نمی کند.

۳- هر نوع پناه و سایبان بر قبور حرام می باشد.

۴- پس از درگذشت پیامبر هر گونه توسل به آن حضرت بدعت و شرک است.

۵- سوگند به پیامبر و قرآن، و یا سوگند دادن خدا، به آنها شرک می باشد.

۶- برگزاری مراسم جشن و شادی در تولد پیامبر (صلی الله علیه و اله)، بدعت به شمار می رود.

ابن تیمیه فضائل اهل بیت (علیهم السلام) را چنین انکار می کرد:

▪ شیعیان گفته اند امامت درست نمی باشد مگر در فرزندان علی و یهود گفته اند پادشاهی درست نمی باشد مگر در ذریه داوود

(منهاج السنّة، ج ۱، ص ۶). وی با این تعبیر شیعیان را مانند پیروان یهودیان می خواند. همچنین در کتاب منهاج السنه ی خود،

روایات متعدد، معتبر و مسلمی را که در تمجید اهل بیت (علیهم السلام) حتی در منابع اهل سنت آمده رد کرده و آنان را ساخته

ی دروغ پردازان می خواند.

- این حجر عسقلانی ، بزرگترین عالم اهل سنت در علم حدیث و رجال در کتاب معروف لسان المیزان که از معتبرترین کتاب‌های رجالی اهل سنت است، می‌نویسد: ابن تیمیّه، در پاسخ به رافضی(علامه حلّی) به قدری زیاده روی کرده که منجر به تنقیص(پایین آوردن) مقام علی بن ابی طالب (علیه السلام) گردیده است.(ابن حجر عسقلانی، ۱۳۸۰، ج ۶، ص ۳۱۹).
- ابن حجر در الدرر الكامنه فی أعیان المائه الثامنه، ج ۱، ص ۱۵۵ می‌نویسد: ابن تیمیه درباره نوشته علی (نستجیر باللّه) در ۱۷ مورد دچار اشتباه شده و با نص قرآن مخالفت نموده است.
- این حجر سنی درباره دیدگاه علمای جهان اسلام در اثبات کفر ابن تیمیه می‌گوید: بعضی به سبب مخالفت او با توسل و استغاثه به رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که خود تنقیص مقام نبوت، و مخالفت با عظمت حضرت به حساب می‌آید، وی را زندیق و بی دین می‌دانند.
- بعضی بخاطر سخنان زشتی که ابن تیمیه در باره امیر مؤمنان (علیه السلام) بیان داشته وی را منافق دانسته اند. چون وی گفته است : علی بن ابی طالب بارها برای به دست آوردن خلافت تلاش کرد ولی کسی او را یاری نکرد. جنگ های او برای دیانت خواهی نبود، بلکه برای ریاست طلبی بود. اسلام ابوبکر از اسلام علی که در دوران طفولیت صورت گرفته با ارزشتر است و همچنین خواستگاری علی از دختر ابو جهل نقص بزرگی برای وی بود.
- ابن تیمیه می‌گوید: راه و روش اهل سنت راه درست و مستقیم در این باب است (اکثر فرقه ها نظر ایشان را قبول دارند) اما شما (شیعه) باهم تناقض دارید. دلیل آن این است که خوارج و غیر ایشان از کسانی که علی را کافر می‌دانند یا فاسق می‌دانند، یا معتزلی ها و مروانی ها که در عدالت او شک می‌کنند، و غیر ایشان، اگر به شما بگویند که دلیل بر ایمان علی و امام بودن او و عدالت او چیست، دلیلی نخواهید داشت!
- وی در منهاج السنه با زیرپا گذاشتن منابع تاریخی، حدیثی و تفسیری اهل سنت، هتاک‌های خود را چنین ادامه می‌دهد: و خداوند متعال در مورد علی نازل کرده است که : ای کسانی‌که ایمان آورده اید، در حال مستی به نماز نزدیک نشوید ، تا زمانی که بدانید چه می‌گویید. زیرا هنگامی که نماز خواند در نماز خود اشتباه کرد (ابن تیمیه، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۶۵)
- وی ابوبکر را معلم امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌خواند(ابن تیمیه، ج ۵، ص ۵۱۳). و در جایی دیگر می‌نویسد: و اما کلام رسول خدا(صلی الله علیه و اله و سلم) که فرموده اند: علی قاضی ترین شما است و قضاوت لازمه اش علم و دین است، پس این حدیث درست نیست و سند ندارد و نمی‌توان به آن استدلال کرد.(ابن تیمیه، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۱۳۸)

در تمجید قاتل امیرالمؤمنین (علیه السلام) می نویسد: علی بن ابی طالب را یکی از خوارج به نام عبد الرحمن بن ملجم در حالی که از عابدترین انسان ها و دارای مقام علمی بالایی بود به قتل رساند.

(ابن تیمیه ۱۴۰۹، ج ۵، ص ۴۷).

▪ هتاکیهای ابن تیمیه در منہاج السنه به امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حد و شماره بیرون است و می گوید: و علی جنگید تا از او اطاعت کنند و بتواند در جان و مال مردم تصرف کند. پس چگونه این را جنگ برای دین قرار می دهید؟ و ابوبکر با کسانی جنگید که از اسلام مرتد شده بودند و نیز با کسانی که آن چه را خدا واجب کرده بود ترک کرده بودند، تا فقط خدا و رسولش اطاعت شوند و این جنگ (جنگ‌های امام علی) برای دین نیست (ابن تیمیه ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۳۳۰).

تمامی این سخنان ابن تیمیه نشانه نفاق او است. چون پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) فرموده است: جز منافق کسی تو را دشمن نمی دارد.

▪ وی هتاک به اهل بیت علیهم السلام را با فسادانگیز خواندن قیام امام حسین علیه السلام چنین ادامه می دهد: و در قیام حسین، نه مصلحت دین بود و نه مصلحت دنیا. بلکه این ظالمین سرکش بر ضد نوه رسول خدا قدرت پیدا کردند تا این که او را مظلوم و شهید کردند و در قیام او و کشته شدن او آن قدر فساد بود که اگر در شهر خود نشسته بود آن قدر فساد نمی شد!!! پس آن چیزی که او قصد آن را داشت از به دست آوردن نیکی و دفع بدی، اصلاً حاصل نگشت، بلکه بدی به سبب قیام او زیاد شد و خیر کم گردید و این سبب شرّ بزرگی شد؛ و کشته شدن حسین سبب فتنه های بسیار گشت همان طور که کشته شدن عثمان سبب فتنه های بسیار گشت (ابن تیمیه، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۵۳۰) و مدعی بخشیده شدن گناه یزید می شود که: از کجا معلوم که یزید یا غیر او از ظالمان، از این کارشان توبه نکرده باشند یا کار نیکی نداشته است که این ظلم های او را از بین ببرد و مصیبت هایی ندیده است که کفاره آن ظلم ها شود. (ابن تیمیه، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۲۵۲).

وی تاریخ را به خواسته خود چنین از نو می سازد: یزید دستور کشتن حسین را نداده است و راضی به آن نبوده است بلکه از کشته

شدن او اظهار درد نمود و سر حسین به سوی او حمل نگردید بلکه به سوی ابن زیاد حمل شد (ابن تیمیه، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۴۸۶)

«وهابیان» پیروان محمد بن عبد الوهاب بن سلیمان تمیمی نجدی (۱۱۱۵-۱۲۰۶) هستند. او پیرو مکتب ابن تیمیه و شاگرد او ابن قیم الجوزی بود که عقاید جدیدی را در جزیره العرب بنیاد نهاد.

شمس الدین ابو عبد الله محمد معروف به ابن قیم الجوزی (۶۹۱-۷۵۱) شاگرد ابن تیمیه بود و مانند استاد خود از آراء و افکار مذکور دفاع می‌کرد و به اتهام بدعت‌گذاری در اسلام به زندان افتاد.

نام این فرقه از نام پدر او عبد الوهاب گرفته شده و لقب وهابی را دشمنان این فرقه به آنان داده‌اند. ایشان خود را «محمدیه» در نسبت به شیخ محمد پیشوای این فرقه می‌نامند.

شیخ محمد در شهر عینیه از بلاد نجد تولد یافت. پدرش در آن شهر قاضی بود و از کودکی به مطالعه کتب تفسیر و حدیث و عقاید می‌پرداخت. فقه حنبلی را نزد پدر خود که از علمای حنابله بود آموخت.

محمد در سفری به حج بیت الله الحرام، بعد از مناسک به مدینه رفت و در آنجا استغاثه و استعانت مردم را از پیغمبر (ص) در پیش قبر حضرت انکار کرد و گفت: این عمل بر خلاف توحید است و استعانت و حاجت خواستن فقط باید از خداوند باشد. سپس به نجد بازگشت و از آنجا به بصره و شام رفت و به مطالعه کتب ابن تیمیه و ابن قیم پرداخت.

محمد بن عبد الوهاب در مسافرت‌های خود ظاهراً به ایران نیز سفر کرده است (مشکور، ۱۳۷۲، ص ۴۵۸). در قدیمترین کتابی که در مورد مسافرت وی به ایران سخن رفته است، کتاب «تحفة العالم» تألیف سید عبد اللطیف تستری (شوشتری) است.

این کتاب در سال ۱۲۱۶ در حدود ده سال پس از مرگ محمد بن عبد الوهاب مصادف با حمله وهابیان به کربلا و نجف تألیف یافته است و در آن کتاب سفر او را به ایران و اصفهان ذکر کرده است.

میرزا محمد تقی خان سپهر نویسنده «ناسخ التواریخ» در مجلد مربوط به قاجاریه در شرح حال محمد بن عبد الوهاب چنین گفته است: «وی از عرب بادیه بود و به بصره سفر کرد و در نزد یکی از علمای آن شهر که شیخ محمد جموعی بود علم دین آموخت و از آنجا به ایران آمد و در اصفهان متوقف شد و در نزد علمای آن دیار به تحصیل علم و ادب و فقه پرداخت.»

شیخ محمد در شهر عینیه رانده شد و در سال ۱۱۰۶ به درعیه از نواحی معروف نجد رهسپار گردید. امیر درعیه که محمد بن سعود نام داشت مقدم او را گرامی شمرد و سخنان وی را به مصلحت مقام خود دانست و به شیخ محمد وعده مساعدت و یاری در اشاعه عقایدش داد.

شیخ محمد، درعیه را موطن خویش قرار داد و به مردم آن سامان تفسیر قرآن پیاموخت و به اصول مذهب خود آشنا ساخت. چون عدّه‌ای به مذهب وی گرویدند، آنان را علیه مردم نجد فرمان جهاد داد و ایشان به یاری محمد بن سعود بر نجد و قبایل ساکن در آن حدود غلبه کردند، و شهر ریاض را فتح کردند و از آن به بعد آل سعود آنجا را پایتخت خود قرار دادند.

شیخ محمد اداره امور مردم را به عهده عبد العزیز پسر محمد بن سعود واگذار کرد و خود به عبادت و تدریس پرداخت تا در سال ۱۲۰۶ از دنیا رفت.

شیخ، مفهوم توحید و لا اله الا الله را طوری قرار می‌داد که جز معتقدان به این عقیده موحد دیگری باقی نمی‌ماند. وی چنین می‌گوید: لا اله الا الله نفی است و اثبات.

قسمت اول لا اله دلاله بر نفی جمیع معبودات می‌کند و قسمت دوم اَلَا اللهُ عبادت را برای خدایی که شریک ندارد ثابت می‌نماید.

همچنین می‌گوید: مهمترین چیزی که خداوند بر آن امر فرموده «توحید» است که مقصود از آن منحصر ساختن عبادت به خدا می‌باشد و زشت‌ترین چیزی که خداوند از آن نهی فرموده، شرک است.

محمد جواد مغنیه در کتاب «هذی هی الوهابیه»، طبع بیروت بااستناد به کتب محمد بن عبد الوهاب و آثار دیگر «وهابیان» می‌نویسد: به نظر وهابیها هیچ انسانی نه موحد است و نه مسلمان مگر این که امور معینی را ترک نماید که از جمله آنها این چند مورد است:

۱- بوسیله هیچ یک از انبیاء و اولیای خدا به خداوند تعالی توسل نجوید و هرگاه چنین کند و بگوید: ای خدا توسط پیامبرت محمد (ص) به تو متوسل هستم که من را مشمول رحمت خود قرار دهی، چنین کسی به راه مشرکان رفته و عقیده‌اش شرک است.

۲- به قصد زیارت به قبر پیغمبر (ص) نزدیک نشود، بر آن دست نگذارد، در آنجا دعا نخواند، نماز نگذارد، بر آن بنا و مسجد نسازد و برای آن نذر نکند.

۳- از پیغمبر طلب شفاعت نکند اگر چه خداوند حق شفاعت را به پیغمبر (ص) اسلام عطا کرده است و لیکن از طلب آن نهی فرموده است. بر مسلمان جایز است که بگوید: یا الله شفّع لی محمدا، یعنی محمد (ص) را شفیع من قرار ده ولی روانیست بگوید: یا محمد اشفع لی عند الله، یعنی ای محمد (ص) نزد خدا برای من شفاعت کن. کسی که از پیامبر طلب شفاعت کند مانند این است که از بتان شفاعت خواسته باشد.

۴- هرگز نباید به پیغمبر سوگند خورد و او را ندا کرد و «یا محمدا» گفت و آن حضرت را با لفظ سیدنا توصیف کرد و الفاظی از قبیل: بحق محمد، یا محمد، سیدنا محمد (ص) بر زبان جاری ساخت.

۵- نذر برای غیر خدا و پناه بردن و استغاثه به غیر خداوند شرک است.

۶- زیارت قبور و ساختن گنبد و بنا بر آنها و تزئین قبور و سنگ و کتیبه نهادن بر آن، و چراغ و شمع گذاشتن بر آن شرک است.

۷- همه مسلمانان معتقدند که هر کس شهادتین گوید مسلمان محسوب می‌شود و خون و مالش محفوظ است اما «وهابیه» گویند: قول بدون عمل ارزش و اعتباری ندارد و بنابراین هر کس شهادتین را بخواند ولی از مردگان استعانت بطلبد، کافر و مشرک خواهد بود و خون و مال او حلال می‌باشد.

وهابیان به پیروی از ابن تیمیه به ظاهر آیات و اخبار عمل می‌کنند و قائل به تأویل و توجیه نیستند، و به استناد ظاهر پاره‌ای از احادیث و آیات برای باری تعالی اثبات جهت می‌کنند و او را مانند «مجسمه» دارای اعضا و جوارح می‌دانند. آنان نخستین پیغمبر را نوح و خاتم ایشان را حضرت محمد (ص) بن عبد الله می‌دانند.

در سرزمین ایشان زیارت قبور وجود ندارد و تمام قبرها با خاک یکسان است و روضه منوره پیغمبر (ص) را که تا به حال باقی می‌باشد طوری قرار داده‌اند که کسی نمی‌تواند بدان نزدیک شود و قبر مطهر ابداً دیده نمی‌شود.

مذهب وهابی اکنون در عربستان سعودی مذهب رسمی است و فتاوی علمای آن مذهب از طرف دولت اجرا می‌شود.

وهابیه در سال ۱۲۱۶ هجری قمری بعد از خراب کردن قبور بقیع، به کربلا و نجف حمله کردند و حرم حضرت امام حسین (علیه السلام) را غارت نمودند و قریب چهار هزار تن از مردم شیعه آن شهر را کشتند.

ایشان بر آن بودند که گنبد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) را نیز خراب کنند و با خاک یکسان نمایند ولی از بیم اعتراض دیگر مسلمانان از این کار خودداری کردند.

گویند: محمد بن عبد الوهاب بر سر قبر رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) خدا می‌رفت و با عصای چماق‌گونه خود بر قبر آن حضرت می‌کوفت و می‌گفت: «ای محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اگر زنده‌ای برخیز» و با این عمل می‌خواست به پیروان خود نشان دهد که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زنده نیست و نباید از او حاجت خواست.

با تبلیغات متعدد، عقاید «وهابیان» در افریقا و هند رواج فراوان یافت، چنان که بسیاری از مسلمانان به این مذهب گراییده‌اند.

در هندوستان پیشوای این فرقه سید احمد خان (۱۸۱۷-۱۸۹۸ میلادی) ملقب به (مناک) بود که در سال ۱۸۲۲ میلادی در سفر حج خود مذهب وهابی را پذیرفت و در پنجاب به دعوت پرداخت و دولتی شبیه به حکومت «وهابیان» به وجود آورد و کارش بالا گرفت به حدی

که شمال هند را تهدید می‌کرد. وی به علما و واعظان دین در آن نواحی حمله می‌برد و به هر کس که مذهب او را نمی‌پذیرفت اعلان جهاد می‌داد، و هند را «دار الکفر» نامید. سرانجام امپراطوری انگلیس در ظاهر برای رفع اغتشاش سید احمد خان را به جای خود نشانده.

در الجزایر امام سنوسی برای حج به مکه رفت و دعوت «وهابیه» را بشنید و آن را بپذیرفت و پس از بازگشت به موطن خود در انتشار آن کوشید.

در یمن شخصی به نام امام شوکانی (در گذشته در ۱۲۵۰) برخاست و آن عقاید را در آنجا رواج داد.

شیخ محمد عبده در مصر به دو نکته که اساس مذهب «وهابیه» را تشکیل می‌داد توجه کرد که یکی مبارزه با بدعت‌ها می‌باشد. و دیگری باز بودن باب اجتهاد. (مشکور، ۱۳۷۲، ص ۴۶۱) وی را در این راه، شاگرد و دوست صدیقش، سید محمد رشید رضا صاحب مجله المنار یاری می‌کرد.

آثار محمد بن عبد الوهاب، کتاب التوحید، کشف الشبهات، تفسیر الشهادة لا اله الا الله، فضل الاسلام، نصیحت المسلمین و مفید المستفید است.

نتیجه گیری:

آنچه پر واضح است اینست که پیروان این جریان‌های تکفیری را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد. یکی آنان که به باطل بودن موضوع اعتقاد دارند و دیگری آنان که به دنبال حقیقت هستند و به بیراهه کشیده شده‌اند. گروه اول کسانی هستند که به دشمنی با اسلام ناب پرداخته و علیرغم شناخت راه صحیح، به عمد برای ضربه به چهره‌ی زیبای اسلام تلاش می‌کنند. این دسته یا نفوذی هستند یا از اسلام سیلی خورده‌اند. رهبران این گروه‌ها جزء این دسته هستند. اما در رابطه با گروه دوم شاید بتوان خودمان را مقصر بدانیم. زیرا این گروه انسانهایی هستند که جاهل بوده ولی به دنبال شناخت صحیح هستند. لذا گروه اول از خلاء شناختی این جاهلان استفاده نموده و آنان را جذب عقاید و افکار انحرافی خود می‌کنند. تقصیر ما این است که باید آنقدر قوی، مستدل و وسیع تلاش کنیم، تا این افراد جذب اسلام حقیقی شوند و در مقابل هر دعوتی لبیک نگویند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم.

الف

۲. ابن اثیر، علی بن محمد (۱۳۹۹). الکامل فی التاریخ. بیروت - لبنان: دار صادر.

۳. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد (۱۳۳۷). شرح نهج البلاغه. قم: کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی.

۴. ابن ابی یعلی، محمد بن ابی یعلی. (بی تا) طبقات الحنابلہ. بیروت (دارالمعرفه)

۵. ابن تیمیہ حرّانی حنبلی، احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام (۱۴۰۹). منهاج السنه النبویه (چاپ دوم). قاهره، مصر.

۶. ابن حجر العسقلانی، شهاب الدین احمد بن علی بن محمد بن محمد بن علی بن احمد الشهیر (۱۳۸۰). لسان المیزان. بیروت - لبنان:

داراحیاء التراث العربی، موسسه التاریخ العربی.

۷. ابن جوزی، ابوالفرج (۱۳۸۲). تلبیس ابلیس. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا. تهران: نشر دانشگاهی.

۸. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۳۸۲). البدایه و النهایه. شحاده، خلیل. بیروت: دارالفکر.

ت

۹. تفتازانی، سعدالدین (۱۴۰۹ ق). شرح المقاصد. قم: الشریف الرضی.

ج

۱۰. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۳۷۶ ه. ق). الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه. عطار، احمد عبدالغفور. بیروت: دارالعلم للملایین.

ر

۱۱. رضی، سیدشریف (۱۳۹۳) (گردآورنده). نهج البلاغه (چاپ دوم) ترجمه استاد محمد دشتی. تهران: انتشارات پیام عدالت.

س

۱۲. سمعانی، عبد الکریم بن محمد (۱۳۸۳). الانساب. حیدرآباد دکن: عبدالرحمن ابن یحیی معلمی یمانی.

ش

۱۳. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم (۱۳۶۴ ش). الملل و النحل. بدران، محمد. قم: الشریف الرضی.

ط

١٤. طبری ، محمد بن جریر (١٣٧٥ ش) . تاریخ الطبری . پاینده ، ابوالقاسم (مترجم) . تهران : اساطیر .

ع

١٥. علم الهدی ، علی بن الحسین (١٤٣١ ه.ق) . الذخیره فی علم الکلام . الحسینی ، سید احمد . قم : موسسه النشر الاسلامی .

ف

١٦. فیروزآبادی ، محمد بن یعقوب (١٤١٥ ه.ق) . القاموس المحیط . بیروت : دارالکتب العلمیه .

ک

١٧. کحاله ، عمر رضا (١٤١٤ هج) . معجم قبائل العرب القدیمة و الحدیثة . بیروت : موسسه الرساله .

م

١٨. مشکور ، محمد جواد (١٣٧٢ ش) . فرهنگ فرق اسلامی . مشهد : آستان قدس رضوی .

ن

١٩. نجار ، عامر (١٣٧٣) . الخوارج : عقیده .. و فکرا .. و فلسفه . قاهره : دارالمعارف .

و

٢٠. ولهاوزن ، یولیوس (١٩٧٨ م) . الخوارج و الشیعه . بدوی ، عبدالرحمن . کویت : وكالة المطبوعات .

عملیات استشهدادی

عملیات استشهدادی یک شیوه و ابزار دفاعی است که در زمانهای اخیر، مجاهدین مسلمان علیه دشمنان متجاوز و اشغالگر به کار گرفته اند. عده ای از فقهای معاصر شیعه و اهل سنت این نوع عملیات را مصداقی از جهاد دفاعی دانسته و آن را جایز و مشروع می دانند. عملیات استشهدادی با توجه به اهمیت حفظ نفس زمانی انجام می شود که با دیگر ابزار دفاعی متعارف دفع تجاوز ممکن نباشد. اطلاق آیات و روایات جهاد دفاعی و ترجیح دفاع بر حفظ نفس دلیل جواز این نوع عملیات است.

عملیات استشهدادی ملاک جهاد و دفاع را دارد و با انتحار و اعمال انتحاری علیه انسانهای بی گناه، یا به عبارت دیگر خودکشی، بدون جهت شرعی متفاوت است. لذا ادله حرمت قتل نفس منصرف از آن است.

نظر آیت الله مکارم شیرازی:

هر گاه این کار تنها راه دفاع از جان و نوامیس مسلمین یا کیان اسلام باشد، اشکالی ندارد و کسانی که در این راه جان می بازند شهدای فی سبیل الله هستند، ولی در تشخیص این موضوع باید نهایت دقت را به خرج داد. ایشان شرط عملیات استشهدادی را تنها راه ممکن و باقی مانده برای دفاع می دانند.

آیت الله نوری همدانی:

ایشان عملیات استشهدادی را یک نوع جهاد دانسته و مانند کار شهید محمدحسین فهمیده می دانند، و می گویند: ادله جهاد شامل این نوع عملیات می شود.

تهیه کننده: خانم گلچین

بسم الله الرحمن الرحيم

رهیافتی به حکومت جهانی اهل بیت علیهم السلام

پس از حکومت حضرت ولیعصر عجل الله

مرضیه سادات نجفی اردبیلی □□

چکیده

ظهور و قیام امام زمان عجل الله - که در دوران پایانی جهان رخ می دهد - سبب ساز تغییرات و دگرگونی های وسیع می شود و جهان را در جایگاه مطلوبی قرار می دهد. در روایات، تصویر روشن و شفاف از عصر ظهور ارائه شده است اما درباره وضعیت پس از پایان زندگی منجی عالم بشریت و ماندگاری دولت عدل جهانی تا برپایی قیامت، ابهاماتی وجود دارد. در نوشتار حاضر، وضعیت حاکمیت جهان پس از پایان زندگی حضرت مهدی عجل الله و به دنبال آن، پایان یا عدم پایان وضعیت مطلوب عصر ظهور بررسی شده است. در این راستا، با پنج نظریه «جانشینی اولیای صالح»، «حکومت حضرت مسیح علیه السلام»، «هرج و مرج پنجاه ساله»، «برپایی قیامت» و «رجعت معصومین (علیهم السلام)» و به دنبال آن حکومت امام حسین علیه السلام با نام رجعت های ویژه مطرح شده و مورد ارزیابی قرار گرفته است. در پایان، ماندگاری دولت فاضله ای که با حکومت حضرت مهدی عجل الله آغاز می شود سپس حاکمیت آن را امام حسین علیه السلام به عهده می گیرند و با بررسی روایات پس از حاکمیت امام حسین علیه السلام روز قیامت به اذن خدا برپا می شود. اطلاعات جمع آوری شده در این مقاله، کتابخانه ای و شیوه استفاده شده در آن نقلی - تحلیلی می باشد.

کلید واژه: حکومت جهانی، اهل البیت، رجعت، قیامت.

از دیرباز عالمان مسلمان _ اعم از محدثان، مفسران و متکلمان _ در آثار خود به موازات دیگر موضوعات و بحث‌های علمی، به گفت‌وگو درباره ظهور مردی از خاندان نبوی، به نام مهدی عجل الله پرداخته‌اند که در دوره پایانی جهان و پیش از برپایی قیامت رخ می‌نماید و با ظهور او وضعیت جهان به یکباره دگرگون می‌شود. مطالعه و بررسی روایات اسلامی درباره ظهور و قیام منجی و پیامدهای آن نشان می‌دهد این پدیده موجبات تغییر و تحولاتی عظیم را در شئون مختلف زندگی بشری فراهم آورده، جامعه را در مسیر نیل به سعادت و کمال قرار می‌دهد که نتیجه آن تحقق مدینه فاضله و آرمان شهر موعود خواهد بود. اما سؤال این جاست که پس از این که جهانیان برکت حضور امام عجل الله را از دست دادند، چه روی خواهد داد؟ آیا حکومت سراسر عدلی که در عصر حضور امام تشکیل شد، پس از ایشان پایدار می‌ماند و تا برپایی قیامت ثبات خواهد داشت، یا نه؛ با فقدان امام، موقعیت جهان متزلزل شده، دچار آسیب می‌شود و سرانجام در اثر روند قهقراپی، قیامت در زمان بدترین مردم برپا خواهد شد؟ واقعیت این است که اگرچه درباره واقعه بزرگ ظهور و مقدمات و پیامدهای آن پژوهش‌های زیادی صورت گرفته، دامنه همه آن‌ها محدود به زمان حیات منجی شده است و درباره سرنوشت جهان در فاصله پایان زندگی منجی تا وقوع قیامت ابهاماتی وجود دارد. در این پژوهش سعی شده از طریق بررسی وضعیت حاکمیت جهان پس از پایان زندگی حضرت مهدی عجل الله به پرسش‌های مذکور پاسخ داده شود. در این مقاله به دلیل اختصار در کلام برای هر احتمال یک یا دو روایت را به عنوان نمونه بررسی می‌کنیم.

درآمدی بر برپایی حکومت

ارتباط میان جهانی شدن و مذهب؛ دامنه گسترش گرایش عمومی به دین در عصر حاضر و فعالیت و تحرک بر دامنه ادیان آسمانی است. برای نخستین بار نظر جهان شمولی از سوی دین ارائه شده است. تمامی ادیان بزرگ، مردم را برای تشکیل یک ملت واحد، دعوت کرده اند. از نظر ما، دین اسلام به عنوان کامل ترین دین به نحو احسن می‌تواند پاسخ گوی نیازهای جهان و از بین برنده کاستی ها و مشکلات باشد.

پیشینه تاریخی حکومت دینی قبل از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم براساس یافته‌های باستان‌شناختی و آموزه‌های قرآن، اولین انسان‌ها و تمدن‌های انسانی با هدایت وحی و بینش توحیدی آشنا بودند و انحراف از آن به تدریج شکل گرفته است. چون بینش سیاسی انبیا، بینشی جدید بود که بر اساس تفکر توحیدی، حاکمیت را در اصل از آن خدای واحد می‌دانست و خود انبیا نیز توسط خداوند برای عدالت

و احکام الهی و هدایت مردم برگزیده می‌شدند. از این رو می‌توان گفت: حکومت پدیده‌ای پیامبرانه است که به وسیله انبیا ایجاد شده است و آنان برای برپایی و شکل‌دهی به دولت، تلاشی فراوان نموده‌اند.

تاریخچه نظریه حکومت دینی در قرآن

هرچند «نبوت» و «حکومت» دو امر مجزا هستند (زیرا منصب نبوت از جانب خداست نه با رأی و مشورت مردم، اما منصب حکومت در شکل‌گیری و تداومش به رأی و مشورت مردم مربوط است). اما اینگونه نیست که نبوت و حکومت باهم جمع نشود؛ چون در مورد برخی انبیا نبوت و حکومت با هم جمع شده است. از آیات قرآن چنین استفاده می‌شود که برخی پیامبران، حکومت دینی تشکیل داده‌اند و برای برخی دیگر شرایط فراهم نبوده است، نه اینکه نسبت به ضرورت آن بی‌اعتنا باشند. این آیات در قرآن به چند دسته تقسیم می‌گردند:

دسته اول: آیاتی که هدف بعثت انبیا را بیان می‌کنند:

الف) آیاتی که هدف بعثت انبیا را عدالت اجتماعی می‌داند. (حدید، ۲۵)

ب) آیاتی که هدف بعثت را دعوت به توحید و دوری از طاغوت‌ها می‌داند. (نحل، ۳۶)

ج) آیاتی که هدف از بعثت را تعلیم و تربیت، تزکیه نفس، رهایی از زنجیرهای اسارت ذکر می‌کند. (بقره، ۱۲۹؛ اعراف، ۱۵؛ جمعه، ۲)

بدیهی است که بدون داشتن نظریه حکومت دینی و تشکیل حکومت نمی‌توان عدالت را در جامعه محقق ساخت و طاغوت را نابود نمود و توحید را در همه ابعادش و در حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها حاکم کرد.

دسته دوم: آیاتی که به پیامبران دستور می‌دهد تا با قوت و قدرت در جهت تحقق اهداف خود گام بردارند. (بقره، ۶۳؛ مریم، ۱۲) مسلماً گام برداشتن با قوت و قدرت در جهت تحقق اهداف، در سایه حکومت دینی امکان‌پذیر است.

دسته سوم: آیاتی که احکام اجتماعی آئین انبیا را بیان می‌کند: احکامی چون امر به معروف و نهی از منکر (به معنای وسیع آن) جهاد، قضاء و... این احکام اجتماعی و سیاسی بدون تشکیل حکومت قابل اجرا نیستند. بنابراین به دلالت التزامی می‌توان پی برد که انبیا علاوه بر ارائه نظریه حکومت دینی در صدد تشکیل حکومت دینی نیز بوده یا باید بوده باشند که البته بعضی موفق شده‌اند. (حج، ۴۱)

دسته چهارم: آیاتی که به تشکیل حکومت دینی توسط برخی از انبیا اشاره می‌کند: مانند آیاتی که به حکومت دینی حضرت داود و

حضرت سلیمان و حضرت یوسف علیهم السلام اشاره دارند. (ص، ۲۰؛ نمل، ۳۷)

از مجموع آیات قرآنی استفاده می‌شود که همواره نظریه حکومت دینی حداقل توسط عده‌ای از انبیا با توجه به اهداف رسالتشان به طور مستقیم یا غیرمستقیم مطرح بوده است و تعداد قابل توجهی از آنان برای تحقق آن با توجه به شرایط زمان و مکان تلاش می‌نمودند؛ زیرا لازمه تحقق اهداف انبیا، در اختیار داشتن حکومت دینی بود. نمونه کامل حکومت دینی در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در شهر مدینه تحقق یافت؛ تشکیل حکومت دینی بر اساس نظریه سیاسی اسلام همواره از اهداف ائمه معصومین علیهم السلام و در زمان غیبت، از اهداف فقهای واجد شرایط بوده است و در این راه تلاش هم می‌نمودند هر چند غیر از علی علیه السلام و امام حسن مجتبی علیه السلام (درشش ماه اول) دیگران موفق به تشکیل حکومت دینی بر اساس این اندیشه نشده‌اند، اما همواره تأسیس حکومت دینی که در آن قوانین و مجریان آن مأذون از طرف خداوند باشند از آرزوهای آنان بوده و برای احیای آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کردند به طوری که اندیشه‌های مطرح شده از ناحیه آنان در این خصوص، سرمایه اصلی بحث‌های علمای شیعه پیرامون نظریه حکومت دینی، در عصر غیبت گردید. (مجله

معارف، ۱۳۸۷ش، شماره ۵۵)

مفهوم شناسی لغوی و اصطلاحی

اهل البیت

ریشه لغوی کلمه «اهل» به معنای انس و قرابت است (فیومی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۸) و «بیت» هم به معنای محل سکونت و جای بیتوته است. اصل اهل البیت در لغت به معنای خویشان فرد است که با او قرابت و خویشاوندی داشته باشند. (همان، ص ۶۸) ولی به طور مطلق در معنای عام تری که شامل تمامی افرادی که نسبت، دین، مسکن، وطن و شهر با فردی شریک باشند نیز استعمال شده است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۹۶)

معنای اصطلاحی «اهل البیت» در قرآن مجید به مفهوم خاص به کار رفته است؛ **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا** (احزاب، ۳۳) که شامل اهل بیت پیامبر، فاطمه الزهرا دخت نبی، زوجه وی امیر المومنین علی بن ابی طالب، فرزندان او، حسن بن علی، حسین بن علی (طریحی، ۱۳۷۵ش، ج ۲، ص ۳۹۴) و نه امام معصوم از فرزندان امام حسین علیه السلام است. در تفاسیر مراد از اهل بیت و اهل ذکر ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند، بر طبق آن چه که در قرآن آمده است. (قرشی بنایی، ۱۳۷۱ش، ج ۱، ص ۱۳۵)

حکومت:

الحُكْمُ - مص، - ج أَحْكَام: عهده‌دار شدن امور اداری کشور، داوری، قضاوت. (بستانی، ۱۳۷۵ش، ص ۲۱)

اجمالاً پدیده حکومت جهانی واحد بیانگر پدیده حاکمیت سیاسی یگانه و تک محور بر جهان انسانی است. تشکیل و برپایی این نظام یگانه چنانچه به منظور مقاصد عالی معنوی و مادی باشد، مطلوب و پسندیده است. در غیر این صورت، ناکارآمد، نامطلوب و آسیب پذیر خواهد بود. قید «جهانی» و «واحد» ایجاب می‌کند که آحاد انسان‌ها به صورت یک پارچه، به حاکمیت نظام یگانه ای تن دهند؛ آنچه از عنوان «جهانی» به ذهن متبادر می‌شود، استقرار حکومتی است که از تمامی جهات و در همه ساحت‌های زندگی فردی و اجتماعی شایستگی حاکمیت بر انسان‌ها را، با خط مشی واحد و اصول و مبنای یکسان احراز کرده باشد. (رهنمایی، ۱۳۸۴ش، شماره ۹۴)

مفهوم اصطلاحی حکومت از نگاه استاد مطهری

دین کامل و حکومت جهانی، انتخاب نزدیک‌ترین، بهترین و هموارترین راه برای رسیدن به هدف نکته‌ای است که هر انسان خردمندی به آن توجه لازم را دارد. انتخاب کامل‌ترین شریعت برای رسیدن به هدف والای انسانی، که همان کمال است، برانزده هر عقل سلیم و هر انسان دوراندیشی است. از آن‌جا که با گذر زمان و رشد استعدادها، دین روز به روز کامل‌تر شده است، برای انسان بهتر این است که کامل‌ترین دین را انتخاب کند. استاد شهید مطهری در این باره می‌گوید: بشر در مسیر تکاملی خود مانند قافله‌ای است که در راهی و به سوی مقصود معینی حرکت می‌کند، ولی راه را نمی‌داند، هر چند یک‌بار به کسی برخورد می‌کند که راه را می‌داند و با نشانی‌هایی که از او می‌گیرد ده‌ها کیلومتر راه را طی می‌کند... تا تدریجاً خود قابلیت بیشتری برای فراگیری پیدا می‌کند و می‌رسد به شخصی که نقشه کلی راه را از او می‌گیرد و برای همیشه با در دست داشتن آن نقشه از راهنمایی جدید بی‌نیاز می‌گردد. استاد شهید مطهری در این خصوص می‌فرماید: لازمه تسلیم خدا شدن پذیرفتن دستورهای اوست و روشن است که همواره به آخرین دستور خدا باید عمل کرد و آخرین دستور خداوند همان چیزی است که آخرین رسول او آورده است. (مطهری، ۱۳۷۰ش، ص ۱۸)

رجعت

رجعت، به معنای بازگشت به مبدأ است و مبدأ می‌تواند محل، حالت، عمل، گفتار و یا هر چیزی باشد که حرکت از آن آغاز می‌گردد.

قیومی می‌نویسد: الرَّجْعَةُ بِالْفَتْحِ بِمَعْنَى الرَّجُوعِ (قیومی، ۱۴۱۴ق، ماده رجع)

رجعت به - فتح راه - به معنای بازگشت می‌باشد. رجعت به معنای یک بار برگشتن است، چنان که زبیدی می‌نویسد: الرَّجْعَةُ، الْمَرَّةُ

مِنَ الرَّجُوعِ (الحسینی الواسطی الزبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۱، ص ۱۵۶)، کلمات دیگری نظیر «كِرَّةٌ» و «إِيَابٌ» هم به معنای بازگشت می‌باشند. ابن منظور می‌نویسد: الْكِرُّ، الرَّجُوعُ. (ابن منظور، ۱۴۰۵ق، ج ۵، ص ۱۳۵)

جوهری در معنای اصطلاحی رجعت، آورده است: فُلَانٌ يُؤْمِنُ بِالرَّجْعَةِ إِيَّ بِالرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا بَعْدَ الْمَوْتِ. (جوهری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۱۲۱۶) فلانی به رجعت ایمان دارد؛ یعنی به بازگشت به دنیای پس از مرگ ایمان دارد. و جوهری آورده است: آَب، يُوُوبُ إِيَابًا؛ یعنی رَجَعَ (همان، ج ۱، ص ۸۹) (بازگردید). در اصطلاح به بازگشت و احیای عده‌ای پیش از قیامت کبری اطلاق می‌شود. (خرمناهی، ۱۳۷۷ش، ج ۱، ص ۱۰۹۷)

حاکمیت جهان پس از حضرت مهدی عجل الله

پس از این‌که حضرت ولی عصر عجل الله با برپایی قسط و عدل، سعادت را برای بشر به ارمغان آورد و جهانیان از عطر عدالت مهدوی سرمست شدند، زندگی این جهانی آن حضرت به پایان می‌رسد.

درباره دوران پس از امام و وضعیت جهان پس از ایشان، تصویر چندان روشنی از روایات به دست نمی‌آید و تنها با توجه به گزارش‌های مختلف روایات از وضعیت حاکمیت پس از امام، می‌توان موقعیت جهان را پیش‌بینی کرد. برای حاکمیت جهان پس از امام مهدی عجل الله چند وضعیت مختلف از روایات قابل استنباط است:

- ۱- حاکمیت دوازده مهدی یا اولیاء صالح
- ۲- حاکمیت حضرت مسیح علیه السلام
- ۳- هرج و مرج پنجاه ساله
- ۴- برپایی قیامت
- ۵- رجعت امام حسین علیه السلام و به عهده گرفتن رهبری جهان

حاکمیت دوازده مهدی یا اولیاء صالح

نمونه ای از روایت حکومت دوازده مهدی: از امام صادق علیه السلام نقل شده است که او از پدرانیش، از امیرالمؤمنین علیه السلام و آن حضرت

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: يَا عَلِيُّ! إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَمِنْ بَعْدِهِمْ إِثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا... فَإِذَا حَضَرَتْهُ

الْوَفَاةُ فَلْيُسَلِّمَهَا إِلَى ابْنِهِ أَوْلَى الْمَهْدِيِّينَ. (حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۴۳) ای علی! پس از من دوازده امام خواهد بود و پس از آنها دوازده مهدی می‌باشد... وقتی وفات او (قائم علیه السلام) فرارسد خلافت را به فرزندش اولین مهدی تسلیم می‌کند. این تنها روایتی است که به حکومت دوازده مهدی و فرزندان امام زمان علیه السلام تصریح دارد اما در سلسله سند آن راویانی چون احمد بن محمد بن الخلیل و جعفر بن احمد مصری هستند که مجهول می‌باشند و در نتیجه ضعیف است و نمی‌توان به آن استدلال کرد. می‌توان روایت دیگری را با وجود ضعف سند فقط به عنوان تاییدی بر رد این موضوع از امام صادق علیه السلام بیاوریم که اینان دوازده مهدی هستند و پدرشان نفرموده دوازده امام! آن‌ها مردمی از شیعیان ما هستند که مردم را دعوت به دوستی و شناسایی ما می‌کنند. (ولی ارومیه، ۱۳۸۷ش، ص ۱۲۳۹) با رجعت سایر ائمه معصومین علیهم السلام که به نظر علامه مجلسی به دنیا باز می‌گردند تا زمین از حجت خالی نماند، جانشینی دیگران برای امام زمان عجل الله معنا ندارد بلکه ولی امر مردم امامانی خواهند بود که رجعت می‌کنند و با وجود امام معصوم، جانشینی دیگران از امام معصوم قبلی منتفی می‌باشد.

حاکمیت حضرت عیسی علیه السلام

وضعیت دیگر پس از امام زمان عجل الله، حاکمیت حضرت مسیح علیه السلام است که در روایتی از سوی شیعه و سنی بیان شده است. ابن عباس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که می‌فرماید: كَيْفَ تَهْلِكُ أُمَّةٌ أَنَا أَوْلَاهَا وَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ فِي آخِرِهَا، وَ الْمَهْدِيُّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي وَسْطِهَا؟ (طبری آملی صغیر، ۱۴۱۳ق، ص ۴۴۳) چگونه امتی که من اول آن و عیسی بن مریم آخر آن و مهدی از اهل بیت من در وسط آن می‌باشد، هلاک می‌شود؟ علی بن یونس عاملی درباره این حدیث می‌نویسد: آنچه از ابن عباس از قول پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده و نظیر آن از انس روایت شده است «تدلان علی دوله بعد دولته» بر دولتی پس از دولت مهدی عجل الله دلالت دارند. (عاملی ناطی، ۱۳۸۴ق، ج ۲، ص ۲۵۴) اما ظاهر این روایت افاده حاکمیت برای مسیح علیه السلام نمی‌کند بلکه مراد این است که امت اسلامی با وجود مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آغاز می‌گردد و از این رو آغاز مبارکی دارد و با ائمه علیهم السلام استمرار می‌یابد و از این جهت از میانه مبارکی برخوردار است و در پایان، عیسی علیه السلام که از انبیاء بزرگ الهی است با نماز خواندن پشت سر حضرت مهدی علیه السلام که از نشانه‌های اسلام اوست از پایان مبارکی برخوردار می‌باشد.

در یکی از خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است: ... ثُمَّ يَمُوتُ عَيْسَى وَ بَقِيَّ الْمُنْتَظَرُ الْمَهْدِيُّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. (معجم احادیث الامام المهدي عليه سلام، ج ۳، ص ۱۲۱) ... آنگاه عیسی از دنیا می‌رود و مهدی منتظر از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم باقی می‌ماند.

وضعیت دیگری که برای پس از حضرت مهدی عجل الله، یک مقطع تاریخی پنجاه ساله توأم با هرج و مرج است که پس از آن امام حسین علیه السلام خواهد آمد. جابر جعفی گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام می فرماید: به خدا قسم مردی از ما اهل بیت پس از مرگ خود سیصد و نه سال حکومت می کند. عرض کردم این حکومت در چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: پس از آنکه قائم از دنیا می رود. عرض کردم: قائم چند سال حکومت می کند؟ فرمود: از روز قیام او تا زمان رحلتش نوزده سال به طول می انجامد. عرض کردم: پس از قائم علیه السلام هرج و مرج می شود؟ فرمود: بله، پنجاه سال این گونه خواهد بود. آنگاه منتصر رجعت می کند و خون خود و اصحابش را طلب می کند و می کشد و به اسارت می گیرد تا اینکه گفته می شود اگر او از فرزندان پیامبران می بود این همه قتل انجام نمی داد. پس همه مردم از سفید و سیاه دور او جمع می شوند و جمعیت خود را علیه او افزایش می دهند تا او را به پناهندگی به خانه خدا می کشانند. وقتی بلا و سختی بر او شدت می یابد و منتصر کشته می شود سفاح به دنیا باز می گردد تا انتقام منتصر را بگیرد پس همه دشمنان ما را می کشد. ای جابر! آیا می دانی که منتصر و سفاح چه کسانی

هستند؟ منتصر حسین بن علی علیه السلام است و سفاح علی بن ابی طالب علیه السلام می باشد. (مفید، ۱۴۱۳ق، ص ۲۵۷ و ۲۵۸) اما دو اشکال بر این روایت وارد است:

۱- در این مدت پنجاه سال حجتی از سوی خداوند در روی زمین وجود ندارد و این با معارف شیعه که زمین بدون حجت نمی ماند مخالف است.

۲- سند آن ضعیف است؛ زیرا بخشی از سلسله سند حذف شده است و تنها دو راوی یعنی عمرو بن ثابت و جابر ذکر شده اند و در نتیجه برای اثبات هرج و مرج پس از امام زمان علیه السلام نمی توان به آن استدلال کرد. البته این روایت را با قدری تفاوت اما با سند موثق در بحث رجعت امام حسین علیه السلام نقل می کنیم که بحث هرج و مرج پنجاه ساله و برخی از مطالب ضعیف دیگر در آن بیان نشده است.

برپایی قیامت

وضعیت دیگر پس از حضرت مهدی علیه السلام وقوع هرج و مرج و برپایی قیامت پس از گذشت چهل روز می باشد. برخی بزرگان نظیر شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۸۷) و به دنبال او علی بن یونس عاملی (عاملی نباطی، ۱۳۸۴ق، ج ۲، ص ۲۵۴) و شیخ طبرسی (طبرسی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۹۵) نوشته اند: پس از حضرت مهدی علیه السلام حکومتی نخواهد بود و پس از چهل روز که به هرج و مرج می گذرد قیامت برپا می شود. بیشتر روایات برآند که مهدی این امت چهل روز قبل از قیامت از دنیا می رود که در این مدت هرج و مرج و نشانه های بیرون آمدن مردگان از قبرها و

فرا رسیدن قیامت برای رسیدگی به حساب اعمال مردم و جزای آنها خواهد بود و خداوند به آنچه پیش می‌آید آگاه‌تر است. در بررسی این نظریه دو نکته مهم وجود دارد:

۱ - پس از حکومت حضرت مهدی علیه السلام حکومتی نخواهد بود.

۲ - اکثر روایات بر آنند که امام زمان علیه السلام چهل روز پیش از قیامت رحلت می‌کند.

بررسی اجمالی نظریه برپایی قیامت

نکته اول که پس از حکومت حضرت مهدی علیه السلام حکومتی نباشد پذیرفته نیست؛ زیرا روایات مختلفی درباره حکومت امام حسین علیه السلام وارد شده است که یکی از آنها دارای سند موثق است و بحث آن خواهد آمد.

اما نکته دوم که اکثر روایات بر آنند که امام زمان علیه السلام چهل روز پیش از قیامت رحلت کند و پس از او هرج و مرج زمین را فراگیرد هم مورد اشکال است و اکثر روایات چنین معنایی را افاده نمی‌کنند.

روایت اول

از عبدالله بن سلیمان عامری گوید: امام صادق علیه السلام فرمود همواره حجتی از سوی خدا بر روی زمین وجود دارد که حلال و حرام را می‌شناسد و به سوی خدای عزوجلّ فرا می‌خواند و زمین از حجت خالی نمی‌شود مگر چهل روز پیش از برپایی قیامت. پس زمانی که حجت از زمین برداشته شود در توبه بسته می‌شود و هر کس تا آن هنگام ایمان نیاورده باشد ایمانش برای او سودی ندارد، اینها بدترین خلق خدا هستند و هم اینها قیامت بر آنها فرا می‌رسد. (ابن بابویه، ۱۳۹۵ق، ج ۱، ص ۲۲۹) این روایت که به ضرورت وجود حجت، پیش از چهل روز، به برپایی قیامت اشاره دارد در خصوص فرارسیدن قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام نمی‌باشد؛ زیرا حجت در این گونه روایات لقب حضرت مهدی علیه السلام نیست بلکه به معنای حجت خداوند است که می‌تواند مصداق‌های مختلفی داشته باشد. بنابراین هر امامی که دنیا در عصر او به پایان می‌رسد حجت خداوند است که پیش از چهل روز به برپایی قیامت از زمین برداشته می‌شود. از همین رو صاحب کتاب مختصر بصائر الدرجات پس از بیان روایتی که در آن آمده است «آخر من یموت، الامام علیه السلام» (آخرین کسی که می‌میرد امام علیه السلام است) می‌نویسد: المراد بالامام هنا، الذی هو آخر من یموت، الحسین علیه السلام. (حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۴۹۲) در این روایت مراد از امام که آخرین کسی است که می‌میرد حسین علیه السلام است. و در بیان علّت سخن خود می‌نویسد: «فی الجملة حجت که با ترساندن و هدایت مردم بر آنها حکومت می‌کند حضرت مهدی علیه السلام نیست بلکه بنابر روایات معصومین علیهم السلام حسین بن علی علیه السلام است که مهدی علیه السلام را غسل

می‌دهد و پس از او تا زمانی که خدا بخواهد حکومت می‌کند». (همان) همچنین امام صادق علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند در شب معراج به من فرمود: یا محمد! علی آخر من أقبضُ روحَهُ مِنَ الْأَئِمَّةِ. (همان، ص ۱۳۹) ای محمد! علی آخرین نفر از ائمه است که جان او را می‌گیرم. نتیجه اینکه روایت یاد شده در مقام بیان وجود حجت خدا چهل روز پیش از قیامت است اما اینکه این حجت کدام یک از ائمه علیهم السلام است به آن اشاره نشده است، احتمال دارد که امام زمان علیه السلام باشد و احتمال دارد یکی دیگر از ائمه علیهم السلام باشد و با وجود احتمال دیگر نمی‌توان برای اثبات برپایی قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام به آن استدلال کرد. ترتیبی که ما از دوازده امام معصوم در ذهن داریم که اولین آنها امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرین آنها حضرت مهدی علیه السلام می‌باشد به معنای آخرین حجت بودن امام زمان عجل الله نیست بلکه آخرین حجت می‌تواند اولین یا دومین امام هم باشد و با توجه به روایات رجعت، آخرین حجت، آخرین امام نخواهد بود.

روایت دوم

روایتی دیگر وارد شده است از فضل بن شاذان در کتاب اثبات الرجعة با سند موثق از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌کند که فرمود: أَلَا أُبَشِّرُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ بِالْمَهْدِيِّ؟ قَالُوا بَلَى قَالَ: فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى بَيَعْتُ فِي أُمَّتِي سُلْطَانًا عَادِلًا وَإِمَامًا قَاسِطًا يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا وَهُوَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ، إِسْمُهُ إِسْمِي وَكُنْيَتُهُ كُنْيَتِي أَلَا وَ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ وَ لَا يَكُونُ إِنْتِهَاءُ دَوْلَتِهِ إِلَّا قَبْلَ الْقِيَامَةِ بِأَرْبَعِينَ يَوْمًا. (هلالی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۹۵۸) ای مردم! آیا می‌خواهید شما را به مهدی بشارت دهم؟ عرض کردند: آری، فرمود: بدانید که خدای تعالی، سلطان عادل و پیشوای دادگری را در امت من بر می‌انگیزد که زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان گونه که پر از ظلم و ستم شده است و او فرزند نهم فرزندان حسین است که نامش نام من و کنیه اش کنیه من می‌باشد. آگاه باشید که خیر در زندگی پس از او نیست و پایان دولتش جز چهل روز پیش از قیامت نمی‌باشد. نتیجه اینکه از روایتی که وجود دارد تنها این روایت برای اثبات قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام قابل تمسک و استدلال است. البته پذیرش آن هم در صورتی خواهد بود که روایات دیگری با این روایت تعارض نداشته باشند که در آن صورت بنا بر قواعد باب تعارض روایات، روایتی که دارای مرجح است مقدم خواهد بود.

سند بیشتر این روایت ها ضعیف هستند و به علت طولانی شدن بحث از آوردن آن خورداری می‌کنیم.

رجعت امام حسین علیه السلام و به عهده گرفتن رهبری جهان

وضعیت دیگری که برای پس از رحلت حضرت مهدی علیه السلام مطرح است. حکومت امام حسین علیه السلام می باشد که چند روایت هم درباره آن وارد شده است. در اینجا به بررسی روایات حاکمیت امام حسین علیه السلام می پردازیم.

روایت اول

معلی بن خنیس و زید شحام گویند از امام صادق علیه السلام شنیدیم که می فرماید: **إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَكْرُهُ فِي الرَّجْعَةِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ يَمُكُّتُ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعِينَ سَنَةً حَتَّى يَسْقُطَ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ.** (حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۹۱) اولین کسی که در رجعت باز می گردد حسین بن علی علیه السلام است و چهل سال در روی زمین می ماند تا اینکه ابروهایش بر روی چشمانش می افتد. یکی از راویان این حدیث که با تعبیر «عن رجل» از او یاد شده است مجهول است و به خاطر آن، سند روایت ضعیف است اگرچه سایر راویان آن موثق اند.

روایت دوم

جابر جعفری گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت پس از مرگ خود سیصد سال حکومت می کند و نه سال هم بر آن می افزاید. عرض کردم: در چه زمانی؟ فرمود: پس از قائم. سؤال کردم قائم چند سال حکومت می کند؟ فرمود: نوزده سال. (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۷۸) این روایت سند موثقی دارد و در نتیجه حکومت امام حسین علیه السلام با آن به اثبات می رسد. البته این روایت در کتاب تفسیر عیاشی، جلد ۲، صفحه ۳۲۶ با سند و محتوای ضعیفی نقل شده است که به آن اعتمادی نیست و سند معتبر آن تنها در کتاب شیخ طوسی رحمه الله بیان گردیده است که راویان آن فضل بن شاذان، حسن بن محبوب، عمرو بن ابی المقدام و جابر جعفری هستند و همه آنها موثق و اکثر آنها از چهره های ممتاز راویان شیعه به شمار می روند.

جمع بندی روایات

در مباحثی که تاکنون مطرح گردید پنج وضعیت برای جهان پس از حضرت مهدی علیه السلام ترسیم کردیم که

درباره هر کدام از آنها روایاتی وارد شده بود. این پنج وضعیت ترسیم شده به گونه ای هستند که امکان جمع آنها ممکن نیست، یعنی برای مثال اگر جهان بخواهد شاهد حاکمیت امام حسین علیه السلام باشد دیگر شاهد برابری قیامت نخواهد بود. بنابراین تنها یکی از پنج مورد یاد شده می تواند عملی شود اما این یک مورد، کدام یک از وضعیت های پنجگانه است؟ در مباحثی که گذشت معلوم گردید روایات حاکمیت دوازده مهدی یا حکومت فرزندان امام زمان علیه السلام یا هرج و مرج پنجاه ساله و همچنین حاکمیت مسیح علیه السلام ضعیف هستند

اما برپایی قیامت و حاکمیت امام حسین علیه السلام هر کدام از یک روایت موثق برخوردارند که با یکدیگر تعارض دارند. اما با توجه به شهرت روایت حاکمیت امام حسین علیه السلام و مخالفت آن با نظر اهل سنت که به برپایی قیامت پس از حضرت مهدی علیه السلام قائلند چنان که روایت آن در همین مبحث بیان گردید، روایت حاکمیت آن حضرت بر روایت برپایی قیامت مقدم است؛ زیرا احتمال تقیه در صدور روایت موافق آنها وجود دارد و بنابر قواعد باب تعارض روایات، روایتی که با آنها مخالف است مقدم می‌باشد و در نتیجه جهان پس از مهدی علیه السلام با حاکمیت امام حسین علیه السلام استمرار می‌یابد.

لازمه حاکمیت امام حسین علیه السلام رجعت یا بازگشت ایشان به دنیا است که با تعبیر رجعت های ویژه از آن یاد می‌شود.

رجعت های ویژه

رجعت های ویژه رجعت هایی هستند که از اهداف و فعالیت های بیشتر و گسترده تری برخوردارند. چنین رجعت هایی به معصومین علیهم السلام مربوط می‌شوند و طرح جداگانه آنها هم به خاطر امتیاز این رجعت ها از یک سو و روشن تر شدن مطالب رجعت آنها و تفکیک معارف رجعت های عادی و ویژه از سوی دیگر است.

رجعت حسین بن علی علیه السلام

یکی از رجعت های ممتاز و پرحادثه، رجعت امام حسین علیه السلام است که در روایات فراوان و زیارتنامه های

زیادی به آن اشاره شده است. در حدیثی درباره این سخن خداوند: «يَوْمَ تَرْجَفُ الرَّاجِفَةُ * تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ» (نازعات، آیات ۷۶) آن روز که

لرزاننده بلرزاند و به دنبال آن، لرزه دگر آید. فرمود: الرَّاجِفَةُ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَالرَّادِفَةُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام. (حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۴۹۲) راجفه

حسین بن علی علیه السلام و رادفه علی بن ابی طالب علیه السلام است. و در زیارت روز عرفه امام حسین علیه السلام از قول امام صادق علیه السلام

آمده است: إِنِّي بَكُمْ مُؤْمِنٌ وَبِأَيَابِكُمْ مُوقِنٌ. (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۷۲۱) من به شما ایمان داشته و به بازگشتتان یقین دارم. در زیارتنامه دیگری از آن

حضرت که ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است می‌خوانیم: وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ لِدِينِهِ وَبِعَشْرَتِكُمْ. (ابن قولیه،

۱۳۵۶ش، ص ۲۳۱) و یاری من برای شما آماده است تا خداوند برای دینش حکم کند و شما را برانگیزاند. اولین رجعت کننده اولین کسی که به

دنیا باز می‌گردد امام حسین علیه السلام است. امام صادق علیه السلام فرمود: أَوَّلُ مَنْ يَنْفَضُ مِنْ رَأْسِهِ التُّرَابَ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي

خَمْسَةَ و سَبْعِينَ أَلْفًا. (حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۴۹۲) اولین کسی که در میان هفتاد و پنج هزار نفر، گرد و خاک از سر خود پاک می‌کند حسین بن علی علیه السلام است.

هنگامه رجعت امام حسین علیه السلام

رجعت حسین بن علی علیه السلام در عصر ظهور تحقق می‌یابد زیرا در مسئله اثبات رجعت وارد شده است که بازگشت مؤمنان خالص در عصر حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود (طبرسی، ۱۴۱۵ق، ج ۷، ص ۴۰۶) و بنابر روایات، اولین کسی که رجعت می‌کند امام حسین علیه السلام است، پس زمان رجعت آن حضرت در آغاز عصر ظهور اولین لحظه‌های عصر ظهور خواهد بود. عقبه گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال شد آیا رجعت حق است؟ فرمود: آری. گفته شد: اول کسی که از زمین خارج می‌شود کیست؟ فرمود: حسین علیه السلام است که از پس قدم قائم خارج می‌شود. (حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۶۵) تعبیر «از پس قدم قائم علیه السلام» نشان دهنده آن است که بازگشت آن حضرت به ظهور حضرت مهدی علیه السلام متصل است به گونه‌ای که عصر ظهور با عصر رجعت شروع همزمانی دارند و پس از امام حسین علیه السلام پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم السلام رجعت خواهند کرد به گونه‌ای که با کمی تسامح می‌توان گفت: آنها در یک زمان آشکار می‌گردند. امام حسین علیه السلام فرمود: أَخْرَجُ خَرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قِيَامَ قَائِمِنَا. (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۴۸) رجعت من با بازگشت امیرالمؤمنین و قیام قائم همزمان خواهد بود.

تعداد دفعات رجعت امام حسین علیه السلام

همان گونه که بحث آن گذشت حسین بن علی علیه السلام اولین رجعت کننده، در عصر ظهور می‌باشد و ظاهر برخی روایات آن است که اواخر عمر امام زمان علیه السلام هم رجعت می‌کند، در این صورت رجعت او تکرار خواهد شد. اکنون باید به بررسی روایت معتبری که ظاهر آن بازگشت دوباره امام حسین علیه السلام در اواخر حیات آن حضرت می‌باشد بپردازیم تا وضعیت تکرار رجعت او معلوم گردد. جابر جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: وَاللَّهِ لِيَمْلِكَنَّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ رَجُلٌ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثُمِائَةَ سَنَةٍ وَ يَزِدَادُ تِسْعًا. قُلْتُ: مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ؟ قَالَ: بَعْدَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قُلْتُ: وَ كَمْ يَقُومُ الْقَائِمُ فِي عَالَمِهِ؟ قَالَ: تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ يَخْرُجُ الْمُنتَصِرُ فَيَطْلُبُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ دِمَاءِ أَصْحَابِهِ، فَيَقْتُلُ وَيَسْبِي حَتَّى يَخْرُجَ السَّفَاحُ. (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۷۹) به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت پس از مرگ خود سیصد سال حکومت می‌کند و نه سال هم بر آن می‌افزاید. عرض کردم: این حکومت در چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: پس از قائم. عرض کردم: قائم چند سال حکومت می‌کند؟ فرمود: نوزده سال؛ آنگاه «منتصر» (حسین علیه السلام) خروج می‌کند و برای حسین علیه السلام و اصحابش

خونخواهی می‌کند. پس می‌کشد و اسیر می‌کند تا سفاح (امیرالمؤمنین علیه السلام) خروج می‌کند. این روایت معتبر است و در نتیجه رجعت دوم امام حسین علیه السلام ثابت خواهد شد. پس می‌توان گفت:

۱ - روایاتی وارد شده است که تصریح دارند پس از امام زمان علیه السلام حسین بن علی علیه السلام حکومت می‌کند و این روایات مصداق اهل بیت در این حدیث را تفسیر می‌کنند.

۲ - روایات دیگری وارد شده است که به خون خواهی امام حسین علیه السلام برای خود و یارانش تصریح کرده اند و نیز مفسر مصداق «مردی از اهل بیت ما» می‌باشند که با عنوان منتصر از او یاد شده است.

۳- روایاتی نظیر روایات عهده دار شدن کفن و دفن حضرت مهدی علیه السلام توسط امام حسین علیه السلام وارد شده است. این روایات نیز قرائنی هستند که به تفسیر مصداق اهل بیت در روایت مورد بحث به حسین بن علی علیه السلام کمک می‌کنند.

برنامه‌های اباعبدالله علیه السلام در عصر رجعت

رجعت‌های اول و دوم امام حسین علیه السلام دارای برنامه‌های مشخص و روشنی است که در اینجا به بیان آنها می‌پردازیم.

۱ - انتقام از دشمنان

یکی از فلسفه‌های رجعت، انتقام از دشمنان خدا و دشمنان اولیاء خداست و در روایاتی انتقام خون امام حسین علیه السلام و یارانش به آن حضرت سپرده شده است که به یک مورد آن اشاره می‌کنیم.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **أَوَّلُ مَنْ يَكْرَهُ إِلَى الدُّنْيَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَأَصْحَابُهُ وَزَيْدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ وَأَصْحَابُهُ، فَيَقْتُلُهُمْ حَذْوَ الْقَدَّةِ بِالْقَدَّةِ.**

اولین کسی که به دنیا باز می‌گردد حسین بن علی و یاران او و زید بن معاویه و یاران اوست پس بدون کم و کاست آنها را به قتل می‌رساند.

شاید این سوال پیش بیاید که در روایتی که بیان شد انتقام خون امام حسین علیه السلام و یارانش به عهده آن حضرت گذارده شده است در

حالی که در روایات مختلفی انتقام از دشمنان به عهده امام زمان علیه السلام گذارده شده است چه اینکه در دعای ندبه می‌خوانیم: **«أَيُّنَ الطَّالِبُ**

بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِكَرْبَلَا». (ابن مشهدی، ۱۴۱۹ق، ص ۵۷۹) می‌توانیم بگوییم انتقام‌هایی که در عصر حاکمیت و ولایت امام زمان علیه السلام گرفته می‌شود

به او نسبت داده می‌شود اگرچه عامل مستقیم انتقام، کس دیگری باشد. بنابراین انتقام‌هایی را که امام حسین علیه السلام می‌گیرد به صورت

مستقیم یا غیر مستقیم به امام زمان علیه السلام منسوب می‌باشد و به این گونه، روایات قابل جمع می‌باشند.

۲ - یاری رسانی به حضرت مهدی علیه السلام

یکی از برنامه‌های امام حسین علیه السلام در ایام رجعتِ اوّل خود، کمک به نهضت مهدوی و جهانی سازی اسلام است مانند دیگر رجعت کنندگان چه اینکه خود می‌فرماید: ... آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را به من خواهد داد و مرا به مشرق و مغرب می‌فرستد. من هم به دشمنی از دشمنان خدا برخورد نمی‌کنم مگر اینکه خون او را می‌ریزم و به بتی نمی‌رسم جز اینکه آن را آتش می‌زنم تا به سرزمین هند می‌رسم و آن را فتح می‌کنم. (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۴۸)

۳ - تغسیل و به خاک سپاری حجت علیه السلام

وقتی امام معصوم از دنیا می‌رود انجام امور او با امام دیگری خواهد بود. آنچه نقل شد برخاسته از روایات معصومین علیهم السلام است که به یک مورد آن اشاره می‌کنیم. ابوبصیر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که پدرش علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: یا بُنَّی إِذَا أَنَا مِتُّ فَلَا يَلِيَّ غُسْلِي غَيْرُكَ، فَإِنَّ الْإِمَامَ لَا يُغْسَلُهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ. (همان، ص ۲۶۴) ای پسر من! وقتی من مردم کسی غیر از تو عهده دار غسل دادن من نشود؛ زیرا امام را جز امامی مانند او غسل نمی‌دهد. با مقدمه‌ای که بیان شد می‌گوییم غسل دادن امام زمان علیه السلام هم توسط امامی نظیر او انجام می‌گیرد و بنابر روایاتی که نقل گردید آن امام، امام حسین علیه السلام خواهد بود. چه اینکه تنها امامی که در هنگام رحلت آن حضرت حضور دارد امام حسین علیه السلام می‌باشد که پس از او به حاکمیت می‌رسد. در روایت معتبری که از امام باقر علیه السلام نقل کردیم حاکمیت پس از امام زمان علیه السلام با حسین بن علی علیه السلام می‌باشد، طبیعی است که حاکم بعد از او انجام غسل و دفن او را عهده دار گردد.

۴ - حاکمیت بر زمین

حاکمیت امام حسین علیه السلام مهم ترین برنامه اوست که پس از امام زمان علیه السلام آن را محقق می‌سازد. روایات

متعددی درباره این حکومت وارد شده است که در بحث حاکمیت امام حسین علیه السلام اوضاع پس از حضرت مهدی علیه السلام مورد نقد و بررسی مفصل قرار گرفت.

بررسی مدت حکومت امام حسین علیه السلام

اگرچه روایات حاکمیت امام حسین علیه السلام در طولانی بودن حکومت او اتفاق دارند اما در مدت آن تفاوت چشمگیری وجود دارد که

ما فقط موثق ترین روایت را بیان می‌کنیم. جابر جعفی گوید: شنیدم که امام باقر علیه السلام فرمود: به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت پس از

مرگ خود سیصد سال حکومت می‌کند و نه سال هم بر آن می‌افزاید. عرض کردم این حکومت در چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: پس از قائم. (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۷۸) بنابراین مدت حکومت امام حسین علیه السلام سیصد و نه سال می‌باشد.

رجعت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

یکی دیگر از رجعت‌های ویژه، رجعت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم است که به عصر رجعت، شکوه خاصی می‌بخشد. روایات معتبری در این باره وارد شده است که آنها را نقل می‌کنیم. ابوخالد کابلی به سند موثق از امام سجاد علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: **يَرْجِعُ إِلَيْكُمْ نَبِيُّكُمْ صَلي الله عليه وآله وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْأَئِمَّةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.** (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۴۷) پیامبرتان و امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام به سوی شما باز می‌گردند. بکیر بن أعین نیز به سند موثق نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: **إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلي الله عليه وآله وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيَرْجِعَانِ.** (حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۰۷) همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم و امیرمؤمنان علیه السلام باز می‌گردند. و امام باقر علیه السلام فرمود: خداوند جابر را مورد رحمت خود قرار دهد. علم او به جایی رسیده بود که می‌دانست تأویل این آیه **«إِنَّ الْأَذَى فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدِكَ إِلَى مَعَادٍ»** (سوره قصص: آیه ۸۵) (همانا کسی که قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به وعده گاه باز می‌گرداند) درباره رجعت است. (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۱۴۷)

هنگامه رجعت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم

پس از اثبات رجعت رسول خدا صلی الله علیه وآله و سلم با روایات معتبر، این سؤال پیش می‌آید که این واقعه مهم در چه مقطعی از تاریخ آینده جهان اتفاق می‌افتد؟ بدون شک رجعت آن حضرت در عصر ظهور تحقق می‌یابد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: **لَوْ قَدْ خَرَجَ قَائِمُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... أَوَّلُ مَنْ يَتَّبِعُهُ مُحَمَّدٌ صَلي الله عليه وآله وَ عَلِيُّ الثَّانِي.** (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷ق، ص ۲۳۴ و ۲۳۵) اگر قائم آل محمد علیهم السلام ظهور کند... اولین کسی که به دنبال او می‌آید محمد صلی الله علیه وآله و سلم و دومین نفر علی علیه السلام است.

بازگشت امیرمؤمنان علیه السلام به دنیا

یکی از دو رجعتی که سرآمد همه رجعت هاست به شگفت انگیزترین انسان عالم یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام اختصاص دارد. او به دنیا باز می‌گردد تا آنچه را خداوند برای آن حضرت اراده کرده است به اجرا درآورد. روایات رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام زیاد است و ما متناسب با مباحث مختلف، آنها را نقل خواهیم کرد.

تعداد رجعت‌های امیرمؤمنان علیه السلام

رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام بیش از یک بار است چه اینکه خود فرمود: **إِنَّ لِي الْكُرَّةَ بَعْدَ الْكُرَّةِ وَالرَّجْعَةَ بَعْدَ الرَّجْعَةِ وَأَنَا صَاحِبُ الرَّجْعَاتِ وَالْكَرَّاتِ**. (حلی، ۴۲۱ق، ص ۱۳۲) من دارای رجعت پس از رجعت و بازگشت پس از بازگشت هستم؛ من رجعت‌ها و بازگشت‌ها دارم. تکرار رجعت امیرالمؤمنین علیه السلام مانند اصل رجعت او از روشن‌ترین مسائل بحث رجعت اوست اما تعداد آن معلوم نیست. برخی روایات به دو بار و برخی دیگر به سه بار اشاره کرده‌اند و از برخی روایات بیش از سه بار هم استفاده می‌شود.

زمان بندی رجعت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام

رجعت‌های علی بن ابی طالب علیه السلام در زمان‌های مختلفی تحقق می‌یابد اما آیا زمان شروع و پایان این رجعت‌ها در چه مقطعی از تاریخ است؟ زمان برخی از رجعت‌های آن حضرت در روایات بیان شده است و زمان برخی دیگر در پرده ابهام قرار دارند. البته مراد از بیان زمان‌های رجعت او نقطه زمانی فرا رسیدن آنها نیست بلکه منظور بیان ویژگی‌های ظرف زمانی آنهاست. اولین رجعت آن حضرت در آغاز عصر ظهور تحقق می‌یابد تا امام زمان علیه السلام را یاری دهد. امام حسین علیه السلام در این باره می‌فرماید: **أَخْرُجُ خَرْجَةً يُوَافِقُ ذَلِكَ خَرْجَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ قِيَامَ قَائِمِنَا**. (راوندی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۸۴۸) رجعت من با بازگشت امیرالمؤمنین و قیام قائم ما همزمان خواهد بود. رجعت دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام پس از حضرت مهدی علیه السلام یعنی زمان حاکمیت امام حسین علیه السلام است و پایان آن هم در زمان حاکمیت آن حضرت خواهد بود.

جابر جعفی با سند موثق از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: به خدا سوگند یکی از ما اهل بیت پس از مرگ خود (که باز می‌گردد) ۳۰۰ سال حکومت می‌کند و نه سال هم بر آن می‌افزاید. عرض کردم: این در چه زمانی خواهد بود؟ فرمود: پس از قائم. سؤال کردم: قائم چند سال حکومت می‌کند؟ فرمود: نوزده سال آنگاه «منتصر» به دنیا باز می‌گردد و برای حسین علیه السلام و اصحابش خونخواهی می‌کند پس می‌کشد و اسیر می‌کند تا سفاح (امیرالمؤمنین علیه السلام) رجعت می‌کند. (طوسی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۷۸) با روایاتی که نقل شد ویژگی‌های

ظرف زمانی دو مورد از رجعت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام بیان گردید اما ظرف زمانی سایر رجعت‌های او در صورتی که رجعت یا رجعت‌هایی برای آن حضرت باشد معلوم نیست.

رجعت ائمه علیهم السلام

رجعت دوازده امام شیعه از رجعت‌های ویژه است که شکوه خاصی به بازگشت مؤمنان در عصر ظهور می‌دهد. آنها می‌آیند تا از مظلومیت‌هایی که بر آنها رفته است انتقام گرفته شود و خداوند شکوه و عزت آنها را به دشمنانشان بنمایاند و طعم تلخ ذلت و عذاب را به آنان بچشانند. رجعت ائمه علیهم السلام علاوه بر بهره‌مندی از دلایل عامی که برای بازگشت مؤمنان خالص وجود دارد از دلایل خاصی هم برخوردار است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِكَرَّتِنَا. (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۳، ص ۹۲، ح ۱۰۱) از ما نیست کسی که به رجعت ما ایمان نداشته باشد. روایت‌های دیگر هم وجود دارد اما برای اختصار فقط به موردی از آن اشاره کردیم. (ری: طبری آملی صغیر، ۱۴۱۳ق، ص ۴۴۸ تا ص ۴۵۰)

هنگامه رجعت ائمه علیهم السلام

اگرچه زمان وقایع مهمی مانند قیامت، ظهور حضرت مهدی علیه السلام و رجعت به دنیا نامعلوم است، اما ویژگی‌های ظرف زمانی آنها مورد اشاره روایات قرار گرفته‌اند. زمان رجعت، عصر ظهور است و ائمه علیهم السلام که از سران رجعت‌کنندگان اهل ایمان هستند نیز در همان عصر ظهور رجعت می‌کنند؛ زیرا دلیل معتبری وارد نشده است که رجعت آنها را از عموم روایاتی که رجعت را همزمان با عصر ظهور می‌دانند مستثنا کند.

ما در بحث رجعت امام حسین علیه السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام روایاتی را نقل کردیم که به رجعت آنها در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام اشاره داشتند. البته روایت دیگری هم داریم که به بیان رجعت همه آنها در کنار حضرت مهدی علیه السلام پرداخته و به ترتیب از مظلومیت‌های خود سخن گفته‌اند اما به خاطر ضعف شدید سند آن، از نقل این روایت پرهیز می‌کنیم اما اینکه چهارده معصوم به ترتیب رجعت می‌کنند و یا یکی پس از دیگری به دنیا باز می‌گردند ما از آن آگاهی نداریم.

اجتماع بیش از یک امام بر روی زمین و حکومت فاضل بر افاضل

برای بازگشت همزمان ائمه علیهم‌السلام به دنیا دو شبهه مشهور وجود دارد که آن‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱ - شبهه اجتماع بیش از یک امام

پاسخ ما این است که اجتماع بیش از یک امام در صورتی اشکال دارد که امامت و رهبری همه آنها در اداره مردم بالفعل باشد اما وقتی ولایت یک نفر از آنها بالفعل باشد و تنها یک نفر از سوی خداوند موظف به اعمال قدرت و امر و نهی و اداره امور باشد اشکالی نخواهد بود. مسأله ولایت و واجب الطاعة بودن ائمه علیهم‌السلام به زمان خلافت آنها و مردم زمانشان مربوط می‌گردد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: **كُلُّ إِمَامٍ هَادٍ لِلْقَرْنِ الَّذِي هُوَ فِيهِمْ**. هر امامی هدایت کننده نسلی است که در میان آنهاست. اینکه می‌گوییم هر یک از ائمه علیهم‌السلام امام زمان عصر خویش است به همین نکته مهم یعنی مسأله ولایت و واجب الطاعة بودن آنها در زمانشان باز می‌گردد. بنابراین آمدن سایر ائمه علیهم‌السلام که مسؤولیت اداره مردم را در عصر ظهور بر عهده ندارند هیچ گونه اصطکاک در پیشوایی سیاسی جهان با حضرت ولی عصر نخواهد داشت البته آن‌ها به خاطر عصمت، اندیشه بلند، تشخیص کامل مصالح جامعه و اطاعت از خداوند اختلافی در تدبیر امور ندارند و در هر صورت امامت اعتقادی آنها همیشگی است و همه مؤمنان آنها را در عصر ظهور آن حضرت و پس از آن در دنیا و آخرت امام خود می‌دانند.

۲ - شبهه تقدم فاضل بر افضل با رجعت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام که از حضرت مهدی علیه‌السلام افضل هستند

شبهه تقدم فاضل بر افضل به دو شکل مطرح می‌گردد:

۱ - حاکمیت حضرت مهدی علیه‌السلام بر زمین با وجود پیامبر و امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

۲ - حکومت امام زمان بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

اما پاسخ شکل اول این شبهه آن است که اگرچه هر یک از معصومین علیهم‌السلام و از جمله معصوم اول و دوم همواره از علم و عصمت و کمالات خاص خود برخوردارند اما هر کدام از آنها به حکمت و تقدیر پروردگار عالم، ولایت و سرپرستی مردم زمان خود را دارند و در زمان‌های دیگر اگرچه از عنوان نبوت و امامت برخوردارند اما چون وظیفه‌ای در اعمال قدرت، جهت اداره جامعه و حکومت بر مردم ندارند بحث تقدم بر آنها مطرح نخواهد بود. تقدم در جایی مطرح است که هر دو دارای وظیفه باشند اما پیامبر و امیرمؤمنان که وظیفه و خواسته‌ای در خصوص رهبری مردم عصر ظهور ندارند، انتصاب حضرت مهدی علیه‌السلام به حاکمیت جهان تقدم بر آنها به شمار نمی‌آید. اما پاسخ شکل دوم شبهه یعنی حکومت حضرت مهدی علیه‌السلام بر پیامبر و امیرمؤمنان علیهم‌السلام که افضل از او می‌باشند این است که آن حضرت حاکمیت به معنای اعمال قدرت و امر و نهی و تعیین وظیفه نسبت به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرمؤمنان علیه‌السلام ندارد و

آنها نیز فعالیت‌های از پیش تعیین شده خود را به امر پروردگار انجام می‌دهند. همچنین تقدم فاضل بر افضل در صورتی است که افضل امکان حاکمیت داشته باشد و با

توجه به اینکه در عصر ظهور تقدیر خداوند بر حاکمیت حضرت مهدی علیه السلام است امکان حکومت برای افضل نیست، بنابراین مسأله تقدم منتفی خواهد بود. (اکبری، ۱۳۸۷، ص ۶۲ و ۶۳)

وضعیت جهان پس از امام حسین علیه السلام

اکنون این سوال مهم ایجاد می‌شود که پس از حکومت امام حسین علیه السلام چه اتفاقی می‌افتد؟

شش احتمال ذیل می‌تواند مطرح باشد:

۱. حاکمیت رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم

۲. حاکمیت امیرالمومنین علیه السلام

۳. حاکمیت ائمه علیهم السلام

۴. حکومت حضرت مهدی علیه السلام

۵. بازگشت به وضعیت پیش از ظهور

۶. برپایی قیامت

آیا پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و یا ائمه علیهم السلام حکومتی دارند؟

با توجه به اینکه رجعت رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم در عصر ظهور خواهد بود و عصر ظهور روزگار حکومت مهدوی است و پس از

آن موسم حاکمیت حسین بن علی علیه السلام می‌باشد، رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم در این دو مقطع زمانی حاکمیتی نخواهد داشت ولی پس از

آن منعی برای حاکمیت او وجود ندارد؛ اما آیا دلیل معتبری بر حاکمیت او وجود دارد؟

سند روایاتی که گویای حاکمیت پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و معصومین علیهم السلام (حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۱۱۹ و ۱۲۲) دارای روایان مجهول مانند حسین

بزاز که چیزی درباره او در کتب رجالی نیامده است وضع عمرو بن شمراند که باعث ضعف سند شده اند. (نجاشی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۸۷؛ واسطی بغدادی،

۱۳۶۴ش، ص ۷۴)؛ پس با وجود فقدان سند کافی آن حضرت حکومتی نخواهد داشت.

آیا امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان رجعت های خود حکومتی دارند؟

پاسخ این سؤال بسیار مهم و تعیین کننده است؛ زیرا بود و نبود حاکمیت آن حضرت منشأ بود و نبود عمر دنیا می‌گردد، چرا که اگر حکومتی داشته باشد پس از حضرت مهدی و امام حسین علیه السلام خواهد بود. بنابراین با توجه به اهمیت بحث باید اسناد روایات مربوط به حکومت او را مورد بررسی قرار دهیم چه اینکه وقتی بحث به نقاط حساسی می‌رسد بررسی اسناد روایات جدی تر می‌شود.

بررسی روایات حاکمیت علی بن ابی طالب علیه السلام

از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: *إِنِّي لَصَاحِبُ الْكِرَاتِ وَ دَوْلَةُ الدُّوَلِ*. (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ص ۱۹۸) من دارای رجعت‌ها و دولت دولت‌ها هستم. آنچه می‌تواند برای حاکمیت امیرالمؤمنین علیه السلام مورد استدلال قرار گیرد، «دولة الدول» است. اگر دولت را به معنای حکومت بگیریم حضرت دارای حکومت حکومت‌ها خواهد بود یعنی حاکمی می‌شود که حاکمان دیگر فرمانبردار او خواهند بود. اما دولت معانی دیگری هم دارد. علامه مجلسی در توضیح این روایت درباره «دولة الدول» سه معنی ذکر کرده است که هیچکدام به معنای حکومت نیست بلکه به معنای غلبه در جنگ‌ها، سببیت برای دولت‌های پیامبران و علم به دولت‌ها است. (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲۵، ص ۳۵۵) با توجه به احتمالات مختلفی که در معنای دولت مطرح است نمی‌توان برای اثبات حکومت آن حضرت به این روایت استدلال کرد. اشکال دیگر این روایت ضعف سند است زیرا این روایت در تمام کتبی که موجود است از افراد مجهول مانند ابوعبدالله الریاحی و ابوالصامت حلوانی نقل شده و یا (مانند کتاب المحتضر) بدون سند است.

در پایان لازم به ذکر است در روایات فراوانی لقب مختص امیرالمؤمنین علیه السلام را دابه الارضی معرفی کرده اند که در آیه ۸۲ سوره نمل به آن اشاره شده است و با توجه به اینکه از نشانه‌های قیامت به شمار می‌رود چه بسا آخرین حجت الهی باشد که زمین را ترک می‌گوید، امام زمان علیه السلام فرمود: *تَخْرُجُ دَابَّةُ الْأَرْضِ مِنْ بَيْنِ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَمَعَهُ عَصَا مُوسَى وَ خَاتَمُ سُلَيْمَانَ، تَسُوقُ النَّاسَ إِلَى الْمَحْشَرِ*. (الطوسی، ۱۴۱۱ ق، ص ۲۶۶) جنبنده زمین از میان صفا و مروه بیرون می‌آید و عصای موسی و انگشتر سلیمان با اوست و مردم را به سوی محشر می‌کشاند. در روایت موثقی از امام باقر علیه السلام وارد شده است که فرمود: به زودی نشانه‌هایی در آخر زمان به شما ارائه می‌گردد و از جمله این نشانه‌ها جنبنده زمین، دجال، نزول عیسی بن مریم و طلوع خورشید از مغرب آن می‌باشد. (قمی، ۱۴۰۴ ق، ص ۱۹۸) با توجه به مباحثی که مطرح گردید معلوم شد حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام در هیچ یک از رجعت‌های آن حضرت دلیل معتبر ندارد و حکومت او با این روایات قابل اثبات نیست.

در این احتمال باید نخست اثبات شود که حضرت مهدی علیه السلام رجعت می‌کنند یا خیر، زیرا رجعت یک امر الهی است و با فلسفه و هدف خاصی صورت می‌گیرد در حالی که ما دلیلی دیگری در غیر زمان رجعت ائمه علیه السلام برای آن حضرت نداریم و فلسفه رجعت شامل آن حضرت می‌شود.

روایاتی وارد شده است که هر مؤمنی یک مرگ و یک قتل دارد و کسانی که رجعت می‌کنند اگر مرده بودند کشته می‌شوند و اگر به قتل رسیده بودند می‌میرند. امام باقر علیه السلام فرمود: **قُتِلَ يَنْشُرُ حَتَّى يَمُوتَ وَ مِنْ مَاتَ يَنْشُرُ حَتَّى يَقْتُلَ**. (عیاشی، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۲۰۲) کسی که کشته شده است برانگیخته می‌شود تا بمیرد و کسی که مرده است برانگیخته می‌شود تا کشته شود. براساس این روایت و نظیر آن، امام زمان علیه السلام هم که از ایمان خالص برخوردار است باید رجعت کند تا دارای یک مرگ و یک قتل باشد. پاسخ به این اشکال هم آن است که آنچه از این روایات برای مردن کشته شدگان یا کشته شدن مردگان به ذهن تبادر می‌کند عصر ظهور است و چون در این زمان حضرت مهدی علیه السلام زنده است رجعت او مفهومی ندارد. بنابراین، آن حضرت و همه کسانی که در هنگام رجعت مردگان در قید حیات هستند تخصصاً از عموم روایات یاد شده خارجند.

بازگشت به وضعیت پیش از ظهور

وضعیت دیگری که می‌تواند پس از امام حسین علیه السلام مطرح شود بازگشت به اوضاع پیش از ظهور یعنی حاکمیت ستمگران بر زمین و محدودیت حجت خدا و یا قرار گرفتن او در پس پرده غیبت است. اما تحقق وضعیت پیش از ظهور با چند اشکال روبروست که به آنها اشاره می‌کنیم:

۱ - بازگشت به وضعیت پیش از ظهور مثل هر احتمال دیگری که در آن آینده تاریخ ترسیم می‌شود نیازمند

دلیل روشن و معتبر است و ما دلیلی بر این بازگشت نداریم.

۲ - بازگشت به وضعیت قبل از ظهور یک سیر قهقراپی است که نمی‌توان آن را به پروردگار حکیم نسبت داد.

در نتیجه این نظریه نیز رد می‌شود.

برپایی قیامت

تاکنون پنج وضعیت از اوضاع شش گانه پس از امام حسین علیه السلام مورد بحث قرار گرفت و هیچ کدام به اثبات نرسید؛ بنابراین راهی جز احتمال آخر یعنی برپایی قیامت نخواهد بود و اقتضای طبیعی تاریخ پایان عالم هم چنین است؛ زیرا وقتی پس از حاکمیت امام حسین علیه السلام حاکمیت دیگری نباشد وعده الهی بر رسیدن پایان عالم فرا می‌رسد چه اینکه حسن بن سلیمان حلی در توضیح این روایت امام صادق علیه السلام «آخر من یموت الامام علیه السلام» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۸۰) (آخرین کسی که می‌میرد امام علیه السلام است) می‌نویسد: المراد بالامام هنا، الذی هو آخر من یموت، الحسین علیه السلام. (حلی، ۱۴۲۱ق، ص ۴۹۲) در اینجا مراد از امام که آخرین کسی است که می‌میرد حسین علیه السلام است. البته بنا بر روایت موثق جابر که از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند امیرالمؤمنین علیه السلام در عصر حکومت امام حسین علیه السلام رجعت می‌کند و این احتمال وجود دارد که تا پایان حکومت او زنده باشد و یا دوباره پس از رحلت او رجعت کند و پس از غسل و دفن او که بر عهده امام معصوم است از زمین برداشته شود و قیامت برپا گردد. در این صورت امیرالمؤمنین علیه السلام آخرین حجت خدا می‌باشد که از زمین رخت بر می‌بندد چه اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: خداوند در شب معراج به من فرمود: ای محمد! علی آخرین نفر از ائمه است که جان او را می‌گیرم. (همان، ص ۲۰۱) البته آخرین حجت بودن امیرالمؤمنین علیه السلام تأثیری در برپایی قیامت پس از حکومت امام حسین علیه السلام ندارد؛ زیرا همان گونه که گذشت رجعت آن حضرت با حاکمیت او همراه نخواهد بود و زمان زیادی به طول نمی‌انجامد و در هر صورت آخرین حاکم زمین امام حسین علیه السلام است چرا که هیچ حاکمیتی پس از او به اثبات نرسید.

پایان عمر آخرین حجت خدا

آخرین حجت خدا بر روی زمین یعنی امام اول یا سوم که در ایام رجعتش به مسؤولیت الهی خود عمل می‌کند تا چه هنگام زنده خواهد بود؟ آیا قبل از آثار مهیب قیامت که در زمین و آسمان آشکار می‌گردند از زمین رخت بر می‌بندد و یا تا پایان عمر آخرین انسان روی زمین حضور خواهد داشت؟ روایات فراوانی وارد شده است که آخرین کسی که از زمین رخت بر می‌بندد حجت خداست و برخی از این روایات از سند معتبری برخوردارند چنان که ابان بن تغلب با سند موثق از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: *أَلْحُجَّةُ قَبْلَ الْخَلْقِ وَمَعَ الْخَلْقِ وَبَعْدَ الْخَلْقِ*. حجت پیش از خلق و با خلق و پس از خلق است. و در روایت دیگری فرمود: *لَوْ لَمْ يَبْقَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا رَجُلَانِ لَكَانَ أَحَدُهُمَا الْحُجَّةَ*. (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۷۹) اگر جز دو مرد، کسی روی زمین نباشد یکی از آن دو حجت است. با توجه به این روایات که تعداد آنها هم بسیار است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، باب الاضطرار الی الحجه، ص ۵۶۱) همه مردم پیش از حجت خدا از دنیا می‌روند و در این صورت استمرار عمر انسان پس از حجت خدا منتفی خواهد بود.

نتیجه

بر اساس آنچه گذشت، چنین نتیجه می‌گیریم با توجه به روایات، موثق‌ترین احتمالی که برای حاکمیت جهان پس از امام مهدی عجل الله می‌توان در نظر گرفت، حاکمیت امام حسین علیه السلام به مدت ۳۰۹ سال می‌باشد. در ظرف زمانی عصر ظهور رجعتی با نام رجعت‌های ویژه رخ می‌دهد که شامل ائمه معصوم علیه السلام و پیامبر صل الله علیه و آله و سلم و پیامبران می‌شود دارند و امام حسین علیه السلام پس از رجعت اول به همراه معصومین، رجعت دومی دارند که قبل از رحلت یا به شهادت رسیدن امام زمان علیه السلام است و پس از تغسیل و دفن امام زمان علیه السلام حاکمیت زمین را به عهده می‌گیرند. با بررسی روایت‌های وارده درباره وضعیت جهان پس از حکومت امام حسین علیه السلام به این نتیجه رسیدیم که تنها احتمال موثق برپایی قیامت است و حجت خدا که حسین بن علی علیه السلام یا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد تا مرگ آخرین انسان، بر روی زمین حضور خواهد داشت و آنگاه از دنیا رخت‌برمی‌بندد و پس از آن قیامت برپا می‌گردد.

منابع

- (۱) ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبه النعمانی، غفاری، علی اکبر، چاپ اول، نشر صدوق، تهران، ۱۳۹۷ق.
- (۲) ابن بابویه، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمه، غفاری، علی اکبر، چاپ دوم، اسلامیه، تهران، ۱۳۹۵ق.
- (۳) ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار، غفاری، علی اکبر، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۳ق.
- (۴) ابن بابویه، محمد بن علی، معانی الاخبار/ترجمه محمدی، محمدی شاهرودی، عبدالعلی، چاپ دوم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۷ش.
- (۵) ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، امینی، عبدالحسین، چاپ اول، دارالمرتضویه نجف الاشرف، ۱۳۵۶ش.
- (۶) ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات/ ترجمه ذهنی تهرانی، ذهنی تهرانی، محمد جواد، چاپ اول، انتشارات پیام حق، تهران، ۱۳۷۷ش.
- (۷) ابن مشهدی، محمد بن جعفر، المزار الکبیر (لابن المشهدی)، قیومی اصفهانی، جواد، چاپ اول، دفترانتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۹ق.
- (۸) ابن منظور المصری، محمد بن مکرم، لسان العرب، نشر ادب الحوزه، قم، ۱۴۰۵ق.

- (۹) بستانی، فواد افرام، فرهنگ ابجدی، چاپ دوم، اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش.
- (۱۰) اکبری، محمدرضا، عصر شکوهمند رجعت، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷ش.
- (۱۱) الجوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، چاپ چهارم، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- (۱۲) شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، الإیقاظ من ההجعة بالبرهان علی الرجعة، جنتی، احمد، رسولی محلاتی، سید هاشم، چاپ اول، نوید، تهران، ۱۳۶۲ش.
- (۱۳) حلی، حسین بن سلیمان بن محمد، مختصر البصائر، مظفر، مشتاق، چاپ اول، موسسه نشر الاسلامی، قم، ۱۴۲۱ق.
- (۱۴) خرمشاهی، بهاءالدین، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، چاپ اول، انتشارات دوستان - ناهید، تهران، ۱۳۷۷ش.
- (۱۵) خزاز رازی، علی بن محمد، کفایه الاثر فی النص الائمہ الاثنی عشر، کوه کمری، عبداللطیف حسینی، نشر بیدار، قم، ۱۴۰۱ق.
- (۱۶) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، داوودی، صفوان، عدنان، چاپ اول، دارالشامیه، لبنان - بیروت، ۱۴۱۲ق.
- (۱۷) راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، خسروی، غلامرضا، چاپ دوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۴ش.
- (۱۸) رحمان ستایش، محمد کاظم و قضاوی، منیره، جهان پس از امام مهدی (عج) از دیدگاه روایات، پایگاه اطلاع رسانی موسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت)، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۴ش.
- (۱۹) رهنمایی، سید احمد، در اندیشه حکومت جهانی واحد، معرفت شماره ۹۴، ۱۳۸۴ش.
- (۲۰) صدر، سیدمحمد، تاریخ پس از ظهور، مترجم: سجادی پور، حسن، چاپ دوم، انتشارات موعود عصر ۴، تهران، ۱۳۸۴ش.
- (۲۱) طاهری ورسی، احمد علی، رجعت یا حیات دوباره، چاپ اول، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۴ش.
- (۲۲) طبرسی، فضل بن الحسن، اعلام الوری باعلام الهدی (ط - الحدیثه)، موسسه آل البيت، آل البيت، قم، ۱۴۱۷ق.
- (۲۳) الطبرسی، امین الاسلام ابی علی الفضل بن الحسن، مجمع البیان، چاپ اول، موسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۵ق.
- (۲۴) طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلایل الامامیه (ط - الحدیثه)، قسم الدراسات الاسلامیه موسسه بعثه، چاپ اول، بعثت، قم، ۱۴۱۳ق.
- (۲۵) طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، حسینی اشکوری، احمد، چاپ سوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ش.

- (۲۶) طوسی، محمد بن الحسن، الغیبه (للطوسی)/کتاب الغیبه الحجه، تهرانی، عبادالله و ناصح، علی احمد، چاپ اول، دارالمعارف الاسلامیه، قم، ۱۴۱۱ق.
- (۲۷) طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهدد و سلاح المتعبد، چاپ اول، موسسه فقه الشیعه، بیروت، ۱۴۱۱ق.
- (۲۸) عاملی نباطی، علی بن محمد بن علی بن محمد بن یونس، الصراط المستقیم إلى مستحقى التقديم، رمضان، میخائیل، چاپ اول، المكتبه الحیدریه، نجف، ۱۳۸۴ق.
- (۲۹) عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، رسولی، هاشم، مکتبه العلمیه الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۹ق.
- (۳۰) فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الکبیر الرافعی، چلپ دوم، موسسه دارالهجره، قم، ۱۴۱۴ق.
- (۳۱) قرشی بنایی، علی اکبر، قاموس القرآن، چاپ ششم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ش.
- (۳۲) قطب الدین راوندی، سعید بن هبه الله، الخرائج و الجرائح، مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، چاپ اول، مؤسسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، قم، ۱۴۰۹ق.
- (۳۳) قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، موسوی جزائری، طیب، چاپ سوم، دارالکتب، قم، ۱۴۰۴ق.
- (۳۴) کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی (ط - الاسلامیه)، عفراری، علی اکبر و آخوندی، محمد، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۴۰۷ق.
- (۳۵) الکوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر الفرات الکوفی، چاپ اول، موسسه الطبع و النشر التابعه لوزاره الثقافه و الارشاد الاسلامی، طهران، ۱۴۱۰ق.
- (۳۶) مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، جمعی از محققان، چاپ دوم، دار الاحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
- (۳۷) مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، مهدی موعود (ترجمه جلد سیزدهم از کتاب بحارالنوار)، ولی ارومیه، محمد حسن بن محمد بن محمد، چاپ هفتم، اسلامیه، تهران، ۱۳۸۷ش.
- (۳۸) مجله معارف، مقاله: بررسی نظریه حکومت دینی / با مروری بر آیات، روایات و نظریات اندیشمندان شیعه، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۷ش.
- (۳۹) معجم احادیث امام المهدي عليه السلام، موسسه المعارف الاسلامیه، چاپ اول، قم، ۱۴۱۱ق.

(۴۰) مطهری، مرتضی، ختم نبوت، انتشارات صدرا، ۱۳۷۰ش.

(۴۱) معرفت، محمدهادی، رجعت در اندیشه شیعی، وقف میراث جاویدان، ش ۱۳، بهار ۱۳۷۵.

(۴۲) مفید، محمد بن محمد، الاختصاص، غفاری، علی اکبر و محرمی زرندی، محمود، چاپ اول، المؤتمر العالمي لالفیه الشیخ المفید،

قم، ۱۴۱۳ق.

(۴۳) مفید، محمد بن محمد، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، چاپ اول، کنگره شیخ مفید، قم،

۱۴۱۳ق.

(۴۴) النجاشی الکوفی، احمد بن علی، رجال نجاشی، چاپ پنجم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق.

(۴۵) الواسطی الزبیدی، محب الدین محمد مرتضی الحسینی، تاج العروس، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.

(۴۶) واسطی بغدادی، احمد بن حسین، الرجال (لابن الغضائری)، حسینی، محمد رضا، چاپ اول، دار الحدیث، قم، ۱۳۶۴ ش.

(۴۷) هلالی، سلیم بن قیس، کتاب سلیم بن قیس هلالی، انصاری زنجانی خوئینی، محمد، چاپ اول، الهادی، قم، ۱۴۰۵ق.

بسم الله الرحمن الرحيم

مقام و شخصیت حضرت زهرا (س)

اگر شخصیت حضرت شناسایی نشود مقامشان درک نمی شود و برای شناخت شخصیتی شان از عناوینی که به حضرت داده شده امداد گرفت مثلاً ليله القدر یا کوثر یا ام اییها چرا که هر کدام حکایت از مقام بیان شخصیت والای حضرت است.

در شخصیت شناسی حضرت ما باید ابتدا ابعاد شخصیتی یک انسان را منظور کنیم و این که نوع خلقت حضرت، انسان با جنسیت مؤنث و زن بودن است این دو اول باید شناسایی شود که شناسایی یک انسان یعنی خلقت مخلوقی در میان مخلوقات آسمانها و زمین و بطور کلی عالم هستی که در بیان قرآن سرآمد خلقت است یا گرامیداشت خلقت است مثل (لقد کرما بنی آدم) اراده خلیفه گری دارد (انی جاعل فی الارض خلیفه) خلافت در زمین را برای او دارد و بشری است با قابلیت و ظرفیت وحی و کلام الهی و خلقی که از خالق خود بالاترین و بیشترین سهم و نشان را دارد که می تواند مظلوف تجلیات اعظم الهی قرار بگیرد و قلبش ظرف قرآن گردد.

این یک نمای مجمل از انسان

حال این انسان در این جایگاه از خلقت یا جنسیت یا بهتر بگوییم با زوجیت ظهور پیدا می کند این مقام و شخصیت با جنسیت و زوجیت بروز و ظهور دارد.

حال اگر این نوع خلق، در بعد جنسیت مرد یا زن آشکار شود صورت ویژه و مخصوص به خود دریافت خواهد کرد و در نظام هستی خلق اکمل و جامع، خلقتی است به تمام و کمال جامع جمیع ابعاد در نظر گرفته شده از طرف خداوند در انسان کامل مانند حضرت صدیقه (س) همه هویت انسانی با ابعاد شایسته الهی مورد عناوینی مثل ام اییها یا خیرکثیر وصف گردیده چون انسان به منزله مظلوف کلام الهی حامل همه صفات و اسماء حتی در مظهریت ذات الهی قرار دارد.

بدین منظور لایه های بسیار مجهول و پنهان و دور از دسترس فکر، علم و عقل بشر می باشد.

هر کس بخواهد از این وجود عمیق و ژرف که مملو از اسرار و مکنونات خلقت است نصیبی دریافت کند به قدر ظرفیت خود است نه به قدر او (لیله القدر) چرا که بسان شب که لایه ظاهر اش با درخشش ماه و ستارگان رخ می نماید کمتر کسی به ابعاد باطنی اش می تواند دست بیابد یا از آن جایی که منشأ و منبع وجودی هر انسان کامل که در حضرت زهرا(س) با جنسیت مؤنث بخواهد معرفی شود می توان گفت وجود چنین انسانی منشأ و منبع همه خیرها خواهد بود پس اطلاق کوثر و خیرکثیر به این معنا است و از آنجایی که مظهر فیض درخشان خدای فیاض است این خیر مرتباً به همه مخلوقات درعالم هستی درخشش و جلوه گری دارد و از آن جایی که اساس و اصل هر چیز در این عالم با عنوان ام و کان آن به حساب می آید پس اطلاق ام اییها برای او نامی شایسته است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تبیین رحلت یا شهادت حضرت مهدی عج

نویسنده:

زهرا

ظاهری

دزفولی^{□□}

چکیده

در این مقاله با بررسی دلایل عقلی و نقلی به فرضیه رحلت یا شهادت حضرت مهدی (علیه السلام) پرداخته‌ایم. برای بررسی این فرضیه ابتدا ثابت کردیم که باید رحلت یا شهادت اتفاق بیافتد. سعی کردیم تا در این متن کوتاه به برخی از شبهات که منجر به اثبات و یا رد شهادت حضرت (علیه السلام) می‌شد، بپردازیم و به آنان پاسخ دهیم. ثابت کردیم که عدالت جهانی حضرت (علیه السلام) منافاتی با شهادتش ندارد زیرا انسان در هر زمانی دارای اختیار است و بین خیر و شر، قدرت انتخاب خواهد داشت. به این نتیجه رسیدیم که با تزکیه نفس و نبود شیطان، با وجود نفس آماره باز هم انسان به گناه کشیده می‌شود.

با اسناد روایی شیعه و سنی و دلایل عقلی به این نتیجه رسیدیم که امر رحلت با شهادت حضرت مهدی (علیه السلام) بر ما پوشیده است و نمی‌توان آن را به طور قطع ثابت کرد.

واژگان کلیدی: شبهه

مقدمه

به دلیل غیبت طولانی حضرت مهدی (علیه السلام) شبهات زیادی در مورد حضرت مطرح است که وظیفه منتظران او پاسخگویی به این مسائل است.

از آنجا که این غیبت به طول انجامیده و ما به طور دقیق از جریانات بعد از ظهور اطلاع کافی و جامع نداریم، اهل پرسش در این زمینه سؤالات مختلفی مطرح کرده‌اند که گاه حتی به نوع چگونگی و چرایی خاتمه زندگی دنیایی حضرت (علیه السلام)

رسیده‌اند. محققان در تلاش هستند که بدانند آیا حضرت مهدی (علیه السلام) به مرگ طبیعی از این دنیا می‌روند یا غیر طبیعی (شهادت) و تا به حال به پرسش دقیق و مستدل دست پیدا نکرده‌اند و پاسخ‌های مختلف و گاه متضادی به این پرسش داده‌اند.

برای رسیدن به پاسخ احتمالی این پرسش باید به سراغ منابع دست اول دین یعنی قرآن و سنت رفت تا توانست پاسخی یافت.

اما این پاسخ به طور قطع و مسلم صحیح نیست به دلیل آنکه روایات رسیده به دست ما در این زمینه جامع و کامل نیست.

در این مقاله به چگونگی و چرایی پایان زندگی دنیایی حضرت مهدی (علیه السلام) پرداخته می‌شود و سعی می‌کنیم که با

استفاده از روش کتابخانه‌ای تا حد امکان به این پرسش پاسخ عقلی و نقلی دهیم.

حضرت مهدی (علیه السلام) سال‌های زیادی است که در پس پرده غیبت به سر می‌برند و ارتباط با ایشان تنها مخصوص افراد خاص و در موقعیت‌های خاص است که هر کسی به این درجه نائل نمی‌گردد. این دوری از منبع نور الهی باعث شده که انسان‌ها در رابطه با ایشان سؤالاتی در ذهنشان نقش ببندد و در حد توان به این‌گونه پرسش‌ها پاسخ دهند. سؤالاتی از قبیل چرایی غیبت و مدت زمان و نشانه‌هایش گرفته تا پایان زندگی دنیایی حضرت (علیه السلام). ذهن کنجکاو بشری درباره نحوه خاتمه زندگی حضرت مهدی (علیه السلام) به تحقیق پرداخته و بشر تا به امروز توانسته در باب این موضوع کتاب و مقاله‌های مختلفی تألیف کند.

اما این سؤال پیش می‌آید که اصلاً چرا باید به رحلت یا شهادت اندیشید؟ چرا نمی‌توان عروج حضرت (علیه السلام) را مانند عروج حضرت عیسی (علیه السلام) یا پیامبر خاتم (صلی الله علیه و اله و سلم) به معراج، پذیرفت؟ یا چرا پایان زندگی حضرت (علیه السلام) را با قیامت یکی ندانیم و فرض رحلت و شهادت را به کلی نفی نکنیم؟

۱. وجوب رحلت یا شهادت حضرت مهدی (علیه السلام)

اگر رحلت یا شهادت حضرت مهدی (علیه السلام) را قبول نکنیم با دو احتمال رو به رو هستیم: یا حضرت مهدی (علیه السلام) به آسمان‌ها عروج خواهند کرد و یا پایان عمر دنیایی ایشان با قیامت هم‌زمان خواهد بود. اما با رد این دو احتمال ثابت می‌کنیم که باید در مورد حضرت (علیه السلام) رحلت یا شهادت را پذیرفت.

برای رد عروج حضرت مهدی (علیه السلام) به دلیل عقلی و نقلی تمسک می‌کنیم که «موت» را برای تمامی نفس‌ها لازم دانسته است. طبق نظریه وجود مرگ برای همه انسان‌ها دانشمندان بر این عقیده‌اند که: «اگر بوسیله میکروسکوپ الکترونیکی درون یک سلول پیر را بکاویم، بر روی آن رسوباتی مشاهده خواهیم کرد که دانشمندان نام رسوبات پیری بر آن نهاده‌اند. این رسوبات عبارت است از مواد شیمیایی غریبی که در سلول‌های مغز و عضلات جمع شده و رنگ ویژه‌ای به آن می‌بخشد. این مواد

عبارتند از مواد پروتئینی و شبه پروتئینی و چربی‌های اکسیده شده. این مواد گاهی به مرور زمان به صورت شبکه‌های تار عنکبوتی درآمده و سلول را به سوی سرنوشتی سوق می‌دهند که راه فراری برایش نماند و آن چیزی جز مرگ نیست. از طرفی دیگر: مرگ موجودات زنده ضرورتی است لازم برای توالی نسل‌ها و گرته اگر زندگی و حیات همین نسل موجود دست نخورده باقی بماند، پس از مدت کوتاهی جمعیت کره زمین به حدی خواهد رسید که دیگر مجال ظهور و ادامه حیات برای نسل‌های بعد وجود نخواهد داشت.» (رضایی، ۱۳۸۱ ش، ص ۵۶۰ و ۵۶۱).

براساس آموزه‌های دینی نیز هر نفسی در این دنیا مرگ را خواهد چشید. طبق نظر علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۳۵ سوره مبارکه انبیاء برای هر صاحب حیات مرگی حتمی وجود دارد، و بازگشتی به سوی خدای سبحان است، تا در آن بازگشت در باره او داوری شود (طباطبائی، ۱۳۷۴ ش، ج ۱۴، ص ۴۰۶). در چند جای دیگر قرآن نیز این حکم به طور صریح بیان شده است (سوره آل عمران/۱۸۵، سوره عنکبوت/۵۷، سوره دخان/۵۶). اما نحوه چشیدن مرگ به دو گونه است: یا به صورت طبیعی و یا به صورت غیرطبیعی که از آن به شهادت یاد می‌کنند در نتیجه این امر برای حضرت مهدی (علیه السلام) نیز تحقق خواهد یافت.

با توجه به دلیل نقلی یعنی روایات وارده از شیعه و سنی هم‌زمانی قیامت و ممات حضرت (علیه السلام) را رد خواهیم کرد. از نظر شیعه بعد از حضرت (علیه السلام)، با ادله نقلی و عقلی استدلال رجعت ائمه (علیه السلام) صورت خواهد گرفت. از آنجا که بحث پیرامون رجعت، بحث گسترده‌ای خواهد بود در این مقاله به اثبات این مسأله نمی‌پردازیم و تنها نتیجه مسلم و قطعی وجود رجعت در میان مذهب شیعه را مورد استناد قرار می‌دهیم. از نظر شیعه، به دلیل آنکه ائمه (علیه السلام) رجعت خواهند داشت بعد از حضرت مهدی (علیه السلام) حکومت به دیگر ائمه (علیه السلام) انتقال پیدا می‌کند. در نتیجه بین رحلت یا شهادت حضرت (علیه السلام) تا برپایی قیامت فاصله زمانی است، حتی اگر این فاصله زمانی با توجه به بعضی از روایات شیعه در کمترین میزان خود باشد.

اهل سنت نیز به این فاصله زمانی اعتقاد دارد و در کتاب‌های حدیثی معتبر خود به آن اشاره کرده است.

- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: فَيَكُونُ كَذَلِكَ سَبْعَ سِنِينَ أَوْ ثَمَانِ سِنِينَ أَوْ تِسْعَ سِنِينَ، ثُمَّ لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَهُ، أَوْ قَالَ: ثُمَّ لَا خَيْرَ فِي الْحَيَاةِ بَعْدَهُ (احمد بن حنبل، ۱۴۲۹ ق، ج ۵، ص ۱۰۱، ح ۱۱۶۳۴، مسند أبي سعيد خدری).

این روایت به وجود دنیا بعد از حضرت (علیه السلام) اشاره می‌کند، به طوری که می‌گوید خیری بعد از او در زندگی نیست. پس به زندگی کردن انسان در دوران فترت حضرت مهدی (علیه السلام) اشاره می‌کند.

- ابو داوود به سند خود از ام سلمه روایت کرده است که پیامبر (صلی الله علیه و اله) در سخنی پیرامون امام مهدی (علیه السلام) فرمود:

فِي لَيْلِ سَبْعِ سِنِينَ، ثُمَّ يَتَوَقَّى وَ يَصَلِّي عَلَيْهِ الْمَسْلُومُونَ (سجستانی، ۱۴۱۹ ق، ج ۵، ص ۳۲، ح ۴۲۸۵).

این روایت ثابت می‌کند که بعد از حضرت (علیه السلام) دنیا برقرار بوده و مسلمانان - به عقیده اهل سنت - بر ایشان نماز می‌گذارند.

با توجه به دو روایت یاد شده، وجود دنیا بعد از حضرت مهدی (علیه السلام) در منابع اهل سنت نیز ثابت می‌شود.

در نتیجه شیعه و سنی یا به طور کلی مسلمانان بر این عقیده‌اند که پایان زندگی حضرت (علیه السلام) با قیامت هم‌زمانی نمی‌کند.

با از بین رفتن احتمال عروج و هم‌زمانی قیامت و ممات حضرت مهدی (علیه السلام) تنها احتمال باقی مانده همان فرض اول است که ایشان یا رحلت کرده و یا به شهادت می‌رسند.

امر «موت» در مورد امام زمان (علیه السلام) چگونه خواهد بود؟ آیا مانند دیگر ائمه (علیهم السلام) به صورت شهادت است یا به صورت مرگ طبیعی؟ در این باره روایات متعددی وجود دارد که برخی از آنان را بررسی خواهیم کرد.

احادیثی که از مرگ طبیعی سخن به میان آورده، در هر دو مذهب شیعه و سنی دارای احادیث مختلفی است.

- عَنْ الزُّهْرِيِّ قَالَ: يَعِيَشُ الْمَهْدِيُّ (عليه السلام) أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً ثُمَّ يَمُوتُ مَوْتًا. (متقی هندی، بی تا، باب دهم، ص ۶۹).

- عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَيْسَى قَالَ: بَلَّغَنِي أَنَّ الْمَهْدِيَّ (عليه السلام) يَمُوتُ أَرْبَعَةَ عَشْرَةَ سَنَةً بِنَيْبِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ يَمُوتُ (همان، باب یازدهم، ص ۷۰).

علامه مجلسی (ره) از یکی از امامان معصوم (علیهم السلام) روایت کرده است:

فَإِذَا اسْتَقَرَّتِ الْمَعْرِفَةُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ (عليه السلام) جَاءَ الْحُجَّةَ الْمَوْتُ فَيَكُونُ الَّذِي يُغَسَّلُهُ وَيُكْفَنُهُ وَيُحْنَطُهُ وَيَلْحَدُهُ فِي حُفْرَتِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَلَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ (مجلسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۳، ص ۹۳ و ۹۴، ح ۱۰۳).

در همه این احادیث از واژه «موت» استفاده شده است که می توان آن را به معنای مرگ طبیعی در نظر گرفت.

حال به روایات مربوط به شهادت می پردازیم که تنها در اسناد و روایات وارده از شیعه دیده می شود و اهل سنت شهادت حضرت (علیه السلام) را قبول ندارند.

- قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا وَ اللَّهُ لَقَدْ عَهَدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ يَمْلِكُهُ اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا مِنْ وُلْدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ مَا مِنَّا إِلَّا مَسْمُومٌ أَوْ مَقْتُولٌ (همان، ج ۲۷، ص ۲۱۷، ح ۱۹).

این روایت، به این صورت فقط در کتاب «کفایه الاثر» نوشته علی بن محمد خزاز قمی از علمای قرن چهار و پنج هجری آمده و مرحوم علامه مجلسی (ره) آن را از کتاب یاد شده نقل کرده است. با بررسی این روایت به این مسأله می رسیم که: در کتابهای پیش از این، به روایت مذکور اشاره نشده است. همچنین برخی از افراد که در سند روایت آمده اند مجهول بوده و در هیچ یک از

کتاب‌های رجالی سخنی از آنها به میان نیامده است. در ادامه روایت نیز مطلبی آمده که با اعتقاد شیعه در تعارض است و آن این‌که تعداد امامان (علیهم السلام) سیزده نفر خواهد شد؛ چرا که شمار امامان (علیهم السلام) از نسل حضرت علی (علیه السلام) است، دوازده نفر ذکر شده است که با خود آن حضرت (علیه السلام) سیزده تن خواهد شد؛ بنابراین استناد به این روایت، برای ادعای شهادت کافی نیست. (سلیمان، ۱۳۸۸ ش، ص ۳۳۱).

- در حدیثی مرسل از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: «وَاللَّهِ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ». وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ ذٰلِكَ. (طبرسی، ۱۴۱۷ ق، ج ۲، ص ۱۳۲، ح ۱۰۳).

- رُوِيَ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا (علیه السلام) يَقُولُ وَ اللّٰهُ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ. (صدوق، ۱۴۱۳ ق، ج ۲، ص ۵۸۵، ح ۳۱۹۲).

از آنجا که این دو حدیث سند کامل ندارند از احادیث مرسل محسوب می‌شوند، پس نمی‌توان به آنها استناد کرد.

اما شیخ صدوق (ره) روایت دوم را در دو کتاب «عیون الاخبار رضا (علیه السلام)» و «امالی» خودش، با سند کامل ذکر کرده است:

- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكَّلِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا (علیه السلام) يَقُولُ وَ اللّٰهُ مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ شَهِيدٌ. (صدوق، ۱۳۷۶ ش، ج ۲، ص ۶۳، ح ۸؛ ۱۳۷۸ ش، ص ۲۵۶، ح ۹).

در سلسله سند، ناقلان حدیث به ترتیب محمد موسی بن المتوکل (علامه حلی، ۱۴۲۲ ق، ص ۲۵۰)، علی بن ابراهیم بن هاشم ابو الحسن القمی (نجاشی، ۱۴۲۷ ق، ص ۱۷۶) و عبد السلام بن صالح ابو الصلت (همان، ص ۱۶۹) از افراد ثقه می‌باشند، پس حدیث دارای اعتبار سندی است.

در حدیثی دیگر شیخ صدوق (ره) روایتی دیگر نقل می‌کند:

- حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ تَمِيمٍ الْقُرَشِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ أَبِي الصَّلْتِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا (عليه السلام) يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ فِي سَوَادِ الْكُوفَةِ قَوْمًا يَزْعُمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و اله و سلم) لَمْ يَقَعْ عَلَيْهِ السَّهُوُ فِي صَلَاتِهِ فَقَالَ كَذَّبُوا لَعْنَهُمُ اللَّهُ إِنَّ الَّذِي لَا يَسْهُوُ هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ... مَا مِنَّا إِلَّا مَقْتُولٌ وَإِنِّي وَاللَّهِ لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ (صدوق، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۲۰۳، ح ۵).

در این روایت یکی از اصول مذهب شیعه نقض شده که به این جهت کل حدیث از اعتبار ساقط می‌شود و دیگر نیازی به بررسی سلسله سند آن نیست. در ابتدای این روایت بحث سهو النبی (صلى الله عليه و اله و سلم) مطرح شده است. طرفداران سهو النبی (صلى الله عليه و اله و سلم) بر این باورند که ائمه (علیهم السلام) در امور مختلف شریعت دچار سهو می‌شوند (نعوذ بالله). اما با توجه به باورهای اعتقادی شیعه تمامی چهارده معصوم (علیهم السلام) از عصمت کامل برخوردارند. شیخ مفید (ره) در کتاب «تصحیح الاعتقاد» خود در باب عصمت به این مسأله پاسخ داده است. البته برای اثبات این عصمت، آیات و روایات مستند و مستدل وجود دارد که ما در این مقاله به بررسی آن نمی‌پردازیم و تنها اشاره کوتاه به آیه تطهیر می‌کنیم که خداوند عز و جل به طور صریح عصمت این بزرگان را اعلام کرده است.

گاهی در بعضی از مقالات دیده می‌شود که این روایت به دلیل وجود عبارت «ما منا الا مقتول و انی» که شباهت کمی با عبارت «ما منا الا مقتول شهید» در روایت قبل دارد و هر دو در کتاب «عیون الاخبار رضا (عليه السلام)» شیخ صدوق (ره) قرار دارند، به صورت یک روایت به حساب می‌آید و استدلال محققان این گونه رقم می‌خورد که: حدیثی که ناقلان آن از محمد موسی بن المتوکل شروع و به امام رضا (عليه السلام) ختم می‌شود، با وجود اینکه تمامی افراد سلسله سند موثق هستند، از اعتبار ساقط می‌شود به این دلیل که در ابتدای آن نظریه خطای سهو النبی (صلى الله عليه و اله و سلم) دیده می‌شود.

با کمی دقت و تأمل در می‌یابیم که:

- در روایت اول و معتبر، سلسله سند با اسم محمد بن موسی بن المتوکل و در روایت دوم با نام تميم بن عبد الله بن تميم قرشی آغاز می‌شود؛

- نفر دوم از سلسله سند در حدیث اول نام علی بن ابراهیم بن هاشم آمده و در روایت دوم نام احمد بن علی بن الانصاری ذکر شده است؛

- در روایت اول ابا صلت از لفظ «مقتول شهید» نام می‌برد و در روایت دوم تنها از لفظ «مقتول» استفاده کرده است؛

- تفاوت شماره صفحه هر دو روایت حاکی از آن است که ابتدای روایت اول نمی‌تواند روایت دوم (سهو النبی صلی الله علیه و اله و سلم) باشد.

به نظر حقیر با توجه به صحیح بودن سلسله سند و موثق بودن افراد آن در روایت قبلی نمی‌توان حدیث را نفی کرد مگر زمانی که حدیث با روایتی که معارض با آن است در تضاد باشد. (و الله اعلم)

اگر روایت معتبر «مقتول شهید» را بپذیریم، شهادت حضرت مهدی (علیه السلام) هنوز به اثبات نرسیده است. زیرا در این روایت باید مشمولان مقتول شهید مشخص شود، تا برای مثال ثابت گردد که تمام ائمه (علیهم السلام) به شهادت می‌رسند، در نتیجه حضرت مهدی (علیه السلام) را هم شامل می‌شود.

برای پاسخ به این فرضیه باید به سراغ عالمان و صاحب نظران برویم. در این رابطه ما دو دیدگاه کاملاً متضاد با هم داریم که نمی‌توان هیچ کدام از آنها را رد کنیم. این دو دیدگاه به شرح ذیل است:

- شهادت تمامی ائمه □

همه ائمه □ به شهادت رسیدند و این امر حقیقت دارد. مردم در همان زمان خود به واقعا می‌دیدند که ائمه □ کشته می‌شوند نه اینکه شک و شبهه و گمانی در کار باشد. (صدوق، ۱۳۷۱ ش، ص ۱۲۱-۱۲۳).

- شهادت تعدادی از ائمه □

در اخبار وارده مسأله‌ای که به طور قطع به ما رسیده و ثابت شده این است که امام علی ع و امام حسن ع و امام حسین ع با مرگ غیر طبیعی از دنیا رفتند، یعنی آنها به قتل رسیدند. مسمویت امام باقر ع تا امام رضا ع نیز برای ما اثبات شده است. اما شهادت سه امام دیگر برای ما ثابت نشده است. از آنجا که به خاطر نبود اثبات شک در آن راه دارد، پس نمی‌توانیم در این موضوع به یقین برسیم. (مفید، ۱۴۳۰ ق، ص ۱۳۱ و ۱۳۲).

در تمامی روایات ذکر شده عین لفظ «موت» و «شهید» یا «مقتول» آمده است و به طور صریح رحلت یا شهادت را مطرح می‌کند. اما روایاتی وجود دارد که به صورت دو پهلو بوده و هر دو صورت رحلت یا شهادت را می‌توان از آن برداشت کرد.

محمد بن یعقوب کلینی ع از امام رضا ع نقل می‌کند:

«مَا مِنَّا أَحَدٌ اِخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الْكُتُبُ، وَ أُشِيرَ إِلَيْهِ بِالأَصَابِعِ، وَ سُئِلَ عَنِ الْمَسَائِلِ، وَ حُمِلَتْ إِلَيْهِ الأَمْوَالُ إِلَّا اغْتِيلَ أَوْ مَاتَ عَلَي فِرَاشِهِ، حَتَّى يَبْعَثَ اللهُ لِهَذَا الأَمْرِ عُلَمَاءاً مِنَّا، خَفِيَ الوِلَادَةَ وَ الْمَنَشَأَ، غَيْرَ خَفِيَ فِي نَسَبِهِ». (کلینی، ۱۴۲۹ ق، ج ۲، ص ۱۶۳ و ۱۶۴، ح ۹۱۵/

(۲۵)

در این حدیث می‌توان «در بستر مردن» را همان مرگ طبیعی دانست و از جهتی دیگر می‌توان آن را به معنی مسموم شدن نیز اطلاق کرد که در این صورت شهادت خواهد بود. پس هر دو احتمال وجود دارد و نمی‌توان هیچ کدام را بر دیگری ترجیح داد مگر با استناد به روایات دیگر.

۳. سعیده از طایفه بنی تمیم عامل شهادت حضرت مهدی ع

علی حائری یزدی صاحب «الزام الناصب» در کتاب خود نقل می‌کند:

- فإذا مضى منها تسع و خمسون سنة خرج الحسين □ في أنصاره الاثني عشر و السبعين الذين استشهدوا معه في كربلاء و ملائكة النصر و الشعث الغير الذين عند قبره فإذا تمت السبعون السنة أتى الحجّة الموت فتقتله امرأة من بنى تميم اسمها سعيدة و لها لحيّة كلحية الرجل بهاون صخر من فوق سطح و هو متجاوز في الطريق فإذا مات تولّى تجهيزه الحسين □. (يزدى حائري، ج ۲، ص ۱۳۹).

پس از هفت سال از حکومت او، زمان رحلتش فرا می‌رسد و زنی به نام سعیده، از طایفه بنی‌تمیم که هم چون مردان ریش دارد آن حضرت □ را که در حال عبور از راهی است با انداختن هاوونی سنگی از بالای پشت بام، به شهادت می‌رساند. پس از آن امام حسین □ کفن و دفن آن حضرت □ را بر عهده می‌گیرد.

با توجه به این روایت کشته شدن امام زمان □ به دست یک زنی از طایفه بنی‌تمیم ثابت می‌شود. اما نکته اینجا است که آیا این روایت از جهت سندیت صحیح است؟ روایت مذکور تنها روایتی است که به چگونگی نحوه شهادت حضرت مهدی □ پرداخته و در هیچ کتاب دیگری این روایت وجود ندارد. این حدیث دارای دو اشکال بارز است. اولین اشکال آن نامشخص بودن ناقل حدیث است. از جهت دیگر حتی اگر هم به یک معصوم برسد از آنجا که این معصوم ذکر نشده و مجهول است، از سند خوبی برخوردار نیست و نمی‌توان به آن استناد کرد. به خاطر نداشتن سند، این روایت را مرسل گویند که قابلیت اثبات تاریخی از آن برداشته می‌شود. در نتیجه این روایت را نمی‌توان به عنوان دلیلی برای شهادت حضرت مهدی □ اقامه کرد. (صدر، ۱۳۸۴ ش، ص ۵۳۱).

با تمامی این روایاتی که ذکر شد هیچ کدام از اینها بر دیگر رجحان ندارد و نمی‌توان به طور مسلم و قطع از نظر نقلی به این نتیجه رسید که امر شهادت یا رحلت حضرت اتفاق خواهد افتاد.

حال به بررسی چند شبهه راجع به موضوع بررسی می‌پردازیم و تا حد توان به آنان پاسخ می‌دهیم.

۴. بررسی شبهات رحلت حضرت مهدی □

۴-۱ تناقض شهادت با حکومت عدل جهانی حضرت مهدی □

با توجه به حکومت عدل جهانی حضرت مهدی □ و تزکیه نفس انسان‌ها در زمان ظهور، چگونه امکان دارد که کسی مرتکب قتل امام معصوم □ گردد در حالی که این مسأله بزرگ‌ترین ظلم است و در حکومت عدل ظلم معنا ندارد؟

برای رسیدن به این موضوع ابتدا باید به مسأله جبر و اختیار پردازیم تا به این نکته برسیم که انسان برای انتخاب خیر و شر مختار است و هیچ‌گونه جبری در هیچ‌جای زمان برای او وجود ندارد، زیرا اگر جبری برای او باشد دیگر بهشت و جهنم معنا پیدا نمی‌کند و برتری انسان که در برتری تقوا است، بی‌معنی می‌گردد.

یکی از مسائلی که از دیرباز در میان متکلمین اسلامی مطرح بوده و هست مسأله مهم جبر و اختیار است. سؤال اینجا است که آیا بشر در کارهایی که انجام می‌دهد چه کار خوب و چه کار بد مجبور است و هیچ اراده و اختیاری از خود ندارد؟ و یا ما انسان‌ها در افعال خود مختار هستیم و هر کاری که انجام می‌دهیم به اراده است؟

در این زمینه بطور کلی دو نظریه وجود دارد:

۱- گروهی از دانشمندان اسلامی طرفدار جبر هستند.

۲- گروه دیگر از متکلمین اسلامی که معتزله و امامیه باشند، طرفدار آزادی و اختیار هستند.

اگر هر کدام از ما به وجدان خود مراجعه کنیم و برخی از افعال را با برخی دیگر مقایسه کنیم فرق ما بین افعال با اختیار و غیر آن را می‌یابیم. به عنوان مثال:

آیا از بالای پله با پله پایین آمدن با سقوط از بالا و با سر به زمین آمدن فرقی ندارد؟ آیا سقوط یک سنگ و خوردن بر مغز انسان با فرود آمدن مشت گره کرده و خوردن بر فرق سر یکسان است؟ آیا هر دو اینها جبر است؟

هرگز مساوی نیستند و به طور قطع با یکدیگر فرق دارند. از همه مهم‌تر، انسان همواره بر سر دوراهی‌ها می‌اندیشد و راهی را که انتخاب می‌کند، بهترین دلیل بر اختیار است.

اینکه گوئی این کنم یا آن کنم
خود دلیل اختیار است ای صنم (مولوی)

اگر جبر باشد پس چرا انسان بابت گناهایی که انجام می‌دهد مذمت می‌شود؟ یا چرا باید قوانین جزائی و کیفری وجود داشته باشد؟ چرا شلاق؟ چرا اعدام؟ و...

برای رسیدن به این موضوع ابتدا به دلیل عقلی آن می‌پردازیم.

ما دو نوع فاعل داریم:

۱- فاعل بدون اختیار و اراده همانند آتش که بوجود آورنده حرارت و خورشید که ایجادکننده روشنایی است.

۲- فاعل‌های مختار و با قصد همانند خداوند و انسان.

در مورد فاعل‌های بدون اراده ما قبول نداریم که به فعل خود نیز علم دارد. برای مثال، آتش فاعل سوزاندن است ولی به فعل خویش علمی ندارد و این مورد تأکید همه است.

ولی در مورد فاعل‌های مختار ما قبول داریم که صدور فعل از فاعل مختار مستلزم علم به آن است. اما لازم نیست که علم تفصیلی به همه حرکات جزئی داشته باشد بلکه علم اجمالی کافی است. یعنی به طور مثال مسافر اجمالا می‌داند که در مسیر قم به تهران حرکات جزئی فراوانی وجود دارد اما اینکه نقطه به نقطه و لحظه به لحظه چه اتفاقی خواهد افتاد را نمی‌داند. در نتیجه انسان‌ها به بعضی از افعال مختار هستند و برخی دیگر در اختیار آنان نیست.

حال با استدلال نقلی جبر و اختیار را ثابت می‌کنیم.

کسانی که به جبر اعتقاد دارند به آیاتی از قرآن استناد می‌کنند که در ظاهر به جبر اشاره دارد. مانند:

– وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ وَ مَا تَعْمَلُونَ (صافات/۹۶) «با اینکه خدا شما و آنچه را که بر می‌سازید آفریده است.»

یعنی خدا شما را و اعمالتان را آفریده پس خالق و فاعل افعال ما خدا است.

اگر ما چندین آیه درباره جبر داریم در مقابل چندین برابر آیاتی داریم که از اختیار و آزادی صحبت می‌کند و دانشمندان شیعه

این آیات را به ده دسته تقسیم نموده‌اند که عبارتند از:

دسته اول: نسبت دادن صریح خداوند به فاعل بودن انسان

– كُلُّ أَمْرٍ بِمَا كَسَبَ رَهِيْنٌ (طور / ۲۱) «هر کسی در گرو دستاورد خویش است»

دسته دوم: ستایش مؤمنان به خاطر ایمانشان و نکوهش کافران به خاطر کفرشان

– مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ (انعام/۱۶۰) «هر کس کار نیکی

بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت، و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود»

دسته سوم: ظالم نبودن خداوند

– الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ (سجده / ۷) «همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده»

دسته چهارم: ملامت و سرزنش انسان به خاطر کفر و عصیان

– كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ (بقره / ۲۸) «چگونه خدا را منکرید؟»

دسته پنجم: قدرت انتخاب انسان بر سر دو راهی

– فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (کهف / ۲۹) «پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند»

دسته ششم: دعوت به سوی نیکی‌ها

- وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ (آل عمران / ۱۳۳) «و برای نیل به آمرزشی از پروردگار خود بشتابید»

دسته هفتم: تشویق انسان برای یاری خواستن از خداوند

- إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ (حمد / ۵) «تو را می‌پرستیم تنها و بس، بجز تو نجویم یاری ز کس»

دسته هشتم: استغفار انبیاء برای ترک اولی

- آدم و حوا گفتند: رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا (اعراف / ۲۳) «گفتند: پروردگارا، ما بر خویشن ستم کردیم»

دسته نهم: اعتراف گناهکاران به گناهشان و کافران به کفرشان

- مَا سَأَلَكُمُ فِي سَقَرٍ! قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلُومِينَ (مدثر / ۴۲ و ۴۳) «چه چیز شما را در آتش [سَقَر] درآورد؟ گویند: از

نمازگزاران نبودیم»

دسته دهم: حسرت کافران در روز قیامت

- وَ هُمْ يَصْطَرِحُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا (فاطر / ۳۷) «و آنان در آنجا فریاد برمی‌آورند: پروردگارا، ما را بیرون بیاور»

حال ما با دو دسته از آیات رو به رو هستیم که به حسب ظاهر با یکدیگر متعارضند. آیات دسته دوم بر آیات دسته اول از

جهاتی ترجیح دارند:

۱- آیات اختیار چندین برابر آیات جبر است در نتیجه بر آن مقدم می‌شوند؛

۲- وجدان انسان هم مؤید این معنا است که بشر در افعال خویش مختار است نه مجبور؛

۳- تکلیف و مسئولیت هم اختیار را ثابت می‌کند، زیرا در صورت مجبور بودن تکلیفی بر گردن آدمی نیست؛

۴- وعده‌ها و وعیدها نیز گویای آن است که بشر مختار باشد وگرنه مفهومی ندارد؛

۵- انذار و بشیر هم تنها در صورت اختیار بشر معنا پیدا می‌کند؛

۶- ثواب و عقاب و بهشت و جهنم هم نیاز به اختیار انسان دارد.

حال با این همه مرجحات ما با آیات دسته دوم، دسته اول را توجیه می‌کنیم و مفسرین و متکلمین توجیحات بسیاری برای این آیات دارند که به عنوان نمونه از تفاسیر شیعه می‌توان به تفسیر «مجمع البیان» مراجعه نمود و از تفاسیر عامه به تفسیر «کشاف» زمخشری که معتزلی است مراجعه کرد. (علی محمدی، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۲۳-۲۴۲).

با توجه به ادله عقلی و نقلی فراوانی که در زمینه جبر و اختیار وجود دارد انسان در هر زمانی مختار اعمال خویش است. مادامی که در این دنیا زندگی می‌کند مختار است تا بدین وسیله به اعمال او رسیدگی شود و تکلیف حساب و کتاب او مشخص گردد.

انسان به این دنیا آمده است تا با اختیار انتخاب اعمال، به درجات اخروی خود افزوده و یا از آنان بکاهد. اینکه اختیار ما در خیر و شر تا زمان ظهور باشد و از آن پس فقط در انتخاب نیکی مختار باشیم هیچگاه از درجه اخروی ما کاسته نخواهد شد و همیشه یا سیر سعودی خواهیم داشت و یا متوقف می‌شویم. از آنجا که درجه قبولی انسان‌ها در عالم حساب خداوند با میزان تقوا صورت می‌گیرد و تقوا در شریعت و دین یعنی خود نگهداری از آنچه که به گناه می‌انجامد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ ق، ص ۴۷۹)، اگر انسان تنها به سمت خوبی رود و هیچ‌گونه اختیار به انتخاب شر نداشته باشد دیگر تقوا و درجه انسانی که در قرآن ذکر شده چه معنایی خواهد داشت؟

با مقدمه جبر و اختیار اکنون می‌توانیم به نبود تناقض بین شهادت و عدل حکومت حضرت مهدی عج بپردازیم.

در مورد اینکه عدالت جهان با گناه سازگاری ندارد باید به این نکته توجه داشت که عدل را باید در مقابل ظلم در نظر بگیریم. اگر ظلمی نباشد کسی معنای و مفهوم عدل را نمی‌فهمد. عدل جهانی حکومت حضرت مهدی عج در مقابل ظلمی است که انجام می‌شود نه اینکه هیچ گناهی نباشد. عدل یعنی در دادگاه اسلامی حق درست و به صورت عادلانه بررسی شود و در اجرای حکم ظلمی به دیگران نشود. اگر فردی دچار گناه شد مجازات مربوط به خود را به طور عادلانه می‌بیند و حق کسی ضایع نمی‌گردد.

۴-۲ نابودی شیطان

طبق برخی از روایات شیطان به دست حضرت مهدی \square کشته اما این بدان معنا نیست که انسان دیگر به سمت گناه نمی‌رود. ما بر فرض پذیرفتن این روایات و به دور از بررسی‌های سندی و روایی آن ثابت می‌کنیم که با وجود چنین روایاتی باز هم رحلت حضرت \square ثابت نمی‌شود.

اگر بپذیریم که شیطان به دست حضرت مهدی \square کشته خواهد شد، موضوعی مطرح می‌شود که با نبود شیطان دیگر گناهی در کار نیست و حضرت \square به طور قطع شهادتی ندارند چون کسی به گناه آلوده نمی‌شود. برای بررسی این فرضیه ابتدا باید ببینیم که راه‌های انحراف انسان به سمت گناه چیست؟

انسان دو راه برای اغوا شدن و گناه کردن دارد: یکی راه شیطان است. البته این شیطان فقط منظور خود ابلیس به تنهایی نیست بلکه تمامی یاران شیطانی او اعم از جنس جن یا انس را شامل می‌شود. پس اگر شیطان نابود شود انسان از این طریق به گناه آلوده نمی‌شود ولی این تنها راه نیست. راه دوم نفس آدمی است که در درون او جا دارد و هیچ‌گاه از او جدا نمی‌شود و همیشه با او قرین است. انسان یک نفس دارد اما این نفس حالت‌های مختلفی در مقابل امور مختلف می‌گیرد. برای مثال یا به کار خوب تشویق می‌کند که به آن نفس لوامه گویند یا به کار بد فرا می‌خواند که آن را نفس اماره خوانند. خداوند در آیه: «وَمَا أُبْرِيْ نُفْسِيْ اِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّيْ اِنَّ رَبِّيْ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ» (یوسف / ۵۳) و من نفس خود را تبریئه نمی‌کنم، چرا که نفس قطعاً به بدی امر می‌کند، مگر کسی را که خدا رحم کند، زیرا پروردگار من آمرزنده مهربان است. از نفس بد به عنوان نفس اماره یاد می‌کند و بندگان را به دوری از آن تشویق می‌کند. اگر شیطانی در کار نباشد، نفس اماره برای به گناه کشیدن انسان کافی است. طبق آیه ۲۲ سوره ابراهیم \square ، قرآن نقش شیطان را تنها وسوسه کردن و تحریک این نفس معرفی می‌کند.

«وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَا لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»

و چون کار از کار گذشت [و داوری صورت گرفت] شیطان می‌گوید: «در حقیقت، خدا به شما وعده داد وعده راست، و من به شما وعده دادم و با شما خلاف کردم، و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود، جز اینکه شما را دعوت کردم و اجابت نمودید. پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. من فریادرس شما نیستم و شما هم فریادرس من نیستید. من به آنچه پیش از این مرا [در کار خدا] شریک می‌دانستید کافرم». آری! ستمکاران عذابی پردرد خواهند داشت».

در این آیه شیطان خود را تنها دعوت‌کننده به بدی معرفی می‌کند و می‌گوید خود انسان باید در هنگام گناه نفس خود را ملامت کند نه شیطان را زیرا این نفس، درخواست وسوسه و تحریک شیطان را پذیرفت و منحرف شد.

به طور کلی خود نفس به جز وجود شیطان می‌تواند عامل گناه باشد. این امر از آنجا پیدا است که با توجه به برخی از روایات شیطان در ماه مبارک رمضان در غل و زنجیر بوده و نمی‌تواند انسان را به گناه بکشاند (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۷، ص ۳۸۴، ح ۶۲۷۴/۶) اما ما می‌بینیم که در ماه رمضان هم انسان‌ها به قتل و خونریزی و ... مشغولند. چگونه در ماه مبارک رمضان با اینکه در بند بودن شیطان وعده داده شده باز هم انسان گناهکار وجود دارد؟ پاسخ این سؤال تنها یک جواب دارد و آن اینکه در زمان نبود شیطان باز هم انسان در درون خود نفسی حیوانی به نام نفس اماره دارد که انسان را به گناه می‌کشاند. در نتیجه شیطان این نفس را تحریک کرده و شرایط گناه را بهتر فراهم می‌کند ولی در نبود او هم انسان به خاطر داشتن نفس اماره عاری از گناه نیست.

مطلب بعدی اینکه روایات از پاکی انسان در زمان ظهور سخن می‌گوید و آن را تزکیه نفس می‌نامند. تزکیه نفس یعنی پاک شدن نفس انسان از آلودگی‌ها و نه از بین رفتن منشأ آلودگی‌ها. انسان نفسش پاک می‌گردد اما نفس اماره انسان از بین نمی‌رود و همانطور که گذشت انسان قدرت اختیار دارد و می‌تواند این پاکی نفس را حفظ کند یا به گناه آلوده کند. وسیله به گناه افتادن انسان هم همان نفس اماره می‌گردد.

مطلب آخر اینکه اگر فرض کنیم در دوران حیات ظهور حضرت مهدی ع کسی به گناه آلوده نمی‌شود و در جامعه کسی به دیگری ستم نکرده و همه نفس‌ها برای همیشه پاک شود، میزان زیادی از آیات قرآن که در رابطه با قصاص مجرم است همگی بلا استفاده می‌گردد زیرا دیگر مجرمی نیست که این قصاص‌ها در مورد او جاری شود. یعنی میزان قابل توجهی از قرآن حکمی دارد که دیگر اجرا نمی‌شود. حتی برای عبرت‌گیری هم نمی‌توان از آن استفاده کرد زیرا هیچ کس دیگر در شرایط تقریباً مشابه به آن هم قرار نخواهد گرفت تا حتی از آن پند گیرد.

نتیجه گیری

با توجه به تمامی دلیل‌های عقلی و نقلی باز هم رحلت یا شهادت حضرت مهدی (علیه السلام) بر ما پوشیده است. این اتفاق هم مانند برخی اتفاقات بعد از ظهور بر ما مخفی بوده و هیچ کس نمی‌تواند به طور قطع آن را رد و یا اثبات کند و دلیل این مخفی بودن را تنها خدا می‌داند. اما با تمامی این ادله می‌توان ثابت کرد که حضرت مهدی (علیه السلام) حتماً یا به دلیل رحلت و یا شهادت از این دنیا می‌رود. از آنجا که مانعی برای رحلت ایشان وجود ندارد ثابت کردیم که اگر حضرت مهدی (علیه السلام) به وسیله شهادت از دنیا بروند باز هم مانعی برای شهادت ایشان وجود ندارد زیرا که شهادت با عدل جهانی، تزکیه نفس و مرگ شیطان منافاتی ندارد.

منابع

- فولادوند، محمد مهدی (۱۴۱۸ ق)، ترجمه قرآن (فولادوند)، چاپ سوم، انتشارات دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، تهران.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۶ ش)، الامالی، چاپ ششم، انتشارات کتابچی، تهران.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۸ ش)، عیون الاخبار الرضا علیه السلام، چاپ اول، انتشارات نشر جهان، تهران.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۷۱ ش)، اعتقادات الامامیه، مترجم محمد علی ابن سید محمد الحسنی، انتشارات علمیه اسلامی، تهران.
- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ ق)، من لا یحضره الفقیه، چاپ دوم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ابو داوود، سلیمان بن اشعث (۱۴۱۹ ق)، السنن، چاپ اول، انتشارات مؤسسه الریان، بیروت.
- احمد بن حنبل (۱۴۲۹ ق)، مسند، چاپ اول، انتشارات دار الکتب العمیه، بیروت.
- حائری یزدی، علی (۱۴۲۲ ق)، الزام الناصب فی اثبات الحججه الغائب عجل الله تعالی فرجه الشریف، چاپ اول، انتشارات مؤسسه الأعلمی، بیروت.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۶ ق)، مفردات الالفاظ القرآن، چاپ چهارم، انتشارات ذوی القربی، قم.
- رضایی، دکتر محمد علی (۱۳۸۱ ش)، پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، چاپ اول، انتشارات کتاب مبین، رشت.

- سلیمیان، خدا مراد (۱۳۸۸ ش)، فرهنگ نامه مهدویت، چاپ اول، انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام).

- صدر، محمد (۱۳۸۴ ش)، تاریخ پس از ظهور، مترجم حسن سجادی پور، چاپ اول، انتشارات موعود عصر (علیه السلام)، تهران.

- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۴ ش)، تفسیر المیزان، مترجم محمد باقر موسوی، چاپ پنجم، انتشارات دفتر انتشارات اسلامی، قم.

- طبرسی، فضل بن حسن (۱۴۱۷ ق)، إعلام الوری بأعلام الهدی، چاپ اول، انتشارات آل البيت، قم.

- علاء الدین علی بن حسام الدین، مشهور به متقی هندی (۱۱۲۱ ق)، البرهان فی علامات المهدی (علیه السلام) فی آخر الزمان، بی جا. (نسخه خطی).

- علامه حلی، ابی منصور الحسن بن یوسف بن المطهر الاسدی (۱۴۲۲ ق)، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، چاپ دوم، بی جا.

- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ ق)، کافی، چاپ اول، انتشارات دار الحدیث، قم.

- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ ق)، بحار الانوار، چاپ دوم، انتشارات دار الإحياء تراث العربی، بیروت.

- محمدی، علی (۱۳۷۸ ش)، شرح کشف المراد، چاپ چهارم، انتشارات دار الفکر، قم.

- مفید، محمد بن محمد (۱۴۳۰ ق)، تصحیح الاعتقادات، انتشارات روشنای مهر، تهران.

- نجاشی، احمد بن علی (۱۴۲۷ ق)، رجال النجاشی، چاپ هشتم، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه

قم، قم.

رجعت، بازگشتی دوباره

نویسنده: فاطمه ظاهری دزفولی^۸

چکیده

برقراری کامل و جامع عدل و قسط که یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های مؤمنین به خدا می‌باشد، یکی از مهم‌ترین اهداف در موضوع رجعت می‌باشد. انسان‌های بسیاری در آرزوی رسیدن به کمال با وجود شرایط سخت، اعم از سیاسی، اجتماعی و... در آرزوی آن از این دنیا رخت بریستند و از آن سو نیز بسیاری از کافران بی آنکه در این دنیا سزای اعمال خود را قبل از روز قیامت بگیرند، با ظلم‌های زیادی که نسبت به مظلومین عالم کردند، به زیر خاک رفتند. در این مقاله با استفاده از روش کتابخانه‌ای، به اثبات اصل رجعت از سه اصل اساسی دین اسلام که شامل سنت (قرآن و روایات)، عقل و اجماع پرداخته شد و سپس به اهداف و خصوصیات آن اشاره‌ای گردید و در آخر به ویژگی‌ها و صفات رجعت‌کنندگان پرداخته است، تا به امید حق تعالی با این بررسی‌ها دیگر مجالی برای ایجاد شبهه در مورد رجعت وجود نداشته باشد.

کلید واژه: رجعت، تناسخ

مقدمه

یکی از مهم‌ترین مسائل اساسی که در عصر ظهور مطرح می‌شود، مسئله رجعت یا بازگشت انسان‌ها به دنیای مادیست، با وجود اینکه داستان‌های قرآنی بسیاری بر زنده شدن مردگان و بازگشتشان به دنیا تأکید می‌کنند، اما هنوز در بین فرق مختلف اسلامی درباره اصل رجعت، اختلافات فراوانی وجود دارد. در میان فرقه‌های مختلف، تنها شیعیان اعتقاد کامل به موضوع رجعت دارند و رجعت را جزئی از اعتقادات دینی و اصول مذهب خود می‌شمارند و به همین دلیل پیوسته این موضوع یکی از موضوعات کلامی مورد اختلاف شیعه و فرق دیگر اسلامی به خصوص اهل سنت بوده است. حتی در برخی موارد برخی از مذاهب رجعت را

^۸ - فاطمه ظاهری دزفولی، طلبة سطح دو، مدرسه علمیه حضرت ولیعصر (عجل الله تعالی فرجه شریف)، استاد راهنما سرکار خانم محرمی

با تناسخ یکی می‌دانند و شیعیان را به دلیل اعتقاد به تناسخ متهم می‌کنند. در این مقاله با روش تحقیق بنیادی به بررسی رجعت و تفاوت آن با تناسخ، خواهیم پرداخت.

۰۱- رجعت^۹

الفاظ مختلفی برای بیان این اصل اعتقادی در قرآن مجید و روایات اسلامی به کار رفته است، مانند: رجعت، ایاب، کره، رد، حشر که همه در معنای «بازگشت» مشترکند ولی در میان همه این الفاظ لفظ «رجعت» مشهورتر است.

رجعت مصدر مره است و بیانگر «یک بار بازگشت» است، چنانچه در «لسان العرب» آمده است: «رجعت مصدر مره از ماده رجوع است.»

در «اقرّب الموارد» در توضیح واژه «رجعت» آمده است: «رجوع به معنای بازگشت است و فلانی به رجعت ایمان دارد یعنی او به رجوع به دنیا پس از مرگ اعتقاد دارد.» پس واژه «رجعت» در لغت به معنای «یک بار بازگشت» است.

۰۲- معنای اصطلاحی رجعت^{۱۰}

رجعت همانند بسیاری از واژه‌ها علاوه بر معنای لغوی، در علوم مختلف در معنای گوناگون به کار رفته و با توجه به این معانی است که می‌توانیم تصویر و شناخت صحیحی از آن مورد بحث داشته باشیم. لغت‌نامه دهخدا معانی اصطلاحی مختلفی برای رجعت برشمرده است که به اختصار آنها را نقل می‌کنیم:

۱-۰۲- اصطلاح فقهی: بازگردیدن مرد به سوی زن مطلقه خود در مدت قانونی و شرعی.

۲-۰۲- اصطلاح نجومی: حرکتی غیر از حرکت کوکب متغیره به سوی خلاف توالی بروج و آن را رجوع و عکس نیز می‌نامند.

۳-۰۲- اصطلاح عرفانی: رجوع و کال و نکال و ملال صاحب اعمال به سبب صدور فعل زشت از افعال، یا متکلم گفتاری سخیف از اقوال.

- ر.ک: محمدرضا ضمیری، رجعت، مرکز تحقیقات یارانه‌ای قائمیه اصفهان، ص ۹۶

- ر.ک: همان، ص ۷-۱۰۶

۴-۰۲- اصطلاح جامعه‌شناسی: برخی جامعه‌شناسان به هنگام بحث از قانون‌مندی جامعه و تاریخ معتقدند که قوانین تطورات تاریخی در همه جوامع مشترک است و تاریخ سه مرحله ربانی و قهرمانی و انسانی را طی می‌کند و همیشه این ادوار تکرار می‌شوند و آنان این حرکت تاریخ را «ادوار و اکوار» و «رجعت» گویند.

۵-۰۲- اصطلاح کلامی: شیخ حر عاملی در بیان تعریف اصطلاحی رجعت می‌فرماید: «بدان که رجعت در اینجا [کلام] همان حیات و زندگی بعد از مرگ و قبل از قیامت است و این معنا از لفظ رجعت به ذهن سبقت می‌جوید و همین معناست که مورد تصریح علما بوده که از موارد به کارگیری آن و نیز از احادیث استفاده می‌شود.»

این تعریف بیانگر معنای کامل اصطلاحی رجعت نیست، زیرا مجرد زنده شدن بعد از مرگ و قبل از قیامت، نمایانگر معنای اصطلاحی رجعت نیست، زیرا قرآن ماجرای عده‌ای را بیان می‌کند که پس از مرگ زنده شدند، مثل جریان زنده شدن عده‌ای از یاران حضرت موسی (علیه‌السلام) که می‌خواستند خدا را ببینند و... روشن است لحاظ نشده است، چرا که رجعت به معنای بازگشت به دنیا پس از مرگ است نه زنده شدن. به هر حال این تعریف گویای معنای اصطلاحی رجعت نیست.

تعریف دیگر، تعریف شیخ مفید است که گویای معنای واقعی رجعت بوده و دارای نواقص تعریف نخست نیست. ایشان در تبیین معنای اصطلاحی (کلامی) رجعت چنین می‌نویسد: «خداوند گروهی از اموات را به همان صورتی که در گذشته بودند، به دنیا برمی‌گرداند و گروهی را عزیز و گروه دیگر را ذلیل می‌کند و اهل باطل غلبه و نصرت داده و مظلومین را بر ظالمین و ستمگران غلبه می‌دهد، این واقعه هنگام ظهور ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) رخ خواهد داد.»

۰۳- جایگاه رجعت در اعتقادات شیعه

همانطور که می‌دانیم دین در یک تقسیم‌بندی به اصول دین و فروع دین تقسیم می‌شود و منظور از اصول دین هرگونه اعتقاد معتبر دینی است که مربوط به بینش و شناخت خدا و جهان و انسان می‌شود و فروع دین منظور، احکام عملی است که وظایف فردی و اجتماعی پیروان آن دین را بیان می‌کند. به عبارت دیگر اصول دین، اساسی‌ترین و زیربنایی‌ترین امور اعتقادی است که در

حقیقت پاسخی به روشن‌ترین سوالات فکری انسانند که انکار هر یک از سه اصل - توحید، نبوت، معاد - موجب خروج از دین می‌شود.

اما گاهی پیروان یک مکتب که در اصول بنیادی دین با یکدیگر مشترکند، برداشت‌ها و تلقی‌های مختلفی از دستورات و پیام‌های دینی دارند که موجب پیدایش روش‌های مختلفی در دین می‌شود. این طرز تفکر خاص از مکتب را، «اصول مذهب» می‌گویند که عدم اعتقاد به آن موجب خروج از دین نمی‌شود، بلکه موجب خروج از آن طرز تفکر می‌شود.

اعتقاد به رجعت از اصول دین نیست، بلکه از اصول مذهب امامیه است، به طوری که اعتقاد به اصل رجعت ضروری است.

مرحوم شبر در این باره می‌گوید: «اصل رجعت حق است و شبهه‌ای در آن نیست و عدم اعتقاد به آن موجب خروج از جرگه مؤمنان و شیعیان می‌شود، چرا که رجعت از امور ضروری مذهب شیعه بوده است. روایاتی که در مورد صراط و میزان و غیر آن دو به دست ما رسیده است، از جهت تعداد و نیز صحت مدارک و وضوح دلالت، افزون‌تر از روایات رجعت نیست.»

آنگاه ایشان در ادامه به این مطلب اشاره می‌کنند که ایمان به رجعت به طور کلی واجب و لازم است.

نتیجه آنکه مسئله رجعت از ضروریات مذهب تشیع است که اعتقاد به آن ضروری است، ولی باید توجه داشت که اعتقاد به آن در رتبه اعتقاد به توحید، نبوت و معاد نیست.^{۱۱}

۰۴- رابطه رجعت با بعضی از امور اعتقادی

۰۴-۱- رجعت و معاد

به خاطر شباهت فراوان بین رجعت و معاد، برخی از اهل سنت گمان می‌کنند که اعتقاد به رجعت مستلزم بطلان معاد خواهد شد، زیرا وقتی که در رجعت مؤمنان به پاداش و کافران به سزای عمل خویش برسند، نیازی به معاد نخواهد بود.

با ذکر تفاوت‌هایی که بین رجعت و معاد وجود دارد، به راحتی پاسخ این اشکال داده خواهد شد. این تفاوت‌ها عبارت‌اند از:

۱. رجعت، مربوط به همه مردگان نیست، بلکه مخصوص عده‌ای خاص است، در حالی که معاد زنده شدن جمیع مردگان در

روز قیامت می‌باشد.

- رک: محمدرضا ضمیری، رجعت یا بازگشت به جهان، انتشارات موعود عصر (عجل الله تعالی فرجه شریف)، تهران، ۱۳۷۸، ص ۹-۱۱۸

۲. رجعت، پیش از قیام قیامت و در همین دنیا صورت می‌پذیرد، در حالی که قیامت و معاد در زمانی معین و در جهانی دیگر است.

۳. زندگی رجعت‌کنندگان، محدود بوده و دوام ندارد، ولی زندگی بعد از قیامت، هم برای اهل بهشت و هم برای دوزخیان جاودانه خواهد بود.

به نظر اینجانب می‌توان گفت یکی دیگر از تفاوت‌های رجعت و معاد در این است که هنگامه معاد درب توبه به روی همگان بسته می‌گردد؛ اما در رجعت درب توبه باز است و فرصت‌ها به پایان نرسیده است.

بنابراین، می‌توان گفت رجعت به نوعی در راستای تکامل مؤمنان محض و تحمیل کیفرهای دنیوی برای کافران محض به شمار می‌آید؛ یعنی گروهی از مؤمنان خالص که زمینه رسیدن به کمالات والا را داشته‌اند، ولی به علت وجود موانعی از رسیدن به آن محروم مانده‌اند، در زمان رجعت این سیر را کامل می‌کنند و افزون بر شاهد بودن برپایی حکومت حق، خود نیز در آن نقش خواهند داشت و در مقابل، گروهی که در کفر محض غوطه‌ور شده‌اند، در همین دنیا به کیفرهای دنیوی خود می‌رسند.^{۱۲}

۰۴-۲- رجعت و ظهور

وجه اشتراک بین رجعت و ظهور این است که هر دو در آخرالزمان و قبل از قیامت اتفاق می‌افتند، اما تفاوت‌شان در این است که خداوند برای برچیدن ریشه‌های ظلم و ایجاد عدالت، ولی خویش را پس از غیبتی طولانی، آشکار می‌سازد و این همان ظهور است. اما رجعت آن است که در هنگام ظهور برای یاری حضرتش و نیز استمرار حاکمیت حق بعد از برقراری عدالت، خداوند گروهی از مؤمنان را که از دنیا رفته‌اند را به دنیا بازمی‌گرداند تا برای یاری وی بشتابند. نزدیکی زمان اتفاق این دو واقعه نباید موجب شود که آنها را یکی تلقی کنیم.^{۱۳}

۰۵- رجعت در طول تاریخ

با بررسی آیات قرآن، داستان‌های بسیاری در مورد پیامبران وجود دارد که نشان می‌دهد رجعت تنها در آخرالزمان اتفاق نمی‌افتد بلکه در گذشته نیز این اتفاق به دفعات رخ داده است که به چند نمونه از آن می‌پردازیم:

- ر.ک: خدامراد سلیمیان، بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم)، قم، ۱۳۸۷، ص ۱۸۶-۱۲۱۸۵

- ر.ک: محمدرضا ضمیری، رجعت یا بازگشت به جهان، ص ۱۳۱۱

وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ * ثُمَّ بَعَثْنَاكُم مِّنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ^{۱۴}

«و چون گفتید: ای موسی ترا باور نکنیم تا خدا را آشکار ببینیم در نتیجه صاعقه شما را بگرفت در حالی که خود تماشا می‌کردید * آنگاه شما را از پس مرگتان زنده کردیم، شاید سپاس بدارید»

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا فَادَّارَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * فَقُلْنَا اضْرِبُوهَ بِيَعْضِهَا كَذَلِكَ يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ^{۱۵}

«و چون کسی را کشته بودید و درباره او کشمکش می‌کردید و خدا آنچه را نهان می‌داشتید آشکار کرد * گفتیم پاره‌ای از گاو را به کشته بزنید، خدا مردگان را چنین زنده می‌کند و نشانه‌های قدرت خویش به شما می‌نماید، شاید تعقل کنید»

— أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ^{۱۶}

«مگر داستان آنان که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از دیار خویش بیرون شدند نشدید که خدا به ایشان گفته بمیرید، آنگاه زنده‌شان کرد که خدا بر مردم کریم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی‌کنند»

— أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَ شَرَابِكَ لَمْ يَتَسَنَّهْ وَ انظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَ لِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَ انظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^{۱۷}

«یا مثل آن مردی که بر دهکده‌ای گذر کرد که با وجود بناهایی که داشت از سکنه خالی بود، از خود پرسید خدا چگونه مردم این دهکده را زنده می‌کند پس خدا او را صد سال بمیرانید، آن گاه زنده‌اش کرد و پرسید چه مدتی مکت کردی؟ گفت: یک روز و یا قسمتی از یک روز خداوند فرمود: (نه) بلکه صد سال مکت کردی، به خوردنی و نوشیدنی خویش بنگر که طعمش در این صد

— سوره بقره، آیات ۵۶-۱۲۵۵

— سوره بقره، آیات ۷۳-۱۵۷۲

— سوره بقره، آیه ۱۶۲۴۳

— سوره بقره، آیه ۱۷۲۵۹

سال دگرگون نشده و به دراز گوش خویش بنگر، (ما از این کارها منظورها داریم یکی این است که) تو را آیتی و عبرتی برای مردم قرار دهیم استخوان‌ها را بنگر که چگونه آنان را برمی‌انگیزانیم و سپس آنها را با گوشت می‌پوشانیم همین که بر او روشن شد که صد سال است مرده و اینک دوباره زنده شده گفت: می‌دانم که خدا به همه چیز توانا است» در مورد این آیه و شخصی که مثل او در این آیه آمده است در تفسیر المیزان نام خاصی برده نشده است، بلکه اشاره به این موضوع شده است که بنده‌ای صالح و یا پیامبری بوده است^{۱۸}، زیرا خدا با او سخن گفته است. اما در تفسیر نور ذیل این آیه آمده است، در تفاسیر و برخی روایات آمده است که نام این شخص «عزیر» بوده است.^{۱۹}

- وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَىٰ قَالَ أَوْ لَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَ لَكِن لِّيُطَمِّئَنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ^{۲۰}

«و بیاد آور آن زمان را که ابراهیم گفت: پروردگارا نشانم بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی؟ فرمود مگر ایمان نداری؟ عرض کرد، چرا! ولی می‌خواهم قلبم آرامش یابد، فرمود: پس چهار مرغ بگیر و قطعه قطعه کن و هر قسمتی از آن را بر سر کوهی بگذار آن گاه یک یک آنها را صدا بزنی، خواهی دید که با شتاب نزد تو می‌آیند و بدان که خدا مقتدری شکست ناپذیر و محکم کار است»

- وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أَنْبِئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ^{۲۱}

«در حالی که فرستاده‌ای است به سوی بنی اسرائیل، و به این پیام که من به سوی شما آمدم با معجزه‌ای از ناحیه پروردگارتان، و آن این است که از گل برایتان چیزی به شکل مرغ می‌سازم، سپس در آن می‌دمم بلادرنگ و به اذن خدا مرغی می‌شود و نیز کور

۱۸- ر.ک: محمدحسین طباطبایی، تفسیر المیزان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (دفتر انتشارات اسلامی)، قم، ۱۳۷۴، ج ۲، ص ۵۵۵

۱۹- ر.ک: محسن قرائتی، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۸، جلد ۱، ص ۴۱۴

- سوره بقره، آیه ۲۰۲۶۰

- سوره آل‌عمران، آیه ۲۱۴۹

مادر زاد و برص را شفا می‌دهم و مرده را به اذن خدا زنده می‌کنم، و بدانچه در خانه‌هایتان ذخیره کرده‌اید خبر می‌دهم. و در این (معجزات) آیت و نشانه‌ای است برای شما، اگر مؤمن باشید»

– إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا * فَضَرْبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ فِي الْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا * ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا^{۲۲}

«وقتی آن جوانان به غار رفتند و گفتند: پروردگارا ما را از نزد خویش رحمتی عطا کن و برای ما در کارمان صوابی مهیا فرما * پس در آن غار سال‌های معدود به خوابشان بردیم * آن گاه بیدارشان کردیم تا بدانیم کدام یک از دو دسته مدتی را که درنگ کرده‌اند بهتر می‌شمارند»

در آخر به این نکته اشاره می‌شود که گاه خداوند به طور مستقیم و در برخی موارد به وسیله یکی از بندگان صالح خود، مردگان را زنده می‌کرد که در داستان‌های مختلف قرآنی به آن اشاره شد.

۰۶- اثبات رجعت با محوریت منابع اسلام

منابع اسلام به سه دسته سنت، عقل و اجماع تقسیم می‌شود که برای اثبات رجعت باید به آنها رجوع کرد.

۰۶-۱- اثبات رجعت از دیدگاه سنت

سنت در اصل شامل دو موضوع کلی و اساسی می‌شود، قرآن و احادیث. حال برای اثبات رجعت به این دو منبع اصلی اسلام رجوع می‌کنیم.

الف) اثبات رجعت از دیدگاه قرآن

از میان آیات متعددی که در کتب مختلف به عنوان آیات اثبات رجعت در آخرالزمان مطرح می‌شوند، ما به بررسی دو نمونه آن خواهیم پرداخت.

– وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ (۸۳)^{۲۳}

– سوره کهف، آیات ۱۲-۲۱۱

۲۳- سوره نمل، آیه ۸۳: «(به خاطر بیاور) روزی را که از هر امتی دسته‌ای از آنها را که آیه‌های ما را دروغ شمرده‌اند محشور کنیم و ردیف شوند.»

در تفسیر نمونه ذیل این آیه آمده است: «از مجموع آیه چنین استفاده می‌شود که روزی فراخواهد رسید که از هر قوم و جمعیتی خداوند گروهی را محشور می‌کند و آنها را برای مجازات و کیفر اعمال‌شان آماده می‌سازد.

بسیاری از بزرگان این آیه را اشاره به مسئله رجعت و یا بازگشت گروهی از بدکاران و نیکوکاران به همین دنیا در آستانه رستاخیز می‌دانند، چرا که اگر اشاره به خود رستاخیز و قیامت باشد، تعبیر به «من کل امه فوجاً» صحیح نیست، زیرا در قیامت همه محشور می‌شوند.^{۲۴}

– قالوا ربنا ائمتنا ائمتین و احييننا ائمتين فاعترفنا بذنوبنا فهل اِلىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ^{۲۵}

در این آیه، منظور از میراندن اول، همان پایان عمر دنیوی انسان به هنگام مرگ اوست. در نتیجه احیای اول، هنگام رجعت است که خداوند عده‌ای را زنده می‌کند و به دنیا برمی‌گرداند. میراندن دوم نیز همان دنیای پس از رجعت است و زنده کردن دوم، در قیامت و به هنگام زنده شدن همه انسان‌هاست.

شیخ حر عاملی و علامه مجلسی همین وجه را پذیرفته‌اند. «علی بن ابراهیم» نیز در «تفسیر قمی» به استناد روایتی از امام صادق (علیه‌السلام)^{۲۶} این آیه را درباره رجعت دانسته است.

حال این سوال مطرح می‌شود که آیا ممکن است شخصی قرآن را به عنوان کتاب آسمانی بپذیرد ولی آیات متعدد راجع به رجعت را انکار کند؟

ب) اثبات رجعت از دیدگاه روایات

در تفسیر نمونه ذیل آیه ۸۳ سوره نمل بیان می‌دارد: «روایات زیادی است که از جمعی از ثقات از ائمه اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نقل شده است و از آنجا که بحث ما گنجایش نقل آنها را ندارد کافی است آماری را که مرحوم علامه مجلسی از آن جمع‌آوری کرده است، بازگو کنیم. او می‌گوید: چگونه ممکن است کسی به صدق گفتار ائمه (علیهم‌السلام) ایمان داشته باشد و احادیث متواتر رجعت را نپذیرد؟

۲۴- رک: ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، انتشارات دارالکتب الإسلامیه، تهران، ۱۳۷۱، ج ۱۵، ص ۵۴۹

۲۵- سوره غافر، آیه ۱۱: «می‌گویند پروردگارا تو ما را دو بار میراندی و دو نوبت زنده کردی اینک به گناهان خود اعتراف می‌کنیم حال آیا راهی برای بیرون شدن از آتش هست؟»

۲۶- رک: غلامرضا مغیثی، رجعت از نگاه عقل و دین، موسسه فرهنگی هنری مشعر، تهران، ۱۳۹۲، ص ۲۶۴۵

احادیث صریحی که شمار آن به حدود دویست حدیث می‌رسد که چهل و چند نفر از راویان ثقات و علمای اعلام، در بیش از پنجاه کتاب آورده‌اند... اگر این احادیث متواتر نباشد چه حدیثی متواتر است؟»^{۲۷}

در کتاب «دارالسلام در احوالات حضرت مهدی (عجل الله فرجه شریف)»^{۲۸} احادیث بسیاری درباره رجعت آمده است که به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم:

- علامه مجلسی، «شیخ حسن بن سلمان» شاگرد شهید در کتاب «مختصر بصائر» به سند متصل از امام صادق (علیه السلام) که ایشان فرمودند: «اول کسی که قبرش شکافته می‌شود و برمی‌خیزد و به دنیا رجوع می‌کند حسین بن علی (علیه السلام) باشد.»

- «بکیر بن اعین»، امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) بعد از این، به دنیا برمی‌گردند»

- «محمد بن طیار»، در تفسیر این آیه «يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»، امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «نیست احدی از مؤمنین که کشته شود مگر اینکه به دنیا برگردد و زندگی کند تا آنکه خود بمیرد، و نیست از ایشان کسی که خود مرده باشد مگر اینکه به دنیا برگردد تا آنکه کشته شود»

- «ابی بصیر»، امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «آیا اهل عراق رجعت را انکار می‌کنند؟ عرض کردم: آری. فرمود: در قرآن نخوانده‌اید این آیه را که فرموده: وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا^{۳۰}».

باز در کتاب «بازگشت به دنیا در پایان تاریخ»^{۳۱} آمده است:

- امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند: «از ما نیست کسی که ایمان به بازگشت ما نداشته باشد.»

- علامه مجلسی، از حسن بن سلیمان نقل می‌کند که او به سند معتبر از مفضل نقل کرد که گفت حضرت صادق (علیه السلام) در جواب بعضی از پرسش‌های او فرمود: «ای مفضل، و الله که سید اکبر محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله) و صدیق اکبر امیر مؤمنان و فاطمه و حسن مجتبی و حسین و جمیع ائمه هدی (علیهم السلام) همگی زنده خواهند شد.»

- ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۵۵۹-۲۷۵۵۸

۲۸- ر.ک: محمود بن جعفر عراقی، دارالسلام در احوالات حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه شریف)، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۴، ص ۶۲۵

- سوره نمل، آیه ۲۹۸۳

- همان ۳۰

- ر.ک: خدامراد سلیمیان، بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، ص ۲۱۶-۳۱۲۱۵

- در تفسیر قمی با ذکر سند، از ابو خالد کابلی از امام سجاد (علیه السلام) درباره قول خداوند «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ»^{۳۲} فرمودند: «پیامبرتان (صلی الله علیه و آله) و امیرمؤمنان علی (علیه السلام) و ائمه معصومان (علیهم السلام) به سوی شما باز می‌گردند.»

- در بحارالانوار آمده است: «امام رضا (علیه السلام) در پاسخ سوال مأمون در مورد رجعت فرمودند: «همانا رجعت حق است. در امت‌های گذشته بوده است و قرآن نیز در مورد آن سخن گفته است و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: آنچه برای امت‌های گذشته اتفاق افتاده است، برای امت من نیز بدون کم و کاست واقع خواهد شد.»^{۳۳}

۶-۲- اثبات رجعت از دیدگاه عقل

برای اثبات امکان رجعت، به برخی از دلایل عقلی اشاره می‌کنیم:

۱. ضرورت تداوم راه مصلحان تقریر دلیل:

- هر فرد مصلحی که در صدد برپایی انقلاب بزرگ فرهنگی - اجتماعی در سطح جامعه بشری است به جانشینانی نیاز دارد که اصول ترسیمی او را تبیین و تطبیق نمایند. به همین دلیل بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امامانی معصوم (علیهم السلام) احتیاج است تا این خلأ جبران شود.

- طبق نصوص متواتره نزد شیعه و اهل سنت، امامان بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) تا روز قیامت دوازده نفر، و همه آنان از قریش‌اند.

- امام زمان (عجل الله تعالی فرجه شریف) بزرگ‌ترین قیام‌کننده جهانی است که با هدف برپایی حکومت عدل توحیدی، قیام‌کننده به امری جدید است.

- امر جدید احتیاج به اشخاصی دارد که تطبیق‌دهنده و تبیین‌کننده و ادامه‌دهنده آن راهی باشند که شخص امام زمان (عجل الله تعالی فرجه شریف) به آن حکومت، آورده است.

- سوره قصص، آیه ۳۲۸۵

۳۳- ر.ک: محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، انتشارات دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق، ج ۵۳، ص ۵۹، حدیث ۴۵

نتیجه آنکه، ضرورت اقتضا می‌کند که بعد از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه شریف) افرادی معصوم رجعت کنند تا ادامه‌دهنده راه و مرام آن حضرت و تطبیق‌دهنده و تبیین‌کننده آن باشند، خصوصاً با در نظر گرفتن این نکته که با ظهور آن حضرت عصر جدیدی آغاز خواهد شد.

۲. قاعده «حکم الامثال» تقریر دلیل:

الف) رجعت در عالم مادی، بطور کلی به معاد، بعث و حیات جدید در روز قیامت شباهت دارد.

آلوسی می‌گوید: «زنده شدن بعد از مرگ و رجوع به دنیا از اموری است که مقدور خداوند متعال است، که هیچ‌کس در آن شک و شبهه ندارد، و تنها بحث در وقوع آن است.»

ب) معاد ممکن‌الوقوع است، پس رجعت نیز به دلیل قاعده «حکم الامثال» چنین می‌باشد، یعنی اموری که مانند یکدیگرند در جایز بودن یا نبودن یکسانند.

در نتیجه رجعت از جنبه عقلی ممکن است.^{۳۴}

۳-۰۶- اثبات رجعت از دیدگاه اجماع

علمای بزرگ شیعه مطالب فراوانی در اعتقاد به رجعت بیان نموده‌اند که برای نمونه به گفتار عده‌ای از آنان توجه می‌نماییم:

- دانشمند بزرگ شیعه، امین الاسلام طبرسی، ضمن بحث درباره رجعت چنین می‌نویسد: «رجعت تنها با اخبار ثابت نمی‌شود تا قابل تأویل باشند. بلکه اجماع شیعه امامیه بر آن است و اخبار هم مؤید اجماع است.»^{۳۵}

- محدث عالی مقام شیعه مرحوم علامه مجلسی درباره رجعت چنین می‌نویسد: «بدان که از جمله اجماعات شیعه بلکه ضروریات مذهب حق فرقه محقه، حقیقت رجعت است.»^{۳۶}

- رک: علی اصغر رضوانی، غیبت کبری، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۶، ص ۱۰۰-۳۴۹۷

۳۵- رک: فضل بن حسن طبرسی، تفسیر مجمع‌البیان، ترجمه حسین نوری همدانی، انتشارات فراهانی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۱۴۶

- رک: محمد باقر مجلسی، حق‌الیقین، انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامی، تهران، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۶۳۳۵

- مرحوم کلینی در خصوص رجعت می‌فرماید: «موضوع رجعت از عقاید مخصوص امامیه است که بر آن اتفاق دارند، اخبار در این باره متواتر است و برخی از آیات قرآن هم بر آن دلالت دارد.»^{۳۷}

- رئیس‌المحدثین، شیخ صدوق (رضوان الله تعالی) چنین می‌فرماید: «اعتقاد ما در باب رجعت اینست که برگشتن بدنیا حق است.»^{۳۸}

- شیخ حر عاملی می‌گوید: «حقانیت رجعت بصریح آیات بسیار و حدیث‌های متواتر - بلکه متجاوز از تواتر - و اجماع امامیه ثابت است، تا آنجا که ما احدی از علمای امامیه را سراغ نداریم که رجعت را انکار کرده باشد.»^{۳۹}

- مفسر بزرگ اسلامی، شیخ طوسی، ضمن تأیید بحث رجعت در تفسیر تبیان می‌فرماید: «یکی از متأخرین بنام حسن بن سلیمان بن خالد قمی کتابی در مورد رجعت نوشته که در آن گفته است: رجعت از مسائلی است که همه علمای ما، بلکه همه شیعیان بر آن اجماع کرده‌اند و گروهی از بزرگان چون شیخ مفید و سید مرتضی بر آن ادعای اجماع نموده است.»^{۴۰}

- سید مرتضی شاگرد برجسته شیخ مفید می‌فرماید: «رجعت اجماعی ملت اسلام و فرقه امامیه است و چهل نفر از علمای متقدمین درباره رجعت تألیف و تحقیق دارند که اسامی آنها در شرح زیارت جامعه نوشته شده است.»^{۴۱}

۰۷- هدف و فلسفه رجعت

مهم‌ترین سؤالی که در برابر این عقیده مطرح می‌شود این است که هدف از رجعت قبل از رستاخیز عمومی انسان‌ها چیست؟

۰۷-۱- اوج تکامل و شقاوت

با توجه به آنچه از روایات اسلامی استفاده می‌شود این موضوع جنبه همگانی ندارد، بلکه اختصاص به مؤمنان صالح‌العملی دارد که در یک مرحله عالی از ایمان قرار دارند، و همچنین کفار و طاغیان ستمگری که در مرحله منحطی از کفر و ظلم قرار

- ر.ک: محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ترجمه مصطفوی، انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامی، تهران، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۷۳۵

- ر.ک: محمد بن علی ابن بابویه، اعتقادات الامامیه، ترجمه حسینی، انتشارات اسلامی، تهران، بی‌تا، ص ۳۸۷۳

- ر.ک: محمد بن حسن حر عاملی، الإیقاظ من ההجعه بالبرهان علی الرجعه، ترجمه احمد جنتی، انتشارات نوید، تهران، بی‌تا، ۴۰۷-۳۹۴۰۶

- ر.ک: خیرالله مردانی، پرتویی از سیمای مهدویت در قرآن و حدیث، انتشارات راه قرآن، قم، ۱۳۸۵، ص ۲۳۳-۴۰

- ر.ک: همان ۴۱

دارند، چنین به نظر می‌رسد که بازگشت مجدد این دو گروه به زندگی دنیا به منظور تکمیل یک حلقه تکاملی گروه اول و چشیدن کیفر دنیوی گروه دوم است.

به تعبیر دیگر گروهی از مؤمنان خالص که در مسیر تکامل معنوی با موانع و عوائقی در زندگی خود روبرو شده‌اند و تکامل آنها ناتمام مانده است حکمت الهی ایجاب می‌کند که سیر تکاملی خود را از طریق بازگشت مجدد به این جهان ادامه دهند، شاهد و ناظر حکومت جهانی حق و عدالت باشند و در بنای این حکومت شرکت جویند، چرا که شرکت در تشکیل چنین حکومتی از بزرگترین افتخارات است.

و به عکس گروهی از منافقان و جباران سرسخت علاوه بر کیفر خاص خود در رستخیز باید مجازات‌هایی در این جهان، نظیر آنچه اقوام سرکشی مانند فرعونیان و عاد و ثمود و قوم لوط دیدند ببینند، و تنها راه آن رجعت است.^{۴۲}

۲-۰۷- نصرت دین و حکومت عدل جهانی

از آیات و روایات متعدد چنین به دست می‌آید که قبل از قیامت، دین اسلام بر همه ادیان و مکاتب بشری غلبه پیدا می‌کند و مردم خسته از پندارهای بشری به زلال معرفت الهی نائل می‌شوند و از سوی دیگر حاکمیت سیاسی و اجتماعی جهان به دست مسلمانان به رهبری حضرت حجت(عجل الله تعالی فرجه شریف) خواهد افتاد. براین اساس یکی از اهداف رجعت برخی انسان‌ها به دنیا، نصرت و یاری دین اسلام و کمک برای تشکیل حکومت دینی فراگیر بر سطح کره خاک خواهد بود.

مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی در فلسفه و هدف رجعت، بیان عرفانی دارند و به طور خلاصه فلسفه آن را سه چیز می‌دانند:

۱. استعداد امت
۲. استدعای آنها
۳. استحضار ایشان^{۴۳}

۰۸- ویژگی‌های رجعت

پس از اثبات اصل رجعت، حال باید به بررسی ویژگی‌های رجعت بپردازیم. در ابتدا دو سوال اساسی در مورد ویژگی‌های رجعت مطرح می‌شود:

۱-۰۸- آیا رجعت جسمانی است؟

- ر.ک: ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۲۵۵۹

- ر.ک: محمدرضا ضمیری، رجعت یا بازگشت به جهان، ص ۴۳۲۳

از روایات استفاده می‌گردد که رجعت جسمانی باشد نه مثالی، زیرا در هیچ روایتی رجعت را مقید به غیرجسمانی بودن، نکرده‌اند.

در این رابطه شیخ حر عاملی (قدس سره) می‌فرماید:

«اول: اینکه عقیده «تناسخ» است چون تناسخ عبارت از تعلق روح به بدن دیگری در همین دنیا است و این عقیده به حکم روایات متواتر، و اجماع علما باطل است، و عجب اینجا است که منکر رجعت به خیال اینکه رجعت سر از «تناسخ» درمی‌آورد این تاویل را کرده و خود گرفتار تناسخ شده.

دوم: اینکه صریح حدیث‌های بسیاری است که عده‌ای از قبرها بیرون آیند و خاک از سر بیفشانند (و این تعبیر و امثال آن هرگز با این تعویل سازگار نیست).

سوم: اینکه برخلاف ظاهر است، و صرف نظر از ظاهر احادیث سبب ندارد.

چهارم: اینکه اگر روح به بدن دیگر تعلق گیرد، اگر این انسان همان انسان اول باشد همان مفاسدی که برای فرار از آن دست به تأویل زدند، لازم آید و اگر شخص دیگری باشد انتقام از او- به زدن و کشتن و اهانت و دار کشیدن و سوزاندن- جائز نیست چون این بدن گناهی نکرده است.

پنجم: اینکه سبب این تأویل این است که خیال کرده‌اند اگر روح به بدن اول برگردد باید تکلیف هم دوباره بیاید، ولی گفتیم که تکلیف در رجعت حتمی نیست، ممکن است باشد ممکن است نباشد.»^{۴۴}

برخی قائل شدند به اینکه موجودی که استعداد کمال دارد زمانی که کمالات استعدادی آن جنبه فعلیت به خود بگیرد، یعنی از قوه به فعل درآید دیگر نمی‌تواند به حال اول برگردد.

زیرا رجوع از فعلیت به قوه محال است. نفس انسانی با مردن از ماده، مجرد پیدا می‌کند و یک موجود مجرد مثالی یا عقلی می‌شود، که این دو رتبه (مثالی و عقلی) از مرتبه ماده برتر است و وجود آنها از وجود ماده قوی‌تر است اگر مجدداً نفس بعد از مرگ بر ماده تعلق پیدا کند، لازم می‌آید که از فعل به قوه بازگردد و آن محال است.

۴۴- ر.ک: محمد بن حسن حر عاملی، الإیفاظ من ההجعه بالبرهان علی الرجعه، ص ۴۳۰

علامه طباطبایی در پاسخ به این شبهه می‌فرماید: «آنچه گفته می‌شود که بازگشت فعل به قوه محال است، مطلب درستی است، ولی زنده شدن یک موجود پس از مرگ از مصادیق آن نیست، زیرا اگر انسانی پس از مرگ به دنیا بازگردد و نفس او مجدداً با ماده (بدن قبلی) تماس و تعلق پیدا کند، این امر باعث ابطال اصل تجرد و بازگشت از فعل به قوه نیست چه اینکه او قبل از مردن، و پیش از قطع رابطه با بدن بطور یقین منافاتی با تجرد او ندارد.

تنها چیزی که هست این است که با اثر مرگ، روابطی که ضامن تأثیر و فعل نفس در ماده بود، مفقود شد و لذا پس از آن قدرت بر انجام افعال مادی را نداشت، درست مانند صنعتگری که آلات و ابزار لازم، برای عمل را از دست بدهد. ولی با بازگشت نفس به حال سابق و تعلق آن به بدن دوباره قوا و ادوات آن را به کار می‌اندازد. در نتیجه می‌تواند حالات و ملکات خود را به واسطه افعال جدید به مرحله‌ای فوق مرحله سابق برساند و تکامل تازه‌ای پیدا کند بدون اینکه سیر نزولی و عقب‌گرد از حال کمال به نقص، و از فعل به قوه کرده باشد.»^{۴۵}

۲-۰۸- آیا رجعت اختیاری است؟

به یقین افرادی که برای انتقام و تنبیه رجعت می‌کنند، با میل و اراده خود باز نمی‌گردند، بلکه ناگزیر تن به رجعتی می‌دهند که برای آنها بسیار ذلت‌بار و سخت است. اما از برخی روایان استفاده می‌شود که رجعت مؤمنان اختیاری است.

مضل می‌گوید: «در خدمت امام صادق (علیه‌السلام) صحبت از حضرت قائم (عجل الله تعالی فرجه شریف) و شیعیانی شد که در انتظار حضرتش از دنیا رفته‌اند، حضرت فرمودند: هنگامی که آن حضرت قیام کند، مأموران الهی در قبر به مؤمنان می‌گویند: [ای بنده خدا! صاحب ظهور کرده است. اگر می‌خواهی به او می‌پیوندی پس به او ملحق شو و اگر می‌خواهی در نعمت‌های الهی متنعم بمانی، پس بمان.»^{۴۶}

از دیگر ویژگی‌های رجعت می‌توان به اختصاصی بودن رجعت و مشخص نبودن زمان آن اشاره کرد. همانطور که در حدیث آمده: «آن هنگام که رسول خدا مردم را نسبت به وقایع رجعت آگاه کرد، مردم از آن حضرت پرسیدند: رجعت در چه زمانی اتفاق

- ر.ک: جعفر موسوی‌نسب، دویت پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه شریف)، انتشارات فرهنگ منہاج، تهران، ۱۳۸۶، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۱

- ر.ک: غلامرضا مغیثی، رجعت از دیدگاه عقل و دین، ص ۴۶۳

می‌افتد؟ خداوند به پیغمبرش (صلی الله علیه و آله) وحی فرمود: بگو من نمی‌دانم (تنها خدا از آن آگاهی دارد) که آنچه وعده داده شده نزدیک است یا آنکه خداوند برای آن مدت (فراوانی) قرار داده است.^{۴۷}»^{۴۸}

۰۹- رجعت‌کنندگان^{۴۹}

رجعت همانطور که قبلاً اشاره شد، جنبه عمومی ندارد بلکه اختصاص به گروهی از مؤمنان و کافران دارد و به دلیل گستردگی این بحث، در اینجا فقط به برخی از رجعت‌کنندگان اشاره می‌شود:

- رجعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله): از امام سجاد (علیه السلام) نقل شده که در تفسیر آیه «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَيَّ مَعَادٍ»^{۵۰} فرمود: «پیامبرتان به سوی شما برمی‌گردد...»

- رجعت علی (علیه السلام) و تکرار آن: در روایات فراوانی وارد شده است که حضرت علی (علیه السلام)، چندین بار رجعت می‌کند. امام صادق (علیه السلام) ضمن حدیثی چنین فرمود: «... پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: ای علی! خداوند تو را در آخر الزمان به بهترین صورت زنده می‌کند، در حالی که ابزاری در دست داری که دشمنانت را با آن نشان می‌گذاری.»

در همین باره سخن دیگری از خود آن حضرت است که فرمود: «... و همانا من صاحب بازگشت‌ها و دولت، دولت‌ها هستم. و همانا من صاحب عصا و نشانه‌گذار هستم. و جنبنده‌ای که با مردم سخن می‌گوید...»

- نخستین رجعت‌کننده از معصومین (علیهم السلام): امام صادق (علیه السلام) فرمود: «اولین کسی که زمین بر رویش شکافته می‌شود و به دنیا برمی‌گردد، حسین بن علی (علیه السلام) است.»

آن حضرت هم‌چنین فرمود: «اولین کسانی که به دنیا برمی‌گردند، حسین بن علی (علیهم السلام) و یارانش و یزید بن معاویه و یارانش هستند که همه آنها را از اول تا آخر می‌کشد.»^{۵۱}

۴۷- سوره جن، آیه ۲۵: «قُلْ إِنْ أَدْرَىٰ أَوْ قَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا»

- ر.ک: محمدرضا ضمیری، رجعت یا بازگشت به جهان، ص ۴۸۳۰

۴۹- ر.ک: خدامراد سلیمیان، بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، ص ۲۲۹-۲۱۶

- سوره قصص، آیه ۵۰۸۵

۵۱- ر.ک: محمدرضا فزادیان، از حسین (علیه السلام) تا مهدی (علیه السلام)، انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه شریف)، قم، ۱۳۸۵، ص ۹۴

- رجعت معصومین (علیهم السلام): در تعدادی از روایات به رجعت معصومین (علیهم السلام) اشاره شده است. امام صادق (علیه السلام) رجعت

معصومین را در کلامی کوتاه این گونه می‌فرماید: «از [شیعیان] ما نیست کسی که ایمان به بازگشت ما نداشته باشد...»

- رجعت پیامبران گذشته: روایاتی که بازگشت پیامبران گذشته را نوید داده‌اند، از این قرارند:

* عبدالله بن مسکان از امام صادق (علیه السلام) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را، از حضرت آدم تا آخر

مبعوث نکرد، مگر این که به دنیا برمی‌گردند و حضرت علی (علیه السلام) را یاری می‌دهد.»

* ابو بصیر از امام باقر (علیه السلام) ذیل آیه شریفه «لَتُؤْمِنَنَّ بِهِ وَ لَتَنْصُرُنَّهُ»^{۵۲} نقل می‌کند که فرمود: «خداوند هیچ پیامبری را از

حضرت آدم تا خاتم مبعوث نکرد، مگر این که به دنیا برخواهد گشت و به همراه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) [با دشمنان]

جنگ خواهند کرد.»

- رجعت مؤمنان محض و کافران محض: دسته‌ای از روایات، بدون اینکه مشخصاً افراد خاصی را ذکر کنند، رجعت‌کنندگان را

تحت عنوان کلی، مؤمنان خالص و کافران خالص ذکر کرده است:

* در تفسیر قمی می‌نویسد: «مفضل از امام صادق (علیه السلام) درباره آیه - وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا -^{۵۳} نقل کرد که آن

حضرت فرمود: هیچ مؤمنی کشته شده نیست، مگر این که بازمی‌گردد تا به مرگ طبیعی از دنیا برود و [البته] بر نمی‌گردد، مگر

مؤمنان محض و کافران محض.»

* از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: «رجعت، عمومی نیست و فقط مؤمنان خالص و محض و نیز مشرکان محض به

دنیا برمی‌گردند.»

* کلینی، درباره رجعت دشمنان اهل بیت (علیهم السلام) آورده است که حسن بن شاذان واسطی گفت: «نامه‌ای به ابو الحسن

الرضا (علیه السلام) نوشتم و در آن، از جفا و کینه‌توزی دشمنان به آن حضرت شکایت کردم. آن حضرت به خط شریفشان مرقوم

فرمودند: «همانا خداوند تبارک و تعالی از دوستان ما بر صبر و بردباری در دولت باطل پیمان گرفت. بر خواست الهی صبر کن.

۵۲- سوره آل عمران، آیه ۸۱: «به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید»

- سوره نمل، آیه ۵۳۸۳

پس آن هنگام که قائم ما و بزرگ خلق قیام فرماید، آنها [وقتی زنده شده یا عذاب شوند] می‌گویند: یا وِیْلَنَا مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا
هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ^{۵۴}»

* شیخ مفید با استفاده از روایات چنین می‌گوید: «رجعت در نزد ما، مختص به کسانی است که دارای ایمان محض و یا کفر محض هستند و غیر از این دو گروه، رجعت نخواهند کرد ... پس خداوند به وسیله مؤمنان از آنها انتقام می‌گیرد. پس کسی (از پیروان شیطان) باقی نخواهد ماند.»

- تمامی معتقدان به امر ولایت (از مردگان و کشتگان)

* در تفسیر عیاشی از عبدالله بن مغیره از جابر نقل کرده است: «از امام باقر^(علیه‌السلام) درباره قول خداوند - وَ لَئِنْ قُتِلْتُمْ فِی سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مُتُّمْ -^{۵۵} پرسیدم، حضرت فرمود: ای جابر آیا می‌دانی سبیل الله چیست؟ عرض کردم: نه به خدا سوگند منتظرم تا از شما فراگیرم. فرمود: سبیل الله، علی و ذریه اوست. پس هرکس با داشتن ولایت او کشته شود، در راه خدا مرده است و هر کس در ولایت آنها بمیرد، در راه خدا مرده است. نیز کسی از این امت ایمان نمی‌آورد، جز این‌که یک شهادت و یک مرگ دارد. هرکس کشته شده باشد، زنده می‌شود تا به مرگ طبیعی بمیرد و هرکس مرده است، زنده می‌شود تا کشته شود.»

* کلینی، روایتی از امام صادق^(علیه‌السلام) نقل کرده است که ایشان، پس از بیان مراحل که شیعه از هنگام مرگ پشت سر می‌گذارد، خطاب به شیعیان راستین چنین فرموده است: «هم‌چنین شیعیان و دوستداران اهل بیت، حیات برزخی خود را سپری می‌کنند) تا این‌که قائم ما اهل بیت^(عجل الله تعالی فرجه شریف)، پرچم قیام به دوش می‌گیرد که در آن هنگام، خداوند ایشان را مبعوث خواهد فرمود و آنها، گروه‌گروه لبیک گویند به حضرتش ملحق می‌شوند و آن زمان است که اهل باطل به شک در می‌افتند و حلال‌کنندگان حرام الهی مضمحل می‌شوند و اندکی از آنها (مخالقان) می‌مانند.»

* حضرت امام صادق^(علیه‌السلام) در بیان آیه ۴۱ سوره نحل به ابا بصیر فرمود: «ای ابا بصیر! در آن هنگام که قائم ما قیام نماید، خداوند گروهی از شیعیان ما را برخواهد انگیخت، در حالی‌که شمشیرهایشان بر دوششان است. پس به گروهی می‌رسند که آنها نمرده‌اند و می‌گویند: فلانی و فلانی و فلانی زنده شده‌اند و از قبرهایشان بیرون آمده‌اند و ایشان همراه قائم^(عجل الله تعالی فرجه شریف)

۵۴- سوره یس، آیه ۵۲: «وای بر ما چه کسی ما را از خوابگاهمان بر انگیخت (آری) این همان است که خداوند رحمان وعده داده و فرستادگان (او) راست گفتند.»

۵۵- سوره آل عمران، آیه ۱۵۷: «اگر در راه خدا کشته شوید یا بعیرید [زیان نکرده‌اید زیرا] آمرزش و رحمت خدا از تمام آنچه آنها [در طول عمر خود] جمع‌آوری می‌کنند بهتر است.»

هستند. پس این خبر به گوش دشمنان ما می‌رسد. آنها می‌گویند: ای شیعیان چقدر دروغ می‌گویید، این دولت شماسست و در آن شما دروغ می‌گویید. نه به خدا سوگند آنها زنده نشده‌اند و هرگز تا قیامت نیز زنده نخواهند شد. امام فرمود: خداوند سخن ایشان را نقل فرموده می‌گوید: «وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتٍ»^{۵۶}

- بشارت رجعت به یاران خاص معصومان^(علیهم‌السلام): دسته دیگر، روایاتی است که معصومان^(علیهم‌السلام) به اشخاصی بشارت رجعت داده‌اند.

الف) مفضل بن عمر: ابن جریر طبری از امام صادق^(علیه‌السلام) آورده است که فرمودند: «ای مفضل، تو و ۴۴ مرد همراه قائم برانگیخته می‌شوید و همانا تو در سمت راست قائم، مردم را امر و نهی می‌کنی و در آن روز، آنها بیشتر از امروز، از تو اطاعت می‌کنند.»

ب) سلمان فارسی: آن‌گاه که سلمان درباره حکومت حضرت مهدی^(عجل الله تعالی فرجه شریف) شنید، می‌گوید: «اشتیاقم فراوان شد و در حالی که اشک از چشمانم جاری بود، عرض کردم: ای رسول خدا، آیا در آن زمان شما هستید؟ فرمود: آری، به آن خدایی که مرا به رسالت مبعوث فرمود، هر آینه من آن زمان خواهم بود و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان حسین و تو نیز خواهی بود و هر آن کس که از ما باشد و برای ما مظلوم واقع شده است و هر آن کس که ایمان کامل و محض داشته باشد. آری، به خدا سوگند ای سلمان، ... ما تأویل آیه شریفه - وَ تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ... -^{۵۷} هستیم. سلمان می‌گوید: از محضر پیامبر^(صلی الله علیه و آله) برخاستم و چه باکی سلمان را که چگونه مرگ را ملاقات نماید یا این‌که مرگ او را ملاقات نماید.»

ج) حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز: از امام صادق^(علیه‌السلام) روایت شده است که فرمودند: «گویی حمران بن اعین و میسر بن عبد العزیز را می‌بینم که بین صفا و مروه، بر دشمنان ضربت وارد می‌کنند.»

د) عبد الله بن شریک عامری: امام کاظم^(علیه‌السلام) در حدیثی فرمود: «گویا عبدالله بن شریک عامری را می‌بینم که عمامه‌ای سیاه بر سر دارد و دو دسته گیسویش بین دو کتف اوست و از سینه کوه بالا می‌رود و او در آن زمان، در میان چهار هزار نفری است که رجعت کرده و در حضور قائم اهل بیت^(علیهم‌السلام) به تکبیر گفتن مشغول‌اند.»

۵۶- سوره نحل، آیه ۳۸: «و سوگند یاد کرده [گفتند] خداوند مردگان را زنده خواهد کرد.»

ه) داود رقی: کشی، در کتاب رجال، از برقی نقل می‌کند که داود رقی در راهی می‌رفت. پس حضرت صادق (علیه‌السلام) به او

نگاهی کرد و فرمود: «هرکه می‌خواهد مردی از اصحاب حضرت قائم را ببیند، به این مرد بنگرد.»

نیز کشی از خود داود نقل می‌کند که گفت: به حضرت صادق (علیه‌السلام) عرض کردم: «من پیر و فرتوت شده‌ام و دوست دارم در

راه محبت شما کشته شوم، فرمود: ناچار شهادت نصیبت خواهد شد؛ اگر اکنون نشود، بعدا می‌شود.»

و) نجم بن اعین: علامه در کتاب خلاصه، و ابن داود در کتاب رجال، در شرح حال نجم بن اعین، از عبد الله بن بکیر نقل

می‌کنند که حضرت صادق (علیه‌السلام) فرمود: «نجم، از کسانی است که در رجعت جهاد می‌کند.»

۹- رجعت برخی از اصحاب پیامبران: دسته‌ای دیگر از روایات رجعت، برخی پیامبران و یاران ایشان و پیروان آنها را جزو

رجعت‌کنندگان شمرده‌اند.

عیاشی به نقل از مفضل بن عمر از امام صادق (علیه‌السلام) چنین نقل کرده است: «هرگاه قائم آل محمد (عجل الله تعالی فرجه و شریف) به پا

خیزد، از پشت کعبه ۲۷ مرد را بیرون می‌آورد: پانزده تن از قوم موسی، آنان که به حق قضاوت نموده و به آن بازمی‌گردند، هفت تن

از اصحاب کهف، یوشع وصی حضرت موسی، مؤمن آل فرعون، سلمان فارسی، ابودجانه انصاری و مالک اشتر.»

این روایت را، با تفاوت اندکی ابن جریر طبری نیز ذکر کرده است.

- زنان رجعت‌کننده: اگرچه روایات رجعت، بطور معمول به زن یا مرد اختصاص ندارد و تحت عنوان مؤمن محض و کافر

محض آمده، روایات اندکی به رجعت بانوان اشاره کرده است. از جمله، روایت مفضل بن عمر از امام صادق (علیه‌السلام) است که

فرمود: «همراه قائم (عجل الله تعالی فرجه و شریف) سیزده زن خواهند بود. گفتیم: برای چه منظور؟ فرمود: آنها مجروحان را مداوا و به

مریض‌ها رسیدگی می‌کنند، همان‌گونه که وقتی همراه پیامبر که بودند، چنین می‌کردند. عرض کردم: [اگر ممکن است] آنها را نام

ببرید. آن حضرت فرمود: قنوا دختر رشید، ام ایمن، حبابه، البیه، سمیه مادر عمار بن یاسر، زبیده، ام خالد احمسیه، ام سعید حنفیه،

صبانه ماشطه و ام خالد جهنیه.»

۱۰- تکلیف رجعت‌کنندگان: یکی از مباحث مهم رجعت، درباره تکلیف است که آیا انسان‌ها همانند حیات پیشین خود،

تکلیف دارند یا خیر؟

در یک بررسی اجمالی در این باره، به سه دیدگاه برمی‌خوریم:

۱. برخی بر این اعتقادند که زمان رجعت، همچون قیامت زمان پاداش و مجازات است و تکلیف در آن راهی ندارد. استدلال این گروه این است که کافران رجعت‌کننده، با توجه به شهود برزخی حقیقت در عالم برزخ، توبه خواهند کرد و بنابراین، نقض غرض خواهد شد.

پاسخ این است که چنین نیست و کسانی که حقیقت را مشاهده کردند، همیشه راه توبه و هدایت در پیش نمی‌گیرند. در بین امت‌های گذشته هم، بسیاری بوده‌اند که به رغم مشاهده معجزات پیامبران و حتی عذاب‌های الهی، همچنان راه عناد و دشمنی در پیش گرفته‌اند.

۲. برخی نیز اعتقاد دارند در رجعت، تکلیف وجود دارد؛ زیرا رجعت در دنیا تحقق می‌یابد، نه در آخرت.

۳. برخی نیز به تفصیل گفته‌اند که اگرچه دار تکلیف نیست، انجام کارهای خوب، ثواب و کارهای بد، جزا به دنبال خواهد داشت؛ یا اینکه خوبان و مؤمنان تکلیف داشته، به یاری معصومان (علیهم‌السلام) همت می‌گمارند و تنها برای کفار و دشمنان دار مجازات است.

علامه مجلسی در این باره می‌نویسد: «همانا زمان رجعت، زمان تکلیف نیست فقط، بلکه واسطه بین دنیا و آخرت است. پس به نسبت گروهی دار تکلیف و نسبت به گروهی دار مجازات است.»

مشکل دیدگاه علامه این است که مشخص نشده برای چه کسانی دار تکلیف و برای چه کسانی دار جزا است.

سید مرتضی خود، به این نکته اشاره کرده که رجعت، هیچ‌گونه منافاتی با تکلیف ندارد.

ایشان در جایی دیگر، بر ادعای خود این‌گونه دلیل می‌آورد: «بدون شک بر کسانی که رجعت می‌کنند، یاری کردن امام واجب است؛ چه این‌که دفاع از آن حضرت و یاری کردن او در برابر دشمنان، تکلیف خواهد شد. پس نمی‌توان گفت تکلیف ندارند.» البته در ادامه، تکلیف داشتن کافرانی را که رجعت می‌کنند قبول نکرده، رجعت آنها را صرفاً برای چشیدن عذاب و ذلت ذکر کرده است.

۱۱- بررسی دیدگاه‌ها

به نظر می‌رسد در دوران رجعت نیز همچنان تکلیف ادامه خواهد داشت؛ به لحاظ اینکه روایات فراوانی، دنیا را دار تکلیف شمرده‌اند. در این دوران، حتی اگر کافران و مشرکان از عقاید خود دست برداشته، ایمان بیاورند، از آنها قبول خواهد بود، ولی

همان‌گونه که اشاره شد، مخیر صادق یعنی خداوند متعال فرموده آنها که به درجه کفر محض رسیده‌اند، اگر عذاب الهی را نیز مشاهده کنند و به دنیا بازگردند، همچنان بر روش کفرآمیز خود ادامه خواهند داد و در این میان، مؤمنان با یاری معصومان (علیهم‌السلام) بر ثواب خود خواهند افزود.

افزون بر آن، اگر گفته شود هیچ‌گونه تکلیفی وجود نخواهد داشت، اولاً روایاتی که بخشی از فلسفه رجعت را یاری حضرت مهدی و معصومان (علیهم‌السلام) دانسته، مشکل پیدا خواهد کرد و ثانیاً، رجعت بیهوده خواهد بود.^{۵۸}

۱۲- طول عمر رجعت‌کنندگان

در این که کفار محض و مؤمنین محض رجعت می‌کنند مورد اتفاق شیعه است ولی چقدر در دنیا باقی می‌مانند امام کاظم (علیه‌السلام) می‌فرماید: «در رجعت برمی‌گردند ارواح مؤمنان با ارواح دشمنان ایشان به سوی بدن‌هایشان تا حق خود را از ایشان بگیرند هر که را آنها عذاب و شکنجه کرده باشد انتقام از او گرفته خواهد شد. اگر آنها کسی را به خشم آورده باشند آنها او را به خشم خواهند آورد، اگر کشته باشند کشته خواهند شد و مؤمنین سی ماه بعد از کشتن دشمنان خود زندگانی کنند و بعد از سی ماه همه در یک شب از دنیا می‌روند و ایشان به نعیم بهشت برگردند و دشمنان‌شان به بدترین عذاب‌های جهنم برگردند.»

ولی درباره امام حسین (علیه‌السلام) و حضرت علی (علیه‌السلام) است که بعد از رجعت که امام زمان (عجل الله تعالی فرجه شریف) حکومتش به پایان رسد حکومت به دست آنها سپرده خواهد شد و راجع به امام حسین (علیه‌السلام) است که آن حضرت حکومت بسیار طولانی بعد از امام زمان (عجل الله تعالی فرجه شریف) خواهند داشت.^{۵۹}

در کتاب منتخب البصائر، از سعد، او از ابن عیسی، او از علی بن حکم، او از ابن ابی عمیره، او از ابی داود و او از بریده اسلمی روایت نموده: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند: حال شما چگونه می‌شود وقتی که امت من از ظهور مهدی مایوس و نومید شوند، بعد از آن، از جرم آفتاب صدایی بیاید و به سبب آن، اهل آسمان و زمین شاد شوند. عرض کردم: یا رسول الله! آیا بعد از موت؛ یعنی بعد از مردن خلائق واقع می‌شود.

- رک: خدامراد سلیمان، بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، ص ۲۳۳-۵۸۳۳۱

- رک: جعفر موسوی‌نسب، دویست پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه شریف)، ص ۲۸۰-۵۹۲۷۹

فرمود: به خدا سوگند! هر آینه بعد از مردن، هدایت، ایمان و نور است. عرض کردم: آیا عمرها در این زمان درازتر و بیشتر می‌باشد یا در زمان رجعت؟

فرمود: عمرهای زمان رجعت دو برابر عمرهای این زمان می‌باشد.^{۶۰}

۱۳- اعتقاد اهل سنت، مفوضه و غلات به رجعت

اهل سنت هیچگونه اعتقادی به رجعت ندارند و هرکس را که به رجعت اعتقاد دارد کذاب، فاسق و خبیث می‌دانند. ابن حجر می‌گوید: «عثمان بن عمیره، مذهب پست و بی‌ارزشی دارد، غلوکننده در شیعه‌گری است، ایمان به رجعت دارد!»، عقیلی می‌گوید: «ابوحزمه ضعیف الحدیث و بی‌ارزش بوده است، ایمان به رجعت دارد!»

از سفیان بن عیینه سوال شد که مراد جابر از رجعت چیست؟ او گفت: «همانا رافضی‌ها می‌گویند: به تحقیق علی (علیه‌السلام) در میان ابرها (زنده) است و خارج نمی‌شود با کسانی که خارج شده‌اند از فرزندان او تا منادی از آسمان ندا داده و علی (علیه‌السلام) را می‌خواند که با فلانی خارج شو!»^{۶۱} مانند این اعتقاد اهل سنت در غلات و مفوضه نیز وجود دارد. جریش می‌گوید: «از متفکران زیرک یهود، عبدالله بن سبأ است که گروه‌های غالی شیعه به او برمی‌گردند و او معتقد به مذهب رجعت و مذهب حلول بوده و گمان می‌کرد که ابن‌ملجم، علی (علیه‌السلام) را نکشته است، بلکه آن کسی که کشته شد شیطان بود که برای مردم به صورت علی (علیه‌السلام) متصور شده بود.»^{۶۲}

اهل سنت به دلایل مختلفی مانند، حصول شبهه و عدم تفکیک بین عقیده غلات و شیعه در مورد رجعت، تقلید از گذشتگان، دفاع متعصبانه از صحابه (اعتقاد به عدالت کل صحابه) و جهل و حسادت، به انکار رجعت پرداخته‌اند.^{۶۳}

۱۴- نتیجه‌گیری

- رک: علی‌اکبر نهایندی، العبقری الحسان، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۶، ص ۸۳۰-۸۲۹-۶۰

- رک: احمد علی طاهری ورسی، رجعت یا حیات دوباره از دیدگاه عقل قرآن و روایات، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۸۴، ص ۱۳۲

- رک: همان، ص ۳۵-۶۲۳۴

- رک: همان، ص ۴۲-۶۳۴۰

با توجه به اینکه اصل رجعت انتقام گرفتن از ستمگران و کافران محض و احقاق حق مظلومین و مؤمنان محض است، حال این آیه شریفه قرآن را که می‌فرماید: «أَنْ الْأَرْضُ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^{۶۴} را می‌توان با تمام وجود درک کرد. خداوند در جای دیگر از قرآن نیز امید انسان را دو چندان می‌کند و می‌فرماید: «إِنْ وَعَدَ اللَّهُ الْحَقَّ»^{۶۵}

با وجود این آیات و آیات فراوان درباره رجعت و اثبات آن با روش‌های عقلانی، وحیانی، نقلی و اجماعی، انکار رجعت امری محال است و می‌توان گفت اگر کسی رجعت را انکار کند، آیاتی از قرآن و در اصل، اساسی‌ترین منبع دین اسلام را به طور کلی انکار کرده است.

منابع

۱- قرآن کریم

۲- ابن بابویه، محمد بن علی (بی‌تا)، اعتقادات الامامیه، ترجمه حسنی، انتشارات اسلامیه، تهران

۳- حر عاملی، محمد بن حسن (بی‌تا)، الإیقاظ من ההجعه بالبرهان علی الرجعه، ترجمه احمد جنتی، انتشارات نوید، تهران

۴- رضوانی، علی‌اصغر (۱۳۸۶)، غیبت کبری، مسجد مقدس جمکران، قم

۵- سلیمیان، خدامراد، (۱۳۸۷)، بازگشت به دنیا در پایان تاریخ، بوستان کتاب قم (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه

علمیه قم)، قم

۶- ضمیری، محمدرضا، (۱۳۷۸)، رجعت یا بازگشت به جهان، انتشارات موعود عصر (عجل الله تعالی فرجه شریف)، تهران

۷- ضمیری، محمدرضا، (۱۳۸۴)، رجعت (بررسی جامع مفهوم رجعت از دیدگاه عقل و نقل)، انتشارات موعود عصر (عجل الله تعالی

فرجه شریف)، تهران

۸- طاهری ورسی، احمدعلی، (۱۳۸۴)، رجعت یا حیات دوباره از دیدگاه عقل قرآن و روایات، انتشارات مسجد مقدس

جمکران، قم

۶۴- سوره انبیاء، آیه ۱۰۵: «بندگان صالح من وارث (حکومت) زمین خواهند شد»

۶۵- سوره احقاف، آیه ۱۷: «وعدده خدا حق است»

- ۹- طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۷۴)، تفسیر المیزان، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (دفتر انتشارات اسلامی)، قم
- ۱۰- طبرسی، فضل بن حسن، (بی تا)، تفسیر مجمع البیان، ترجمه حسین نوری همدانی، انتشارات فراهانی
- ۱۱- عراقی محمود بن جعفر، (۱۳۸۴)، دارالسلام در احوالات حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرجه شریف)، مسجد مقدس جمکران، قم
- ۱۲- فؤادیان، محمدرضا، (۱۳۸۵)، از حسین (علیه السلام) تا مهدی (عجل الله تعالی فرجه شریف)، انتشارات بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عجل الله تعالی فرجه شریف)، قم
- ۱۳- قرائتی، محسن، (۱۳۸۸)، تفسیر نور، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران
- ۱۴- کلینی، محمد بن یعقوب، (بی تا)، اصول کافی، ترجمه مصطفوی، انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامی، تهران
- ۱۵- مجلسی، محمد باقر، (۱۴۰۳ق)، بحار الانوار، دار احیاء التراث العربی، بیروت
- ۱۶- مجلسی، محمد باقر، (بی تا)، حق الیقین، انتشارات کتاب فروشی علمیه اسلامی، تهران
- ۱۷- مجلسی، محمد باقر، (۱۳۸۶)، کتاب رجعت، انتشارات دلیل ما، قم
- ۱۸- مردانی، خیرالله، (۱۳۸۵)، پرتویی از سیمای مهدویت در قرآن و حدیث، راه قرآن، قم
- ۱۹- مغیثی، غلامرضا، (۱۳۹۲)، رجعت از نگاه عقل و دین، موسسه فرهنگی هنری مشعر، تهران
- ۲۰- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۱)، تفسیر نمونه، دارالکتب الإسلامیه، تهران
- ۲۱- موسوی نسب، جعفر، (۱۳۸۶)، دویست پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان (عجل الله تعالی فرجه شریف)، انتشارات فرهنگ منہاج، تهران
- ۲۲- نهاوندی، علی اکبر، (۱۳۸۶)، العبقری الحسان، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم
- ۲۳- مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، محمدرضا ضمیری، رجعت یک پیشگویی تاریخی است یا یک مسئله اعتقادی

معرفی کتاب

عنوان: دانشنامه فاطمی، اخلاق و سیره عملی حضرت زهرا (س)

* اثر برگزیده هفدهمین همایش کتاب سال حوزه.

موضوع: دانشنامه فاطمی با ۱۱۷ مدخل اصلی در شش مجلد شامل ۶۸ مقاله درباره زندگی، شخصیت و منزلت، سیره و تعالیم حضرت فاطمه زهرا (س) منتشر شده است.

این دانشنامه زیر نظر آقای علی اکبر رشاد گردآوری شده و از سوی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی به چاپ رسیده است.

جلد اول آن، به زندگی حضرت از ولادت تا شهادت و اشخاص مرتبط با ایشان، مانند پدر، مادر، فرزندان و زنان همراه می پردازد.

جلد دوم، فضایل و سیره حضرت را در اخلاق، عبادت، همسررداری، خانه داری، تربیت فرزند، فرهنگ، اجتماع و سیاست ارائه و ایشان را از دیدگاه های گوناگون معرفی می کند و جلد سوم، شامل معارف و آثار فاطمی است، مانند احادیث، خطبه ها، اشعار و معارف نظری و عملی.

بخش دوم دانشنامه، جلدهای چهارم تا ششم است که ۴۹ مقاله را با موضوع زن و خانواده در مباحث فقهی، حقوقی و اجتماعی ارائه کرده است. این مقاله ها، با استناد به منابع دینی، توجه به آرای جدید و نیازهای دوره معاصر و نقد برخی نظریه های معارض با اندیشه دینی، نگاشته شده است.

برخی اهداف تدوین این دانشنامه عبارتند از:

* تبیین جامع و علمی تاریخ زندگانی، شخصیت و منزلت الهی حضرت فاطمه، برای پاسخگویی به شبهات کلامی و تاریخی؛

* تبیین و تحلیل تعالیم، اخلاق و سیره عملی آن بزرگوار، به مثابه نمونه انسان کامل و الگوی عینی زن مسلمان؛

* تبیین حقوق زن، ماهیت، مبانی و منزلت نهاد خانواده و حقوق و تکالیف زنان از منظر اسلام.

بسمه تعالی

نویسنده: ناهید سلیمانی مقدم

معاون پژوهشی حوزه علمیه حضرت حجت(عجل الله)

چگونه خوب بیاندیشیم، خوب در باره اندیشه های خود تحقیق کنیم و آن ها را مکتوب نماییم.

دوستان خوبم برای اندیشیدن لازم است در اولین مرحله، نوع تفکر خود را مشخص نماییم، چه چیزی بیشتر از هر چیزی برایمان دغدغه و انگیزه ایجاد می کند؟ چه چیزی بیشترین سؤال ذهنیمان را طراحی می کند؟ چه چیزی آرام و قرارمان را از بین می برد که تا جواب آن را به دست نیاوریم، احساس راحتی نمی کنیم!

به طور کلی دو نوع تفکر داریم: ۱- تفکر الهی که خدا در رأس آن قرار می گیرد و همه چیز با معیار شرع و عقل سنجیده می شود، و عمل مطابق آن زندگی ابدی انسان را پشتیبانی و تأمین می نماید. ۲- تفکر غیر الهی که خود به شاخه های متفاوتی تقسیم می گردد، مثلاً: تفکر ی که بر مبنای علم تجربی است، یا تفکری که بر مبنای اقتصاد، قدرت، مسائل جنسی و یا عوامل ماورائی است که هر کدام برای زندگی بشر خوبی ها و بدی ها و شروری را به ارمغان آورده است. تحلیل هر مسأله ای وابستگی شدید به نوع تفکر محقق و تحلیل گر آن دارد.

اولین مرحله برای تحقیق، پیدا کردن همان دغدغه ذهنی است.

دومین مرحله پیدا کردن کتاب‌ها و مراجع دست اول، دوم و تمام مطالبی است که درست و غلط در باره مطلب مورد نظر در آن مطرح شده است، اعم از CD، اینترنت، سایت‌ها و شبکه‌های مجازی. در ابتدای امر باید به نحو سریع مروری بر این منابع انجام بگیرد تا یک دید کلی نسبت به مطلب و بیانات مختلف در باره آن به دست بیاید، زیرا تا ما در باره مطلبی حداقل اطلاعات را نداشته باشیم، از مطلب سؤالی به ذهن خطور نمی‌کند.

سومین مرحله که مهمترین مرحله تحقیق هم می‌باشد، بارش سؤال است که به وسیله آن تمام سؤالات و دغدغه‌های ذهنی بر روی کاغذ پیاده می‌شود.

در این شماره می‌خواهم پیاده کردن این بارش سؤال را برای شما توضیح دهم.

همان طور که در منطق خوانده اید، اساسی‌ترین مطالب، ما (چیستی و ذات شیء)، هل (هستی و بودن شیء چه در خارج از ذهن و چه در ذهن) و لم (علت بودن و هستی شیء و یا علت صفات و خصوصیات که دارد) می‌باشد؛ یعنی هر مطلبی که به ذهن ما می‌رسد، در مرحله اول ذاتیات آن را باید پیدا کنیم؛ لازم به ذکر است که ذاتی، به چیزی گفته می‌شود که هیچوقت از شیء گرفته نمی‌شود، به نحوی که اگر ذاتی را از آن شیء بگیریم دیگر چیزی از آن باقی نمی‌ماند؛ پس برای سیر صحیح ایجاد سؤال در ذهن ابتدا باید سراغ چیزهایی برویم که ذات و حقیقت آن چیز را بدون آن تحقق پیدا نمی‌کند.

در مرحله بعد (هل) شیء مورد بررسی قرار می‌گیرد، یعنی باید ذهنی یا خارجی بودن شیء معلوم شود که آیا موجود است یا نه؟

و در مرحله آخر (لم) شیء را مورد توجه قرار می‌دهیم، یعنی علت موجود بودن و علت صفاتی را که آن شیء دارا است را جويا می‌شویم.

این مهمترین قسمت ایجاد سؤال است که بعد به ما کمک می‌کند تا بتوانیم رد شبهه نماییم زیرا با تمام حقایق شیء آشنا شده ایم؛ اما هر چیزی برای آن که بتواند در خارج موجود شود همراه با یک سری از خصوصیات، ظاهر میشود که این خصوصیات منشأ سؤالات گوناگون دیگر می‌گردد که برای شناخت صحیح آن شیء، مهم و ضروری است، مثل کم شیء، یعنی چه مقداری دارد یا چه حجمی را اشغال کرده است، کیف شیء یعنی این شیء چه خصوصیتی دارد، محسوس است یا مربوط به نفس انسانی، چه زمانی دارد، زمانمند بودنش وابسته به چیست؟ آیا مکان دارد یا نه؟ مجرد است یا مادی؟ چه وضعیتی دارد؟ چه نسبتی با اشیاء و یا اشخاص اطراف خود دارد؟ چه کارهایی را انجام می‌دهد و یا می‌تواند انجام بدهد؟ و بالاخره تحت تأثیر چه چیزهایی قرار می‌گیرد؟

در هر صورت همیشه برای پردازش هر مطلبی ما نیاز به سؤال کردن داریم، حدوداً از ۱۲ مطلب که عبارتند از: ما، هل، لم، کم، کیف، متی (زمان)، این (مکان)، وضع، اضافه (نسبت‌ها)، جده (دائمی‌ها)، فعل و انفعال باید سؤال کرد.

این سؤال‌ها هر چه بیشتر باشد مقاله، کتاب و تحقیق جزئی تر و مشخص تر می‌شود و هر چه مطلب جزئی باشد مطالعه و تحقیق در بلره آن راحت تر می‌باشد. در جریان سؤال کردن هیچ نوع کنترلی نباید برای ذهن ایجاد کرد، باید ذهن را آزاد گذاشت تا هر آن چه به آن خطور می‌کند را بیان کند که ممکن است درست باشد یا غلط، تکراری باشد یا نو و بدیع، مناسب با مطلب تحقیق باشد یا نامناسب، به جا باشد یا بی جا، فرقی ندارد فقط آن چه مهم است خود سؤال است. بعد از درآوردن سؤال باید مروری بر سؤال‌ها انجام شود تا آن سؤال‌هایی که اشتباه

است از لیست سؤال ها خارج گردد، در مرحله بعد سؤال هایی که مربوط به کار تحقیق شخص نمی شود را نیز از لیست خارج کرده ، آن جه باقی می ماند تمام سؤال هایی است که برای تحقیق ، مقاله یا کتاب مورد نظر ، مناسب است. در مرحله بعد باید دوباره سؤال ها را با هم سنجید تا بتوان آن ها را به چند دسته تقسیم کرد، بعد باید هر دسته را ترتیب منطقی داد که کدام دسته از سؤال ها را باید اول پاسخ داد و به عنوان مقدمه استفاده کرد و کدام دسته را دوم و به عنوان توضیح، فصل بندی های مختلف، شاهد مثال ها و نتیجه قرار داد.

همانطور که مشاهده می کنید کار اصلی را در یک مقاله یا تحقیق همین بارش سؤال انجام می دهد.

ان شاءالله در شماره بعد ادامه مطلب بیان خواهد شد.

موفق باشید

آنچه که تبلیغ راشیرین و موثر تر می کند

نویسنده: مریم گلچین

معاون فرهنگی حوزه علمیه حضرت حجت (عجل الله)

از ایام گذشته، تبلیغ اثر زیادی بر روی مخاطبان داشته و در انواع تبلیغ از گفتاری، نوشتاری و ... اثر ژرف و عمیقی بر روی مخاطبان خود می گذارد و در نتیجه آن ها را به عمل و میدارد، حتی تا سالیان متمادی اندیشه، احساسات و رفتار آنان را تحت تأثیر خود قرار می دهد و خط مشی اعتقادی و عملی، کاربردی در زندگی آنان را ترسیم می کند. لذا با توجه به اهمیت والای تبلیغ، خصوصاً در زمینه اعتقادی، باید نگاهی وسیع و گسترده به این مقوله داشت تا از این راه بتوان جامعه را به سعادت دنیا و آخرت سوق داد.

در باب تبلیغ مطالب زیادی گفته شده است و در آن باب قلمفرسایی نموده اند، ما نیز در این وجیزه به بعضی از تجارب سالیان متمادی تبلیغ اشاره می کنیم.

در جلسات عمومی بانوان از اقشار مختلف اجتماعی اعم از خانم های نوجوان، جوان، میانسال و کهنسال، حتی خردسالان و نوزادان حضور دارند، که این جمع مذکور از نظر فرهنگی، علمی و اخلاقی متفاوتند، در نتیجه یک سخنران باید از تبحر خاصی برخوردار باشد که هم بتواند در مجلس، آرامش و نظم ظاهری را برقرار نماید و هم مطالب عنوان شده را طوری چپش کند که برای همه اقشار حاضر قابل استفاده باشد و ارتقای علمی و دینی همه مدعوین را در برداشته باشد و به نوعی همه مخاطبان بتوانند از حضور در مجلس بهره لازم را برده و ایجاد انگیزه برای حضور در مجالس بعدی برایشان حاصل شود.

از آنجائیکه حضور کودکان و خردسالان در هر مجلسی همراه با جنب و جوش خاص و سرو صدا می باشد، یک مبلغ باید با صبر، متانت و آرامش خود مجلس را به نحوی کنترل نماید که باعث آرامش مادران با حضور فرزندان شان در مجلس شود. مثلاً مادران محترم میتوانند همراه خود خوردنی و آشامیدنی مورد علاقه بچه ها را همراه خود بیاورند و یا تعدادی از اسباب بازیهای بی صدا و مناسب را برای سرگرمی آنان به همراه داشته باشند تا در صورت احساس خستگی از ن استفاده کنند. زیرا این کودکان و خردسالان امروز، جوانان آینده کشور اسلامی اند و تربیت روحی و دینی آنان باید به نحو شایسته صورت گیرد. لازم به ذکر است که حضور فرزندان در این مجالس زمینه ساز این تربیت خواهد بود، لذا صبر و متانت (مبلغین و مستمعین) در قبال آنان و رفتار خوب و پسندیده داشتن با آنان و خط و جهت دادن به رفتارهای کودکان در مجلس باعث ایجاد انگیزه در آنان می گردد پس از هر گونه ایجاد تشنج و بر خورد با کودکان که موجب بی احترامی و دل زدگی آنان می گردد پرهیزید و مستمعین خود را نیز در این زمینه راهنمایی نموده و نحوه صحیح رفتار با فرزندان را به حاضران در مجلس متذکر شویم تا موجب اشتیاق آنان برای حضور در این گونه مجالس می شود؛ و از این رهیافت اعتقادات و تربیت دینی را نیز ناخودآگاه دریافت می نمایند.

من الله التوفيق

بیايید با هم ثبت نام کنیم

نویسنده: مریم سادات روحبخش

طلبه سال پنجم حوزه علمیه حضرت ولی عصر(عجل الله)

۱- ورود به شبکه

جهت ورود به شبکه کوثرنت آدرس زیر را وارد نمایید.

<https://kowsarnet.whci.ir>

پنجره ورود به صورت زیر باز خواهد شد.

اطلاعات ورود به سامانه:

- کد ملی
- کلمه عبور

کلمه عبور همان رمزی است که هر طلبه از اول دارا می باشد.

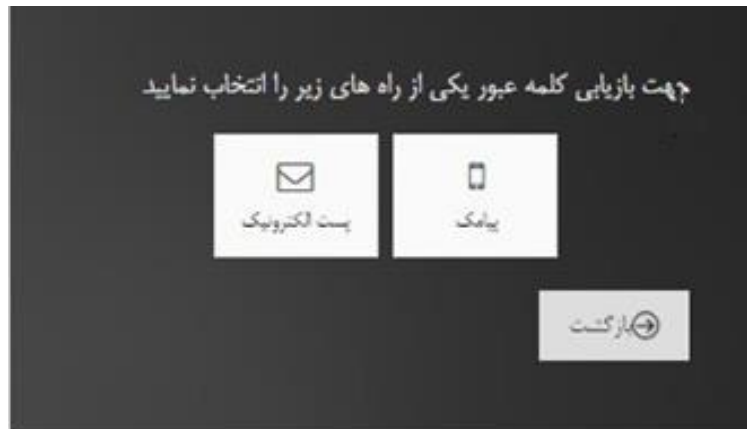
بازیابی کلمه عبور

برای بازیابی کلمه عبور مراحل زیر را دنبال کنید:

۱: گزینه "اگر کلمه عبور خود را فراموش کرده اید این جا را کلیک کنید" را انتخاب نمایید.

سپس پنجره زیر باز خواهد شد :

۲: بازیابی کلمه عبور از دو راه ارسال پیامک و یا ارسال پست الکترونیک انجام می پذیرد



۲-۱: اگر گزینه پیامک را انتخاب کنید پنجره به این شکل برای شما نمایش داده میشود :
 کد ملی و شماره همراه خود و متن تصویر به نمایش درآمده را در کادرهای مربوطه وارد نمائید .
 با زدن دکمه "درخواست کلمه عبور" فرایند ارسال کلمه عبور برای شما آغاز می گردد .

۲-۲: اگر گزینه پست الکترونیک را انتخاب کنید پنجره ای به شکل زیر نمایش داده میشود:

جهت بازیابی کلمه عبور یکی از راه های زیر را انتخاب نمایید

پست الکترونیک پیامک

کد ملی و پست الکترونیک دریافت کلمه عبور به صورت پست الکترونیک کلمه عبور به صورت پست الکترونیک برایتان ارسال شود

نام کاربری

پست الکترونیک

متن تصویر 63789

درخواست کلمه عبور بازگشت

کد ملی و آدرس پست الکترونیک خود را در کادرهای مشخص شده در تصویر وارد نمائید و نهایتاً متن تصویر به نمایش در آمده را در کادر مربوطه وارد نمائید.

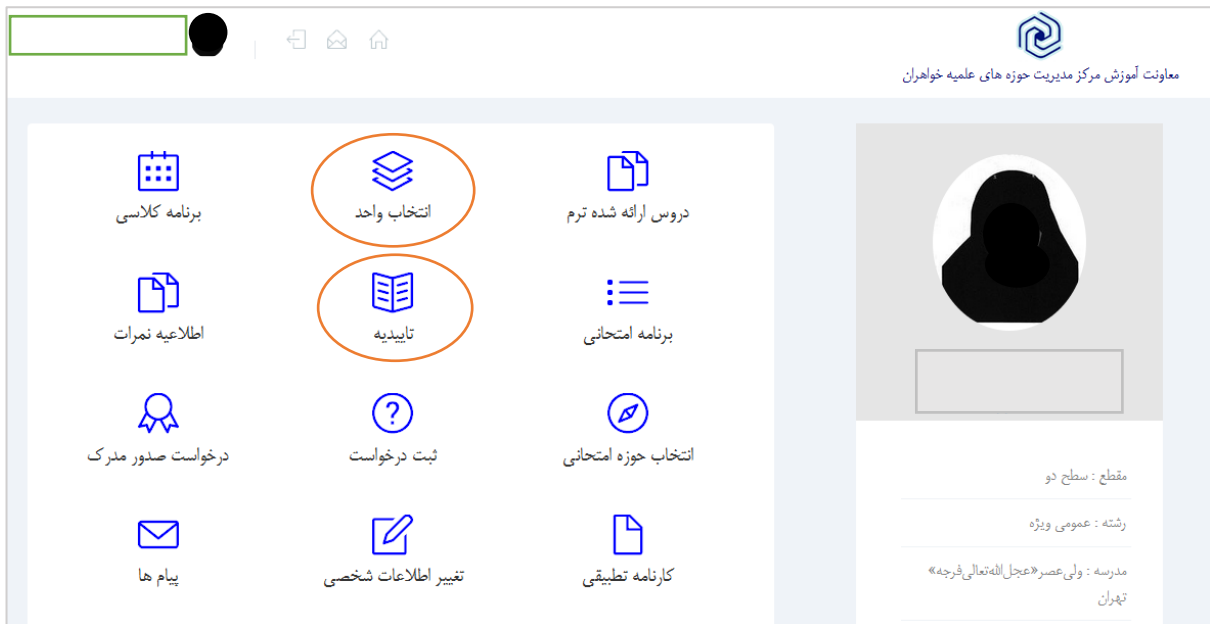
با زدن دکمه "درخواست کلمه عبور" فرایند ارسال کلمه عبور برای شما آغاز میگردد.

۲ - صفحه اصلی سایت



۲- ورود به سامانه آموزش

بعد از ورود به صفحه اصلی سایت از نوار ابزار ، گزینه ورود به سامانه ها را انتخاب کرده و سامانه آموزش را انتخاب میکنیم .و پنجره جدیدی به شکل زیر باز می شود.



۱: گزینه انتخاب واحد را کلیک کرده، پنجره جدیدی باز می شود که دروس ارائه شده در هر ترم را نمایش می دهد و در مقابل هر درس گزینه نمایش را انتخاب میکنیم و بر روی صفحه ای که باز می شود گزینه انتخاب را کلیک میکنیم تا درس مورد نظر به رنگ سبز در آید .

۲: بعد از انتخاب تمام دروس برای اطمینان از انتخاب درست دروس انتخابی گزینه تاییدیه را انتخاب کرده تا تمام دروس را که انتخاب کردید را نمایش دهد.

امیدوارم انتخاب واحد دلچسبی را تجربه کنید

بسمه تعالی

چگونه زبان عربی را به صورت کاربردی بیاموزیم؟

نویسنده: فریده جان محمدی

استاد صرف و نحو حوزه علمیه حضرت ولی عصر(عجل الله)

زبان عربی علاوه بر اینکه یکی از زبان های زنده دنیای کنونی به شمار می رود، برای ما مسلمانان از اهمیت ویژه ای برخوردار است، این اهمیت، هر مسلمانی را بر آن می دارد که این زبان را بیاموزد و بتواند از منابع غنی اسلامی بهره ببرد و هنگام خواندن متون عربی متوجه معنای آن بشود، این امر میسر نمی گردد مگر با کار دائم و کاربردی کردن قواعد زبان عربی که معمولاً به نظر خشک و سخت می آید؛ در حالی که اگر بصورت کاربردی و روزمره از آن قواعد استفاده شود ملکه ذهن شده و اگر نگوئیم مانند زبان مادری می توانیم بگوئیم بسیار نزدیک به زبان مادری می گردد و تأثیر بیشتری در درک مطالب خواهد داشت. در این راستا دانستن اسالیب مختلف زبان مادری بی تأثیر نیست. لذا بهتر است با توجه به آن اسالیب طرز ساخت عبارات در عربی را بیاموزیم.

گام اول:

در زبان فارسی کلمه تقسیماتی دارد (اسم، فعل، حرف، صفت و ...) در زبان عربی نیز کلمه تقسیماتی دارد ولی ولی این تقسیم محدود به سه قسم است و آن سه قسم عبارتند از: اسم، فعل و حرف

اسم کلمه ای است که معنای مستقل دارد ولی زمان ندارد. الكتاب - اليوم - محمدًا

فعل کلمه ای است که معنای مستقل دارد و زمان نیز دارد. نَصَرَ - يَنْصُرُ - أَنْصُرُ

حرف کلمه ای است که معنا دارد ولی معنای مستقل ندارد و معنای آن هنگامی مشخص می شود که با کلمات دیگر بکار رود. فی - مِنْ

- عَنْ

گام دوم: تقسیم جمله به اسمیه و فعلیه

